

# سپین

شماره ۳۷  
شماره پنجم | شماره  
آر و دی، ۱۳۹۹

## ایران و جهان پس از انتخابات آمریکا



**صاحب امتیاز:** انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

**مدیر مسئول:** علی کشتگر

**دبیر تحریریه:** رضا علیجانی

**شورای دبیران:** محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

**طراحی جلد:** دفتر گرافیک مرغ دریایی [www.seagullstyle.com](http://www.seagullstyle.com)

**طراحی و برنامه نویسی وبسایت:** مقداد ابوالفضلی

**Email:** [contact@mihan.net](mailto:contact@mihan.net)

**Tel:** ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۳ ..... **سرسخن**
- ۴ ..... **ایران و جنوب آسیا: فرصت ها و چالش ها** (فاطمه امان)
- ۶ ..... **محتمل ترین سناریو: بازگشت بدون پیش شرط** (فرزانه بذریور)
- ۸ ..... **علل موفقیت و شکست اقدام مشترک ایران و آمریکا؛ درسی برای دوران بایدن** (سعید برزین)
- ۱۰ ..... **دولت جو بایدن و آینده سیاست امریکا** (بهروز بیات)
- ۱۴ ..... **چالش ایران و آمریکا، شانس های تازه!** (احمد پورمندی)
- ۱۶ ..... **پوئولیسیم ترامپی در رسانه های فارسی: سیطره اکتیویسم و سندروم ستیز با نخبگان** (مهدی جامی)
- ۲۳ ..... **راست افراطی و سلطنت طلبان بازندگان انتخابات امریکا** (بهروز خلیق)
- ۲۵ ..... **روابط ایران و عربستان سعودی پس از ترامپ** (مهرداد خوانساری)
- ۲۷ ..... **موافقان و مخالفات مذاکره ایران و آمریکا چگونه می اندیشند؟** (رضا علیجانی)
- ۳۰ ..... **زمان پایان دادن به دشمنی با آمریکا فرارسیده است!** (مسعود فتاحی)
- ۳۳ ..... **آمریکاستیزی در جمهوری اسلامی، سیاستی اعتقادی - منفعتی است!** (بهزاد کریمی)
- ۳۵ ..... **ایران و آمریکا در دوره بایدن** (علی کشتگر)
- ۳۷ ..... **آستانه ۳۷ (تازه های ادبیات فارسی)** (بامداد ارشادی)

# مسخن

مدتهاست این جمله که «در انتخابات آمریکا باید همه مردم جهان رای بدهند!» به صورت طعنه و طنز در ادبیات شفاهی ما رواج پیدا کرده است. علت شکل گیری این مضمون این است که آمریکا بزرگترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان است. علیرغم وجود سیاست‌ها و هسته‌هایی سخت در نظام قدرت در آمریکا که با تغییر این یا آن رئیس جمهور و حزب حاکم تغییری نمی‌کند اما تاثیرگذار بودن تغییرات درونی همین نظام سیاسی - اقتصادی در آن حد وسیع و مهم است که انتخابات آمریکا را به مهمترین انتخابات در سراسر جهان تبدیل می‌کند.

از سوی دیگر؛ حاکمان چند دهه اخیر ایران به موازات سیاست حذف و سرکوب در داخل، سیاست خارجی خویش و به تبع آن بخش مهمی از سرنوشت و زندگی روزمره شهروندان و به خصوص زحمتکشان سرزمین ما را به سیاست ضدآمریکایی خود گره زده‌اند. سیاستی که بنا به آنچه در چندین انتخابات در ایران عیان گردید و نظرسنجی‌های مختلفی نیز آن را تایید می‌کند مغایر نظر و تمایل اکثریت ملت ایران است.

حال همزمان با انتخابات آمریکا شورای دبیران نشریه میهن برآن شدیم که موضوع شماره ۳۷ میهن در آغاز هفتمین سالگرد انتشار دور جدید نشریه را به موضوع

ایران و جهان پس از انتخابات آمریکا  
اختصاص دهیم.

در این شماره در پی آن هستیم که ببینیم با توجه به نتایج انتخابات جدید آمریکا آیا شاهد تغییراتی در سیاست‌های آمریکا خواهیم بود؟ جهان پس از انتخابات آمریکا در چه حوزه‌هایی شاهد چه تغییراتی خواهد بود؟ در منطقه پراالتهاب خاورمیانه نیز تغییراتی به وقوع خواهد پیوست؟ و بالاخره در مهمترین محور مورد نظر این شماره، آیا روابط ایران و آمریکا دچار تغییر خواهد شد؟ سیاست حاکمان ایران چه خواهد بود و فعالان سیاسی و مدنی دلسوز میهن و مردم که دل در گرو تغییرات دموکراتیک در ایران و رویای توسعه همه جانبه برای کشور و مردم ایران در سر دارند، چه سیاستی را به یک یا دو طرف این چالش پیشنهاد می‌کنند؟

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

# ایران و جنوب آسیا: فرصت‌ها و چالش‌ها

فاطمه امان



در این مطلب تلاش خواهیم کرد به تاثیر تحریم های اقتصادی غرب و به ویژه آمریکا بر حضور فزاینده ایران در منطقه جنوب آسیا بپردازیم. در این زمینه به ویژه بر سیاست های دولت دونالد ترامپ و تغییراتی که در دوره ریاست جمهوری او ایجاد شد اشاره خواهیم کرد. رفع احتمالی این تحریم ها از سوی دولت آینده آمریکا تا چه حد می تواند برای ایران فرصت ایجاد کند و کدام چالش ها باقی خواهند ماند؟

جنوب آسیا منطقه ای پر تنش با پتانسیل زیاد، هم برای تشدید تهدیدات امنیت منطقه ای و جهانی و هم برای فراهم کردن شکوفایی اقتصاد منطقه ای است. ایران با موقعیت جغرافیایی ویژه خود که خلیج فارس، آسیای مرکزی و جنوب آسیا را به هم پیوند می دهد، می تواند یک بازیکن کلیدی در جنوب آسیا باشد. با وجود اختلافات بسیار با همسایگان شرقی خود، ایران موفق به حضوری تا حد زیادی مسالمت آمیز در منطقه شده است. اعمال دهه ها تحریم های بین المللی علیه ایران، اعمال مجدد آنها پس از خروج ایالات متحده از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، اعمال کمپین فشار حداکثری دولت دونالد ترامپ بر ایران، ممکن است اکنون ایران را به طور دائم به سمت شرق رانده باشند.

## چالش های موجود برای ایران در جنوب آسیا

ایران در رابطه با شرکای خود در جنوب آسیا با چالش های جدی مواجه است که موضوع آب های فرامرزی، قاچاق مواد مخدر، و ناآرامی های قومی جزو آنهاست. محدودیت هایی که آمریکا در تجارت و سرمایه گذاری در ایران اعمال کرد، بر روابط اقتصادی ایران با کشورهای جنوب آسیا تاثیر بسیاری گذاشت. یکی از چالش های بزرگ، با خروج آمریکا از برجام و به انزوا راندن ایران، تحریم های ثانویه بر کشورهای طرف معامله با ایران و یا ارائه مشوق به شرکت هایی بود که از معامله با ایران خودداری می کردند. البته رقابت های سیاسی داخلی ایران نیز به متزلزل کردن شرکای اقتصادی ایران کمک کرد که در نتیجه آن توانایی رقابت منطقه ای ایران محدود شد. جنوب آسیا در همه این سال ها برای ایران که

با تحریم های گسترده بین المللی بر سر برنامه هسته ای خود رو به رو شده بود، به یک پناهگاه تبدیل شد. نباید از نظر دور نگاه داشت که کشورهای جنوب آسیا از نبود گزینه برای ایران در مقاطع خاصی بهره بردند اما در نهایت نیز از منابعی که ایران می توانست به آسانی در اختیار آنها بگذارد محروم شدند. در این رابطه می توان به خط لوله گاز ایران و پاکستان موسوم به خط

لوله صلح، که قرار بود گاز ایران را با بهای مناسب در اختیار پاکستان بگذارد و پاسخی جدی به نیاز فزاینده پاکستان به انرژی بود، اشاره کرد. نمونه دیگر نقش پر رنگ هند در پروژه چابهار است که بر اثر کمپین فشار حداکثری به خاموشی گراییده است.

## سهم راهبردی ایران در افغانستان

وضعیت وخیم امروز افغانستان نشاندهنده پیچیدگی منطقه جنوب آسیا و نیاز به یافتن راه حل های منطقه ای، نه موضعی محلی، برای غلبه بر چالش هاست. ایران یکی از فعال ترین بازیگران صحنه افغانستان است و برای بالا بردن قدرت نرم خود در این کشور سرمایه گذاری گسترده ای کرده است. ایران حضور مداوم خود را در افغانستان حفظ کرده و تنها کوتاه زمانی در دوره حکومت طالبان از این حضور محروم شد. حتی در آن دوره نیز وزارت امور خارجه ایران در یک نقطه در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، ایده آغاز روابط با رژیم طالبان را مورد بحث قرار داد و استدلال کرد که صرف نظر از ماهیت رژیم، ایران نیاز به سطحی از روابط با همسایه اش دارد.

وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ این ایده را غیرضروری کرد و ایران بیشترین بهره را از حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان برد. ایران در پی سقوط طالبان به همکاری های امنیتی و اطلاعاتی با آمریکا و

نیروهای ائتلاف پرداخت. از جمله تلاش قابل توجهی برای گرد هم آوردن جنگسالاران که رقیب یکدیگر بودند، قبل و در جریان کنفرانس بن در اواخر سال ۲۰۰۱ به عمل آورد. به گفته جیمز دووینز - نماینده آمریکا در کنفرانس بن، همکاری ایران و کمک های اساسی تهران در تشکیل اولین دولت پس از طالبان حیاتی بود. ایران حتی پس از آن که جورج بوش رئیس جمهوری آمریکا ایران را به همراه عراق و کره شمالی «محور شرارت» خواند، به همکاری با نیروهای آمریکایی در افغانستان ادامه داد. [ در این رهگذر ایران پیشنهاد کمک به ایالات متحده برای آموزش نیروهای ارتش جدید افغانستان داد که بیدرتنگ از سوی دولت بوش رد شد.]

ادامه حضور آمریکا در افغانستان دولت ایران را همزمان هم به خاطر سقوط طالبان «سپاسگزار» آمریکا می کرد و هم به این نگرانی دامن می زد که ممکن است هدف بعدی آمریکا باشد. رفتار ایران در افغانستان به گونه ای بود که نیروهای آمریکایی را در حدی تضعیف کند [تا توان حمله به ایران را نداشته باشند] و در عین حال حکومت افغانستان نیز در حدی تضعیف نشود که طالبان به قدرت بازگردند. باقی بازیگران مهم در افغانستان، از جمله پاکستان و عربستان سعودی، هدف مشترک آمریکا و ایران (برای جلوگیری از قدرت گرفتن طالبان یا دیگر گروه های

رایزن فرهنگی ایران در شهر لاهور پاکستان در سال ۱۹۹۰ اشاره کرد. جالب اینجاست که انتقال فناوری هسته ای پاکستان به ایران در دهه ۱۹۹۰ در همین دوره تیرگی در روابط ایران و پاکستان صورت گرفت. شبکه عبدالقدیر خان در مصاحبه ای در سال ۲۰۰۹ ادعا کرد که او و برخی از مقامات ارشد پاکستانی به امید ساختن یک بلوک قوی در منطقه برای مقابله با فشارهای بین المللی و خشنی کردن قدرت اسرائیل، به ایران در توسعه برنامه هسته ای اش کمک کردند.

**پروژه "خط لوله صلح" فرصت از دست رفته برای همکاری**

خط لوله گاز صلح در سال ۱۹۹۵ به عنوان راهی برای وصل کردن کشورهای رقیب در جنوب آسیا پیشنهاد شد. این خط لوله از میدان گازی پارس جنوبی در عسلویه در استان جنوبی بوشهر ایران آغاز می شود، از سیستان- بلوچستان می گذرد و در صورت ادامه کار) تا خضدار در استان بلوچستان پاکستان ادامه می یافت. از خضدار نیز قرار بود این خط لوله از طریق مولتان با یک شاخه اضافه به بندر کراچی پاکستان برسد. مشارکت پاکستان در این پروژه با موانع زیادی به ویژه تحریم ها و اعمال محدودیت های آمریکا در سرمایه گذاری در بخش نفت و گاز ایران مواجه شد. پس از بالا و پایین های بسیار، تکمیل خط لوله ای که می توانست راه حل نیازهای فزاینده انرژی پاکستان باشد، متوقف شد.

با وجود بسیاری از این چالش ها، رویکرد اساسی ایران نسبت به پاکستان از زمان انقلاب ۱۳۵۷ تغییر چشمگیری نکرده است. یکی از مهم ترین دلایلی که ایران به رابطه معقول با پاکستان نیاز دارد روابط تاریخی بلوچ های ایرانی و برادران قومی آنها در پاکستان است. بلوچستان، در دو سوی مرز، بی ثبات و مستعد شورش و تنش است. به همین دلیل ایران هرگز کارت قومی داخل پاکستان را بازی نکرده است زیرا می داند که می تواند به ضد خود تبدیل شود. با این حال حکومت شیعه-محور ایران و تبعیض های همه جانبه علیه اقلیت های مذهبی از دلایل اصلی تنش های فزاینده در بلوچستان است که اکثریت سنی دارد. البته نقش بازیگران خارج از منطقه جنوب آسیا در ایجاد ناآرامی و گسترش دامنه عمل گروه های شبه نظامی در بلوچستان را نباید از نظر دور داشت.

**ایران و هند**

موقعیت جغرافیایی ایران از نظر اهمیت استراتژیک و اقتصادی منحصر به فرد است. ایران پلی است که جنوب آسیا، خاورمیانه، خلیج فارس، آسیای میانه، و اروپا را به هم وصل می کند. این نکته برای گسترش حضور هند در آسیای میانه بسیار مهم است.

تا پیش از اعمال تحریم های کمرشکن و کمپین فشار حداکثری ایالات متحده علیه ایران، هند دومین شریک تجاری بزرگ ایران پس از چین بود. گسترش این رابطه به این علت که هند وارد کننده نفت و ایران یکی از بزرگترین تولید کنندگان آن بود، سرعت گرفت. اما تجارت با هند و چین در دوره تحریم ها، ایران راه که به سیستم بانکی بین المللی دسترسی محدودی داشت، در موضع کاملاً ضعیفی قرار داد. هر گونه معامله ای برای ایران بسیار پر هزینه تمام شد و برای هند (و چین) بسیار پر سود.

**پس از آغاز برجام**

ایران و هند در سال ۲۰۰۳ بر سر توسعه چابهار توافق کردند، اما این پروژه به دلیل تحریم های به ادامه در صفحه ۳۹

دلتهای رودخانه هلمند که در سال ۱۹۴۸ در واشینگتن برای بررسی این موضوع تشکیل شد، ارزیابی و یافته های خود را ارائه و در جهت حل اختلاف تلاش کرد. اکنون منطقه از پیامدهای تغییرات اقلیم آسیب بسیار دیده است. کمک های آمریکا، یا دست کم پایان دادن به تلاش های آمریکا برای جلوگیری از حمایت

افراطی سنی) در افغانستان را دنبال نمی کردند. پس از آمریکا، ایران بیشترین سرمایه گذاری سیاسی و اقتصادی را در افغانستان داشته است. قدرت نرم ایران در میان برخی از بخش های جامعه افغانستان غیرقابل انکار است. با این حال ایران و آمریکا به عنوان دو بازیکن بزرگ و با نفوذ در افغانستان فرصت بزرگی

**جنوب آسیا در همه این سال ها برای ایران که با تحریم های گسترده بین المللی بر سر برنامه هسته ای خود رو به رو شده بود، به یک پناهگاه تبدیل شد. نباید از نظر دور نگاه داشت که کشورهای جنوب آسیا از نبود گزینه برای ایران در مقاطع خاصی بهره بردند اما در نهایت نیز از منابعی که ایران می توانست به آسانی در اختیار آنها بگذارد محروم شدند. در این رابطه می توان به خط لوله گاز ایران و پاکستان موسوم به خط لوله صلح، که قرار بود گاز ایران را با بهای مناسب در اختیار پاکستان بگذارد و پاسخی جدی به نیاز فزاینده پاکستان به انرژی بود، اشاره کرد. نمونه دیگر نقش پر رنگ هند در پروژه چابهار است که بر اثر کمپین فشار حداکثری به خاموشی گراییده است.**

نهادهای بین المللی و موسسه های جهانی محیط زیست، ممکن است بتوانند از بعضی ضایعات بازگشت ناپذیر جلوگیری کنند. آمریکا همچنین می تواند از تلاش های منطقه ای و بین المللی برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر حمایت کند. از همه مهمتر، آمریکا می تواند تحریم ها و محدودیت های مالی را که مانع از پروژه های اقتصادی سودمند برای کل منطقه می شود، کاهش دهد.

**ایران و پاکستان**  
شاید رابطه هیچ دو کشور دیگری در جنوب آسیا به اندازه ایران و پاکستان در این حد تحت تأثیر سیاست های آمریکا نبوده است.

ایران و پاکستان مناطق مختلفی را به عنوان نگرانی امنیتی به حساب می آورند: برای ایران این منطقه خلیج فارس است و برای پاکستان مناطق مرزی با هند و افغانستان. اما برای ایران مرز مشترک با افغانستان و پاکستان اهمیت ژئوپلیتیکی و اقتصادی دارد که می تواند پیوندی بین جنوب آسیا و خلیج فارس محسوب شود. قابل توجه است که روابط ایران و پاکستان در طول دوران جنگ سرد و حتی پس از انقلاب اسلامی در ایران نسبتاً پایدار مانده است. عدم حمایت ایران از شیعیان پاکستان، با وجود سرکوب خشونت آمیز آنها توسط گروه های شبه نظامی سنی در پارچنار، با انتقاد شدید برخی از چهره های بلند پایه شیعه از جمله آیت الله صافی گلپایگانی رو به رو شد، اما جمهوری اسلامی، به رغم ایدئولوژی شیعه-محور خود، از دخالت در این امر خودداری کرد.

چندین نقطه اختلاف جدی میان ایران و پاکستان وجود دارد. یکی از آنها، حمایت پاکستان از رژیم طالبان بود در حالی که ایران از اتحاد شمال زیر رهبری احمد شاه مسعود حمایت می کرد. افغانستان ایده آل پاکستان، کشوری است که در آن یک حکومت نزدیک با پاکستان بر سر کار بیاید و قدرت و دامنه نفوذ هند نیز محدود باشد. افغانستان ایده آل ایران کشوری است که ایران در آن نفوذ همه جانبه دارد، مرزهای مشترک آن امن، و دایره نفوذ رقبای عرب ایران در آن محدود است. از نقاط پر تنش میان ایران و پاکستان می توان به کشته شدن صادق گنجی،

را برای همکاری از دست دادند. ایران همواره بازگشت طالبان به قدرت را مگر از طریق یک روند سیاسی حل منازعه، فاجعه بار تلقی کرده است. همین نکته شاید توضیحی برای تلاش های اخیر ایران در برقرار کردن تماس و ایجاد دیالوگ با طالبان باشد.

**ایران و افغانستان**  
**موضوع آب -** یکی از اختلاف های دیرینه میان ایران و افغانستان، که رو به وخامت دارد، اختلاف بر سر آب های فرامرزی هرپود و هیرمند است. تلاش هایی برای حل این موضوع صورت گرفته اما تا کنون نتیجه چشم گیری نداشته است.

**قاچاق مواد مخدر -** ایران مسیر ترانزیتی عمده برای قاچاق تریاک و هروئین به ارزش بیش از سی میلیارد دلار از افغانستان است که هر سال از راه ایران به اروپای غربی منتقل می شود. در ایران میلیون ها نفر به مواد مخدر معتاد هستند و اعتیاد به معض اجتماعی شماره یک این کشور تبدیل شده است.

**ایران و شیعیان افغانستان -** ایران ممکن است در ایجاد "حوزه نفوذ ایدئولوژیک" در افغانستان موفق بوده باشد و شاید سیاست های ایران در تبدیل بخش عمده ای از جمعیت مورد تبعیض شیعه در افغانستان به یک نیروی بزرگ سیاسی موثر بوده، اما نظام حکومتی ایران در میان شیعیان افغانستان چندان محبوب نیست و تصور موجود از ارتباط هزاره های افغانستان و ایران برایشان سودمند نبوده است. این موضوع به ویژه برای هزاره های روشنفکری که مایل نیستند به عنوان نیروی نیابتی ایران نگریسته شوند، صادق است.

**افغانستان، قربانی خصومت ایران و آمریکا**  
ایران و آمریکا فرصت بزرگی را برای همکاری در افغانستان از دست دادند. با این حال، بسته به جهت سیاست های دولت جدید آمریکا در قبال ایران، هنوز زمینه هایی برای همکاری های بالقوه وجود دارد که به نفع افغانستان و ثبات منطقه ای خواهد بود. یکی از این عرصه ها موضوع اختلاف ایران و افغانستان بر سر آب است. آمریکا ۷۰ سال پیش به ایران و افغانستان کمک کرد تا بر سر به اشتراک گذاشتن آب هلمند به توافق برسند. ادر سال ۱۹۵۱ کمیسیون سه نفره

# محتمل ترین سناریو: بازگشت بدون پیش شرط

فرزانه بذریور



بازمیگردد، تحریم نفتی ایران را تعلیق میکند. در ایران دولتی تندرو برسرکار می‌آید که مذاکره با آمریکا را مذاکره با شیطان میخواند. ایران ورود به دور جدید مذاکرات را رد میکند و آنرا مشروط به لغو همه تحریم ها میکند. مذاکرات به بن بست میرسد. سناریو اول بعید است چون لغو «همه تحریم ها» قبل از دستیابی به توافقی جدید در حوزه های مورد اختلاف، از نگاه آمریکا ممکن نیست. از

حسن روحانی و محمد جواد ظریف با پیروزی دموکرات ها به گونه ای برخورد کردند که انگار مردم آمریکا بخاطر جمهوری اسلامی ایران بوده که به بایدن رای دادند. آنها از پیروزی جو بایدن چنان استقبال کردند که آمدن او را فرصتی برای لغو تحریم ها تعبیر میکنند.

مذاکره برای «چگونگی بازگشت به برجام» موضوعی است که از هم اکنون محمدجواد ظریف، وزیر خارجه دولت روحانی قولش را به کمپین بایدن داده است. ظریف در مصاحبه با روزنامه ایران در تاریخ ۲۸ آبان ماه تلویحا اذعان کرد که این نظر علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی هم هست، که به محض بازگشت دولت آمریکا به برجام، ایران هم به تعهدات هسته ای خود در قالب برجام بازخواهد گشت. اما آیا این بازگشت دوجانبه به معنای لغو تحریم هاست؟

## سناریوهای احتمالی و محتمل ترین آن

اکنون توپ در زمین بایدن است، هر حرکت او پاسخ های متفاوتی دریافت خواهد کرد. نگاهی خواهیم داشت به سناریوهای آینده و محتمل ترین سناریو را شرح میدهم.

**سناریو یک:** بایدن بدون پیش شرط به برجام بازگردد، و طی برنامه ای تعلیق و سپس کاهش تحریم ها را آغاز کند. ایران در مقابل به تعهدات برجامی بازگردد و بعد از لغو تمامی تحریم ها، برای گفتگو در موضوعات مورد اختلافی چون برنامه موشکی، سیاست منطقه ی و حقوق بشر اعلام آمادگی کند، به نظر میرسد احتمال رخداد این سناریو اگر نگوئیم غیرممکن ولی بسیار ضعیف است.

**سناریو دوم:** بایدن شروطی برای بازگشت به برجام تعیین میکند. ایران پیش شرط مذاکره را رد می کند. بایدن به برجام برنمیگردد و وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور تحت فشار تحریم ها به مرحله فروپاشی می رسد. احتمال رخداد این سناریو هم ضعیف است. تعیین پیش شرط برای بازگشت به برجام همان سیاستی است که پیش تر ترامپ درباره ایران به کار برده بود و پاسخ مقتضی نگرفت.

**سناریو سوم:** بایدن بدون پیش شرط به برجام

مقابل موافقت میکند که فوراً به تعهدات برجامی اش برگردد. دولتی اصول گرا تن به مذاکره مجدد با گروه ۱+۵ در قالب برجام خواهد داد و نه مذاکره مستقیم با آمریکا. تحریم های نفتی و بانکی در یک فرایند تدریجی و چهارساله کاهش می یابد اما تحریم های ضدتروریستی و حقوق بشری باقی خواهند ماند.

از آنجا که برجام هیچ مکانیزم و دستورالعمل روشنی برای فرایند بازگشت به توافق ندارد، پس قاعدتا گروه ۱+۵ بایستی دوباره به گفتگو بنشینند و درباره چگونگی بازگشت آمریکا به برجام تصمیم گیری کنند. احتمالا یک توافق مبنی بر توقف موقت فعالیتهای هسته ای ایران، اجرای کامل و دوجانبه تعهدات برجام از سوی آمریکا و ایران در دستورکار قرار خواهد گرفت.

اختلاف اینجاست که ایران خواستار لغو بخشی از تحریم ها قبل از مذاکره مجدد است. اگر ایران بر این شرط اصرار داشته باشد ممکن است روند بازگشت به برجام از سوی دولت بایدن با دشواری و تاخیر مواجه شود.

بایدن گفته که مطمئن خواهد شد که تحریم های آمریکا مزاحمتی برای مقابله ایران با کرونا ایجاد نکند، این قاعدتا به معنای دسترسی ایران به ارزهای صادراتی اش و بهره برداری از کانال اینستکس خواهد بود. اما اینکه جمهوری اسلامی ایران انتظار داشته

سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران هم به سختی حاضر است درباره برنامه موشکی یا حوزه نفوذ اش در منطقه که «محور مقاومت» میخواند، با آمریکا وارد مذاکره شود. عدم موافقت ایران منجر به توقف روند کاهش تحریم ها خواهد شد. در نتیجه ایران متهم به حمایت مالی از گروههای تروریستی شده و تحریم های ضدتروریستی علیه ایران با اجماع جامعه جهانی باقی مانده یا تشدید میشود. در این صورت ایران به شرایط بین سالها ۹۴ تا ۹۷ بازخواهد گشت، نفت میفروشد ولی همچنان سرمایه گذاران خارجی با تردید و تامل به ایران نزدیک خواهند شد. رخداد این سناریو ممکن ولی ضعیف است.

سناریو سوم هم ضعیف است چون اصولا جمهوری اسلامی، حکومتی فرصت طلب است، اگر عزم بایدن برای لغو تحریم ها جدی باشد، ایران پیشنهاد مذاکره را رد نمی کند. ضمن اینکه به لحاظ تبلیغاتی جمهوری اسلامی موفقیتش را در بازگشت آمریکا به برجام چنان بزرگ جلوه میدهد و آنرا نتیجه «مقاومت» میخواند و جشن پیروزی خواهد گرفت.

## محتمل ترین سناریو

سناریو چهارم که به باور نگارنده، میتواند محتمل ترین گزینه باشد این است: بایدن بدون پیش شرط به برجام باز میگردد. دولت حسن روحانی هم در



باشد که بایند به محض ورود به کاخ سفید تحریم‌ها علیه ایران را تعلیق یا حتی کاهش دهد، به رویابافی شبیه تر است.

ایالات متحده آمریکا به واسطه تحریم‌ها، اهرم فشار سنگینی روی ایران دارد، دولت بایند اگرچه با روش ترامپ مبنی بر فشار حداکثری موافق نبوده و نیست اما در مقام رئیس جمهور آمریکا چنین چماقی را از دست نمی دهد، هرچند که برخلاف سلفش هویج‌هایی هم در سبد دارد.

آنچه که احتمالا دولت بایند برای نشان دادن حسن نیت به ایران عرضه خواهد کرد:

۱- صدور معافیت و اجازه دسترسی ایران به درآمدهای خارجی اش و ارزهای بلوکه شده در بانک‌های کره جنوبی، عراق، امارات و... است.

۲- همکاری با اتحادیه اروپا برای گسترش فعالیت کانال مالی اینستکس و برداشتن تحریم از روی محمد جواد ظریف و تیم اصلی مذاکره کننده ایران از جمله اقدامات عملی دولت بایند برای جلب توجه ایران خواهد بود.

۳- صدور مجدد معافیت به برخی کشورها برای خرید محدود نفت ایران از دیگر برنامه‌های بایند در پنج ماهه نخست ریاست جمهوری اش خواهد بود که طبیعتا مورد استقبال چین، کره جنوبی و ژاپن قرار خواهد گرفت.

این هویج‌ها در کنار بازگشت به برجام؛ اگر تا قبل از انتخابات ۱۴۰۰ نهایی شود، اصلاح طلبان برگ ورود به عرصه رقابت در انتخابات خواهند داشت. «امید به لغو تحریم‌ها» و «مذاکره بی قید و شرط» اهرمی است که اصلاح طلبان از آن استفاده خواهد کرد. اما مشکل اینجاست که با کارت «امید» دو بار نمی‌شود بازی را برد و این احتمال که دولتی اصول‌گرا زمام امور را دست بگیرد، محتمل تر است. اما جای نگرانی نیست چون وقتی رهبر جمهوری اسلامی و کلیت حاکمیت به این تصمیم برای مذاکره با آمریکا برسند، فرقی نمیکنند چه کسی نقش اتللو را بازی کند.

پیش بینی میشود که در صورت رخداد سناریوی «بازگشت به برجام» همچنان کاهش تحریم‌های آمریکا در یک فرایند چهارساله و تدریجی رخ دهد و این‌گونه نیست که لغو تحریم‌های ترامپ یکباره یا حتی در سال اول آمدن بایند اتفاق افتد.

تردیدی نیست که دولت بایند اختلافات دیگر با ایران را هم روی میز خواهد گذاشت و جمهوری اسلامی یا باید از سیاست‌های عمومی و اعلانی اش در منطقه کوتاه بیاد و با هدف منافع ملی و توسعه کشور به یک توافق کامل با آمریکا تن دهد یا اینکه تضادها و تعارض منافع همچنان ادامه خواهد داشت و در یک چرخه‌ی طولانی مقاومت/مذاکره اسیر خواهیم ماند.

به نظر میرسد ایران سیاست تنش زدایی در منطقه را با این پیام به رهبران عرب که «منطقه را در درون خودمان اداره کنیم» پی گرفته است. حل و فصل مساله یمن یک کارت مهم ایران است و امضای پروتکل‌های عدم تعرض دوجانبه و چندجانبه با کشورهای منطقه از دیگر موضوعاتی است که جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد دهنده آن است.

اسرائیل همزمان یازگیری اش در محور جنوب خلیج فارس را کامل خواهد کرد. کویت، عربستان، امارات و عمان چهار کشوری هستند که در صورت برقراری رابطه سیاسی و اقتصادی با اسرائیل یک محور همگرایی علیه ایران را در منطقه شکل میدهند. اسرائیل سالهاست که این نقشه را در سردارد و دولت

ترامپ فقط به این همگرایی سرعت بخشید و بایند هم قرار نیست تاثیری بر آن داشته باشد. ما چه بخواهیم و چه نه این محور به وجود آمده است و جمهوری اسلامی ایران ناگزیر خواهد بود اسرائیل را به عنوان واقعیت منطقه بپذیرد.

### خودتحریمی بلایی بزرگتر از تحریم‌های آمریکا

بیش از ۴۰ میلیارد دلار منابع مالی حاصل از صادرات ایران در بانک‌های کشورهای مختلف بلوکه شده است. اخیرا گزارشی از میزان بدهی این کشورها در روزنامه دولتی ایران منتشر شد که براساس آن، چین ۲۰ میلیارد دلار، هند ۷ میلیارد دلار، کره جنوبی ۵٫۸ میلیارد دلار، عراق ۵ میلیارد دلار و ژاپن ۱٫۵ میلیارد دلار به ایران بدهی دارند. البته کشورهای اروپایی مانند ایتالیا هم در ادامه این فهرست قرار میگیرند.

آزادشدن این پولها میتواند در کاهش قیمت ارز و در نتیجه کاهش قیمتها در داخل موثر باشد، ضمن اینکه انگیزه تجار برای مرادوات بازرگانی با همسایگان

تحریم و فشار به ملت ایران موافقت و همراهی داشته باشند. تحول‌خواهان به تجربه دانسته اند که تحریم‌های حداکثری جز فقیرتر شدن مردم، کوچک ساختن طبقه متوسطه و توجیه حکومت برای انزوای بیشتر تحت عنوان «مقاومت»، تاثیر ملموسی بر جنبش دموکراسی خواهی در ایران نخواهد داشت.

از نگاه این فعالان سیاسی «یک مذاکره مستقیم، شفاف و بی قید و شرط بین دو کشور آخرین فرصت برای سامان دادن به سیاست خارجی ایران در جهت دوری جستن از تنش آفرینی و نزدیکی و تعامل با دیگر کشورهای دنیا است.» تاینجای بحث، احتمالا طیف متنوعی از مردم در داخل و خارج از ایران با این فعالان سیاسی (جمهوری خواه و تحول خواه) همراهی دارند.

چالش از انجا شروع میشود که دوگانه «مقاومت-مذاکره» دوباره به انتخابات ریاست جمهوری در ایران گره میخورد. دولت بایند از ۲۰ ژانویه کارش را آغاز میکند و در فوریه «مساله ایران» روی میز دولت جدید قرار می‌گیرد. این احتمال جدی است که از همان ماه

**تردیدی نیست که دولت بایند اختلافات دیگر با ایران را هم روی میز خواهد گذاشت و جمهوری اسلامی یا باید از سیاست‌های عمومی و اعلانی اش در منطقه کوتاه بیاد و با هدف منافع ملی و توسعه کشور به یک توافق کامل با آمریکا تن دهد یا اینکه تضادها و تعارض منافع همچنان ادامه خواهد داشت و در یک چرخه‌ی طولانی مقاومت/مذاکره اسیر خواهیم ماند.**

فوریه، توافق‌هایی برای چگونگی بازگشت آمریکا به برجام انجام شود و طرفین خواستها و انتظارات شان را روی میز قرار دهند ولی قاعدتا «ورود به مذاکره رسمی» به دولت بعدی در ایران موکول خواهد شد.

تاریخ دوباره تکرار میشود. مساله مذاکره یا عدم مذاکره با آمریکا در سرفصل بحث‌های انتخاباتی قرار میگیرد. چهره‌هایی از اصلاح طلبان وارد صحنه میشوند و با شعارهای «مذاکره» و «فرصت لغو تحریم‌ها» بسیج نیرو میکنند. در این مقطع زمانی، جریان اپوزیسیون و به ویژه جمهوری خواه و تحول خواهان در دوگانه‌ی «مشارکت یا تحریم انتخابات» قرار میگیرند. قرار گرفتن در هر سوی این دو گزینه، تبعاتی برای جریان اپوزیسیون خواهد داشت. برای رهایی از این برزخ، لازم است این جریان سیاسی یک نقشه راه روشن و کلی ترسیم کند. در این «نقشه راه» بایستی بداند که «چه میخواید» و نه اینکه صرفا «چه نمیخواید».

اصلاح ساختاری نظام سیاسی در ایران یک ضرورت مورد اجماع در میان تحول خواهان است. اما اختلاف آنجاست که اکثریت معتقدیم اصلاح نظام جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ساختاری با روش انتخاباتی غیرممکن است. پس دعوت مردم به مشارکت در انتخابات، با این چالش مواجه میشود که آیا تن دادن به انتخابات حداقلی و غیررقابتی در جمهوری اسلامی به بهانه لغو تحریم میتواند به جنبش دموکراسی خواهی در ایران کمک کند؟ آیا تجربه مشارکت در انتخابات ۹۱ و ۹۶ تجربه موفقی ارزیابی میشود؟

به باور نگارنده، آمدن بایند اگرچه به اپوزیسیون برای فشار حقوق بشری بر جمهوری اسلامی، توان و مشروعیت بیشتری خواهد داد اما در آستانه‌ی انتخابات ۱۴۰۰ ما را به برزخی میکشاند که باید از هم اکنون به راه خروجش بیاندیشیم.

و سایر کشورهای دوست را افزایش میدهد. اما صدور مجوز از سوی آمریکا ضرورتا به معنای دسترسی نقدی ایران به پولهایش نیست. خودتحریمی به دلیل عدم تصویب لوائح ضدپولشویی، همچنان مانع بزرگی برای ایران خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران اگر بخواهد پول دریافت کند چاره‌ای نخواهد داشت جز پیوستن به اف.ای.تی.اف و گرنه مجبور به تهاتر کالا خواهد بود. اگر ایران لوائح ضد پولشویی را تصویب کند همچنان فرایند خارج شدن ایران از لیست سیاه زمانبر خواهد بود.

اگر معافیت آمریکا برای دسترسی ایران به درآمدهای ارزی اش صادر شود ولی ایران همچنان اف.ای.تی.اف را نپذیرد، به برخی راههای جایگزین فکر میکند از جمله تهاتر کالا، جایگزینی طلا به جای پول، و سرمایه گذاری در پروژه‌های توسعه در کشورهای چون عراق و سوریه، اما مشکل اینجاست که سودحاصل از چنین سرمایه گذاری‌هایی هم به مردم ایران نمیرسد و صرفا در خدمت بسط نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه عمل خواهد کرد.

### چالش جریان تحول خواه با مساله مذاکره با آمریکا

مواجهه‌ی جمهوری خواهان و تحول خواهان - که بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی را تشکیل میدهند- با مساله مذاکره با آمریکا وقتی چالش برانگیز میشود که در آستانه انتخابات ۱۴۰۰ قرار بگیریم.

به تازگی فعالان سیاسی این طیف طی بیانیه‌ای جمهوری اسلامی را به مذاکره بی قید و شرط با آمریکا فراخواندند چون بیش از آنکه براندازی رژیم تحت هرشرایطی را مبنای اندیشه و عمل قرار دهند؛ هدف را «منافع ملی» و «توسعه پایدار ایران» میدانند. با چنین رویکردی، این فعالان سیاسی نمیتوانند با گزینه‌ی



# علل موفقیت و شکست اقدام مشترک ایران و آمریکا؛ درسی برای دوران بایدن

سعید برزین



هسته‌ای از برگ‌های مهم ایران محسوب می‌شد. سالها بود که ایران - چه درست و چه غلط - از این پروژه برای پیشبرد استراتژی بزرگتر بین‌المللی خود استفاده کرده بود. سرمایه‌گذاری جناح‌های تندرو، بخصوص در دوره احمدی‌نژاد، برای فربه کردن این پرونده شناخته شده است. اینکه ایران آماده باشد که این موضوع را - که برای آن هزینه سنگینی کرده بود - مورد بررسی و معامله قرار دهد بخودی خود حائز اهمیت است.

گام سوم اینکه، پس از اقدامات فی‌مابین و امضا توافقنامه، ایران برجام را تضعیف نکرد و به مفاد آن - اصولاً - پایبند ماند. این پایبندی را آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و همچنین دولت‌هایی اروپایی تایید کرده‌اند. این در حالی است که جناح‌های تندرو ایرانی در تشویق خروج از برجام فعال بوده و هست. خروج آمریکا از برجام که ضررهای قابل توجهی برای ایران به همراه داشت نتوانست موضع رسمی دولت ایران را تغییر بدهد و رهبر و دولت را به خروج متقاعد کند. علی‌رغم برخی اقدامات تحریک آمیز که انجام گرفت - از جمله افزایش حجم غنی‌سازی اورانیوم - تعدی به اصول برجام صورت نگرفت. این پایبندی ایران به توافقنامه نیز بخودی خود حائز اهمیت است.

## اقدامات مثبت امریکا

همانگونه که نرمش در سمت ایرانی دیده شد اقدامات مشابهی در طرف آمریکایی هم قابل ملاحظه است. گام اول اینکه، مانند ایران، امریکا قبول کرد وارد مذاکره با ایران شود. قبل از آن، ۴۰ سال بود که آمریکا - علی‌رغم تمایل اصولی دستگاه دیپلماسی آمریکا - وارد مذاکره رسمی تنش‌زدایی با ایران نشده بود. این قدم در عالیترین سطح یعنی در مقام وزیر خارجه و تیم کارشناسی وی انجام گرفت و نشانی از نرمش و انعطاف پذیری امریکا - حداقل در سطح تاکتیکی - بنظر می‌آید. گام دوم، محدود کردن موضوع گفتگو و معامله به

برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) میان ایران و پنج کشور عضو شورای امنیت به اضافه آلمان در سال ۲۰۱۵ به امضا رسید. بر اساس این توافقنامه قرار بود ایران برنامه هسته‌ای خود را محدود کند و تحریم‌های خارجی علیه ایران برداشته شود. اما اکنون که پنج سال از آن تاریخ می‌گذرد برجام زمین گیر شده. تحریم‌ها برداشته نشده‌اند و ایران به تدریج برنامه هسته‌ای خود را توسعه داده است.

مطالعه این روند نشان می‌دهد که عوامل مثبتی در پیشبرد اقدام مشترک موثر بودند و در همان حال کارشکنی‌هایی در تضعیف آن نقش داشته‌اند. به لحاظ گام‌های مثبت، ایران و آمریکا هر دو پذیرفتند که گفتگو کنند، موضوع گفتگو را محدود کنند و حسن نیت بخرج دهند.

به لحاظ کارشکنی، ایران به دشمنی ایدئولوژیکی خود با آمریکا ادامه داد؛ از سیاست تهاجمی در خاورمیانه دست نکشید و فرصت گفتگوی فی‌مابین را از دست داد. طرف آمریکایی نیز در عادی سازی روابط تجاری ناتوان ماند و تحت تاثیر اسرائیل روند عادی سازی را تقویت نکرد و سرانجام از برجام خارج شد.

در این مقاله برخی جزئیات قدم‌های مثبت و نیز کارشکنی‌های دو طرف را بررسی می‌کنیم. اگر دو طرف قصد دارند در دوران رئیس‌جمهور بعدی آمریکا (جو بایدن)، روابط ایران و آمریکا را مجدداً مورد بازبینی قرار دهند می‌توانند از مطالعه این روند درس بگیرند.

## اقدامات مثبت ایران

ایران گام‌هایی برداشت که برای پیشبرد اقدام مشترک مفید و موثر بود. گام اول اینکه ایران حاضر شد وارد گفتگو و معامله رسمی با ۱+۵ و مشخصاً آمریکا شود. تصمیم به این اقدام در سطح عالی حکومتی گرفته شد و این تصمیم - در این سطح و به این شکل - عملاً سابقه نداشت. در تاریخ جمهوری اسلامی، تنها تماس رسمی و علنی که میان دو کشور در سطح عالی صورت گرفت برای پایان دادن به بحران اشغال سفارت آمریکا (در سال ۱۹۸۱) بود که به پیمان الجزایر منتهی شد. تماس‌های غیر مستقیم و پنهانی، از جمله جریان مک‌فارلین در سال ۱۹۸۶، هم وجود داشت اما در مذاکرات برجام اولین بار بود که ایران رسماً و علناً برای تنش‌زدایی با آمریکا قدم برداشت.

دومین گام مثبت ایران این بود که پذیرفت مسئله هسته‌ای را مورد بحث و گفتگو و معامله قرار دهد. پروژه

پرونده هسته‌ای است که در مورد آن نشانی از حسن نیت آمریکا برای به موفقیت رساندن مذاکرات فی‌مابین بود. اینکه آمریکا بپذیرد که مذاکره را محدود به موضوع هسته‌ای کند قابل توجه است. می‌دانیم نگرانی غرب پس از روی کار آمدن احمدی‌نژاد شدت گرفت و موجب اقدامات خصمانه در برابر ایران شد. نگرانی غرب و آمریکا این بود که ایران بتواند به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند، و همزمان، رهبری ایران بدست نیروهای افراطی و بنیادگرای مذهبی، تندتر از خامنه‌ای، بیفتد.

گام سوم اینکه، آمریکا امیدوار بود با ماندن در برجام بتواند روح آنرا به سایر حوزه‌های روابط فی‌مابین توسعه دهد. اینکه آمریکا سه سال پس از امضا برجام در آن ماند نشانی از این طرف تفکر است، حتی اگر در عمل نتوانست توافقنامه را به پیش ببرد. دولت آمریکا همچنین اقداماتی پس از امضا توافقنامه برای پیشبرد آن انجام داد که شاید شناخته‌ترین آنها، ارسال ۱.۷ میلیارد دلار پول نقد به ایران بود که ظاهراً توسط یک هواپیما به تهران منتقل شد. قاعدتاً، این انتقال - که حدود شش ماه پس از امضای برجام صورت گرفت - برای کسب اعتماد طرف ایرانی بود.

## کارشکنی‌های ایران

درحالی‌که تلاش‌های مثبت طرفین برای پیشبرد اقدام مشترک را مد نظر داریم، باید توجه کرد که هر دو طرف به اشکال متفاوت، به دلایل متفاوت و به درجات



متفاوت در پیشبرد طرح مشترک کوتاهی داشتند و کارشکنی کردند.

در طرف ایرانی، اعتقادات ایدئولوژیکی طبقه حاکمه و شخصی رهبر شاید از همه مهمتر است. اینجا دو عنصر ایدئولوژیکی قابل رویت و قابل ذکر می‌باشد. نخست این اندیشه "فقهی" که آمریکا و اسرائیل و لیبرال دموکراسی "دشمن ذاتی اسلام" است و وظیفه مذهبی مومن است که در جنگ ابدی با آنها باشد و پس هر نوع توافق و تفاهم با آمریکا اصولاً نوعی شر محسوب می‌شود. استدلال دیگر در بدبینی تاریخی به آمریکا است که ریشه در تجربه معاصر دارد: از جمله اشغال ایران در جنگ جهانی دوم توسط نیروهای متفقین (و در راس آنها ارتش آمریکا)، کودتا علیه دولت دموکراتیک مصدق و پشتیبانی از صدام حسین در جنگ با ایران (و حتی نادیده گرفتن استفاده از سلاح‌های شیمیایی توسط این رژیم). این عناصر فکری، که بی‌اعتمادی و بدبینی طرف ایرانی را فراهم می‌آورد، زمینه‌ای بود که پیشبرد روند اقدام مشترک میان دو کشور را سخت کرد، و در نهایت، غیرممکن ساخت.

عامل کارشکنانه دیگر، مخالفت رهبر ایران با توسعه هرگونه روند مذاکرات بین دو کشور - حتی در سطح تاکتیکی - بود. پس از امضای توافقنامه، حسن روحانی احتمال و امکان "برجام دو" را مطرح کرد و پیشنهاد داد که "همه باید با همدلی و وحدت، برای اجرای برجام دو به صحنه بیایند" را قاعدتا گفتگو را برای موارد و حوزه‌های جدیدی دنبال کنند. اما آقای خامنه‌ای قویا در برابر روحانی ایستاد و این احتمال را در نطفه خفه کرد. خامنه‌ای ادامه برجام را به این معنی تفسیر کرد که آمریکا از ایران خواهد خواست برای اینکه "راحت زندگی کند" با "دشمن صیہونیست" بسازد و جمهوری اسلامی از مسائل "ساسی و احکام اسلام" صرف نظر کند. (عید ۱۳۹۵)

عامل سومی که به روند اقدام مشترک کمک نکرد این بود که ایران از هنگام امضا توافقنامه تا هنگام خروج برجام نزدیک به سه سال از "هر نوع" گفتگو با آمریکا سرباز زد. برجام در ماه ژوئیه ۲۰۱۵ به امضا رسید و تا خروج باراک اوباما از کاخ سفید ۱۷ ماه فاصله بود. در این مدت، ایران از گفتگو سر باز زد و حاضر نشد وارد تعامل با آمریکا شود. بعد از آن، یعنی از هنگامیکه دونالد ترامپ وارد کاخ سفید شد (ژانویه ۲۰۱۷) و از ایران خواست تا وارد گفتگو و تعامل شود تا هنگامیکه ترامپ از برجام خارج شد (ماه مه ۲۰۱۸) ۱۷ ماه دیگر فرصت بود. یعنی، ایران از دو فرصت ۱۷ ماهه برای گفتگو استفاده نکرد. وزیر خارجه آمریکا، مایک پمپئو درخواست‌های جدید آمریکا را دو هفته پس از خروج ترامپ از برجام اعلام کرد. در جمع، ایران حدود سه سال از گفتگو با آمریکا خودداری کرد، در حالیکه آمریکا حاضر به مذاکره در چارچوب برجام بود.

عامل چهارمی که ایران مسئول آن محسوب می‌شود اقدامات تحریک‌آمیز و تهاجمی در حوزه سیاست خارجی بود. ایران نه تنها برای تشنج‌زدایی قدم موثری

برنداشت که دست به عملیاتی زد که طرف مقابل را تحریک کند. نمونه‌های شناخته شده آن اشغال سفارت عربستان (ژانویه ۲۰۱۶)، فرستادن موشک با شعار عبری "مرگ بر اسرائیل" (مارس ۲۰۱۶)، و حمله به پایگاه‌ها و پرسنل آمریکایی در عراق بود (حدود ۶۰ پرسنل آمریکایی از هنگام امضای برجام تا خروج آمریکا از برجام در عراق کشته شدند). استمرار این نوع عملیات، بدبینی و اقدامات متقابل آمریکا و اسرائیل را در برابر تهران شدت بخشید و خروج از برجام را تشویق کرد. عامل دیگری که در تضعیف روند اقدام مشترک تاثیر داشت این بود که ایران ناتوانی‌های اوباما را نادیده گرفت. به عبارتی، ایران حاضر به پذیرفتن این واقعیت نشد که در این پروژه، اوباما یک ریسک سیاسی کرد و گام اول را برداشت به این امید که روند مذاکرات به شکل اجتناب‌ناپذیری پیش برود. اما اوباما نتوانست که برجام را به کنگره ببرد و آنرا به تصویب برساند. طبق قوانین آمریکا، برجام نوعی از "توافق اجرائی" (و نه معاهده میان دو کشور) بود که نیاز به تایید کنگره نداشت. "توافق اجرائی" به این معنا است که رئیس جمهور، فعلی و یا بعدی، می‌تواند با یک حکم آنرا اجرائی، و یا لغو، کند. این نکته را - که ضعف برجام محسوب می‌شود - گروهی از سناتورهای جمهوریخواه در نامه‌ای به آقای خامنه‌ای متذکر شدند. این نامه قبل از امضا توافقنامه به رهبر ایران فرستاده شده بود (مارس ۲۰۱۵). کنگره، با اکثریت جمهوریخواه، حاضر به قبول برجام بدون به رسمیت شناختن اسرائیل، نبود و از پذیرفتن خواسته‌های اوباما سرباز زد. ایران نتوانست ناتوانی اوباما و میانروها را در اجرای برجام لحاظ کند و سعی نکرد از طریقی وارد شود که حمایت کنگره را جلب نماید و یا به اوباما در برابر جمهوریخواهان کنگره و لابی اسرائیل کمک کند. این موضع‌گیری ایران در ناتوان کردن برجام موثر بود.

#### کارشکنی‌های آمریکا

در همین حال، اقداماتی از طرف آمریکا صورت گرفت که موجب شد در روند اجرای برجام مشکل ایجاد شود. یکی از کاستی‌های طرف آمریکایی این بود که توافقنامه به تصویب کنگره آمریکا نرسید تا از نظر قوانین آمریکا لازم الاجرا شود. توافقنامه برجام به شکلی بود که باید هر ۹۰ روز یکبار توسط ریاست جمهوری آمریکا تایید می‌شد تا از طریق این حکم موضوعیت خود را حفظ کند. عدم تصویب آن در کنگره را می‌توان به معنای ناتوانی سیاسی اوباما محسوب کرد چون به‌صرف صورت مسئولیت این کار به عهده او و در خانه او بود. اینکه تیم اوباما به اندازه کافی درمورد تضمین‌های اجرائی تلاش نکرد و نتوانست آنها را کسب کند به معنای کاستی و کوتاهی در موقعیت و مواضع آمریکا محسوب می‌شود. اما شاید مهمترین عاملی که برجام را به زمین زد ناتوانی دولت ایالات متحده در عادی سازی روابط بانکی و تجاری پس از امضای توافقنامه بود. چنین عادی سازی می‌توانست تاثیر فوری و دراز مدت بر روابط میان دو کشور بگذارد. امید ایران هم به این

عادی سازی در روابط تجاری بود. وعده خرید دهها هواپیمای بوئینگ آمریکایی از جمله پیشنهادات ایران در این جهت محسوب می‌شود. اگر این عادی سازی صورت می‌گرفت می‌توان تصور کرد که پیامد و روند اقدام مشترک دو کشور به گونه دیگری پیش می‌رفت. در طرف ایرانی شک و شبهه در این مورد وجود داشت و بارها توسط خامنه‌ای بیان شد. در عمل نیز شک و تردید بر امید و انتظار فائق آمد. اینکه علت ناتوانی دولت اوباما در عادی‌سازی دقیقاً کجا بود، برای این صاحب قلم، دانسته نیست. شاید تیم اوباما می‌خواست با به درازا کشیدن موضوع، ایران را وادار به ورود به مسائل دیگر (و از جمله مسائل موشکی و روابط منطقه‌ای) بکند. یا اینکه مخالفت لابی اسرائیل علت اصلی به گل نشستن برجام بود. دلایل این مسئله برای این صاحب قلم دانسته نیست اما می‌توان حدس زد که ترکیبی از هر دو عامل تعیین کننده بوده است.

اقدام دیگر آمریکا - که امروز برای همه روشن است - تصمیم ترامپ برای خروج رسمی از برجام بود. با اینکه ترامپ این کار را ۱۷ ماه پس از رسیدن به قدرت انجام داد اما بهر حال اقدامی بود که می‌توانست انجام نگیرد. ترامپ می‌توانست با حفظ برجام، از طرق مختلف عملاً مانع اجرا آن شود بطوریکه ایران نتواند از فوائد توافق بهره ببرد ولی، در همان حال، برجام را زمینه و پایه قانونی و حقوقی تحولات بعدی در روابط میان دو کشور و توافق‌های احتمالی قرار دهد. اما ترامپ چنین کاری را نکرد و ویرانی توافق موجود قانونی میان دو کشور را رقم زد.

تکروی ترامپ در این مورد، و موارد مشابه، شناخته شده و زبانزد است. او برخلاف تاکید چین و روسیه، و بیش از آن، بر خلاف خواسته انگلیس، فرانسه و آلمان، برجام را کنار گذاشت. اقدامات مشابه و یک جانبه ترامپ، در کنار گذاشتن دست‌آوردهای اوباما، بخشی شناخته شده از سبک و شخصیت مدیریتی ترامپ بود. موارد مشابه دیگر، از جمله خروج از قرارداد محیط زیست پاریس، از قرارداد موشک‌های هسته‌ای با روسیه، از شورای حقوق بشر سازمان ملل، و از سازمان بهداشت جهانی است.

می‌دانیم که تصمیم ترامپ مورد تایید و تشویق اسرائیل و عربستان سعودی قرار گرفت. اسرائیل در طول روند امضای برجام، و پس از آن، همواره فعالانه علیه آن موضع داشت و فعال بود. از نظر ترامپ و متحدینش، محدود کردن اقدام مشترک به موضوع هسته‌ای کافی نبود. آنها خواستار توجه به سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی و برنامه موشکی آن بودند.

البته، انگیزه اسرائیل در ناتوان کردن برجام قابل بحث است. می‌توان در نظر داشت که وجود یک رژیم تندرو ولی ضعیف شده در ایران می‌تواند فرصتی را برای اسرائیل بوجود آورد که تضاد اعراب و اسرائیل تبدیل به تضاد اعراب و ایران شود، و نگرانی بین‌المللی از یک رژیم تندرو در تهران به اسرائیل فرصت دهد که کرانه باختری را هضم کند. در نتیجه، قراردادی مانند برجام که می‌توانست به عادی سازی رژیم ایران منتهی شود به نفع اسرائیل نخواهد بود.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که ترکیبی از گام‌های سازنده و عوامل مخرب زمینه شکل‌گیری و سپس زمین‌گیر شدن اقدام مشترک ایران و آمریکا را فراهم آوردند. اگر دو طرف، ایران و آمریکا، قصد داشته باشند که در دوران ریاست جمهوری جو بایدن باردیگر مشکلات فی‌مابین را مورد بررسی قرار دهند، می‌توانند از عوامل پیشرفت و شکست برجام درس بگیرند.

**در جمع‌بندی می‌توان گفت که ترکیبی از گام‌های سازنده و عوامل مخرب زمینه شکل‌گیری و سپس زمین‌گیر شدن اقدام مشترک ایران و آمریکا را فراهم آوردند. اگر دو طرف، ایران و آمریکا، قصد داشته باشند که در دوران ریاست جمهوری جو بایدن باردیگر مشکلات فی‌مابین را مورد بررسی قرار دهند، می‌توانند از عوامل پیشرفت و شکست برجام درس بگیرند.**

# دولت جو بایدن و آینده سیاست امریکا

بهر روز بیات



۵- نقش بسیار بزرگ پول هم در انتخابات و هم تا حدود زیادی اولیگارشیک شدن رسانه ها.  
۶- دیوانعالی کشور که به کمک اکثریتی کوچک و مصمم میتواند تبدیل به یک دولت در دولت شود و آن چه که معطوف به گسل های اجتماعی میشود:  
۱- گسل فرهنگی میان بخش های مذهبی و روستائی محافظه کار از یکسو و ساکنان لیبرال شهرهای بزرگ از دیگر سو.

برای پرداختن به دولت بایدن و آینده سیاست ایالات متحده امریکا در جهان و ایران ضروری است دریابیم که دولت ترامپ چه دگرگونی هائی در ایالات متحده امریکا بوجود آورده است. سنجش چند و چونی سرسختی و پایداری این دگرگونی ها، ایجاب میکند که به عامل هائی بذل توجه کنیم که برگزیدن ترامپ را در امریکا ممکن ساختند و پس از او نیز میتوانند اثرگذار بمانند.

به نظر من ترامپ با بهره گرفتن از چند شکاف دیرینه و نو در درون جامعه امریکا و از پاره ای قوانین کهنه توانست به نیرومندترین شخص جهان تبدیل شود.

قانون اساسی امریکا در واقع هدف آغازین اش بیشتر برقراری حکومت قانون بوده است تا حکمرانی دموکراتیک. مشکل است بپنداریم که با وجود برده داری، با وجود فقدان حق مشارکت زنان در زندگی سیاسی و با وجود آپارتاید در بخش کلانی از تاریخ این کشور، هنوز بتوان از امریکای تاریخی به مثابه یک جامعه دموکراتیک به معنای امروزی نام برد. بیهوده نیست که ایالات متحده امریکا هنوز هم به مثابه یک دموکراسی معیوب (flawed democracy) تلقی میشود. بسیاری از مواد قانون اساسی امریکا عتیقه شده اند و اکنون دیگر به علت شکاف ژرف در درون جامعه امریکا و پیوند خوردن پاره ای منافع اقتصادی و فرهنگی با آن ها بروز شدن شان با مشکلات جدی مواجه است. از جمله این اصول میتوان نام برد:

۱- انتخاب غیرمستقیم رئیس جمهور از طریق کالج. انتخاباتی و روش تعیین نماینده گانش. این روش میتواند به حکومت اقلیت بیانجامد (۲۰۰۰ و ۲۰۱۶).  
۲- تقریباً ناممکن بودن بروز حزب های جدید که بخت برای پیروزی در انتخابات داشته باشند.

۳- تقسیم برابر صندلی های مجلس سنا مستقل از بزرگی ایالت ها

۴- اجازه نامحدود حمل سلاح بر مبنای اصل دوم قانون اساسی امریکا، که همانا "دموکراتیزه کردن" قهر است، در حالیکه یکی از اصول بنیادی یک کشور دموکراتیک انحصار نیروی قهریه در دست دولت است

کند، را بازدارند.

غافل از اینکه بخش درخوری از موفقیت و ثروت امریکا مدیون مهاجرتی است که خود را در خدمت این کشور گذاشته اند، مهاجرتی از اقشار گوناگون که با درجه کارشناسی و/یا انگیزه بالائی راهی امریکا شده اند. بخشی از جامعه امریکا همراه با عوامفریبی ترامپ با تنگ نظری، نژاد پرستی، بیگانه و دانش ستیزی این جذابیت کهرباگونه ایالات متحده را درک نکرده اند که توانسته بسیاری انسان های پرانگیزه و بخشی بزرگ از بهترین اندیشمندان جهان را به خود جذب کند؛ سرمایه ای انسانی که مجانی به امریکا تحویل و مایه افزایش ثروت این کشور شده اند.

احساس نا امنی در بخش سنتی شهروندان امریکا منجر به پدید آمدن نژاد پرستی و بیگانه ستیزی بی پرده شده است. ترامپ با بهره کشی از این احساسات و عواطف نازل میخواست است که با ایجاد محدودیت های گوناگون برای مهاجرت عموماً و برای مسلمانان و لاتین تبارها، به انگار خودشان تا هنوز دیر نشده است، اکثریت جمعیتی سفیدپوستان اروپائی تبار را حفظ کند.

## تائیرات در حیطه جهان

و آنچه که مربوط به پهنه جهانی میشود این است که بخشی از نخبگان امریکا که الزاماً هم طرفدار ترامپ نیستند هراس از این دارند که کشورشان فرادستی

۲- شکاف تاریخی میان سفید پوستان و سیاه پوستان  
۳- گسل میان مهاجرین رنگین پوست و سفیدپوستان اروپائی تبار  
۴- گسل اقتصادی میان بخش های فزاینده نادر و بخش های دارا با دارائی فزاینده  
دو عامل باعث شده اند که رفتار بخشی در خور توجه از شهروندان امریکا تغییر یابد:

## اثرات تغییرات دموگرافیک درون امریکا

دگرگونی های دموگرافیک باعث شده اند که از یکسو ترکیب جمعیتی در دهه های اخیر به سود مهاجرین جابجا شود و از دیگر سو بخش های تاکنون ممتاز سفیدپوستان که انگیزه چندانی برای آموزش نداشته اند، از تکامل پس بمانند. این ها همان کسانی هستند که خود را به مثابه شهروندانی تلقی میکنند که از قافله پیشرفت پس مانده باشند. این بخش جمعیت سفید پوست که گرایش های کم و بیش نژاد پرستانه هنوز بخشی از فرهنگشان است در درون مهاجرین را و در بیرون کشور های خارجی را، مانند چین، مسئول وضعیت بد خود میپندارند و فکر میکنند با پشتیبانی از سیاست ترامپ برای محدود کردن مهاجرت بتوانند تغییرات جمعیتی که آن ها را به یک اقلیت تبدیل

ادامه دهد. جنگی که باعث اختلال در اقتصاد جهانی بوده است بدون اینکه به هیچیک از اهداف اعلام شده دونالد ترامپ رسیده باشد؛ در اثر جنگ بازرگانی ترامپ با چین نه صنعتی به ایالات متحده بازگشته است و نه در موازنه پرداخت ها در بازرگانی با چین - و دیگر کشورها - تغییری محسوس بدست آمده است.

به احتمال زیاد دولت بایدن کوشش خواهد کرد به کمک متحدان اروپایی اش تا آنجا که ممکن باشد پیشرفت اقتصادی چین را ترمز کنند. اما نظر به اینکه چین به مرحله ای از رشد فناوری رسیده است که هم در صورت لزوم پتانسیل بالایی از خودکفائی دارد و هم وابستگی متقابل میان اقتصادش و بیشترین کشورهای پیشرفته غربی به وجود آمده است، دیگر امکان بازداشتنش اگر منتفی نباشد برای بازدارنده گان کم هزینه هم نخواهد بود.

شاید اگر دولت چین هوس کند که از توان اقتصادی به سود فرادستی نظامی استفاده کند در آن صورت ممکن است که آمریکا و متحدانش در غرب با کشیدنش به یک مسابقه تسلیحاتی به تضعیف بنیه اقتصادی اش دست یازند. خاطر نشان میکنم که به روایت جیمی کارتر در پاسخ به چرایی موفقیت چین، علت مشکلات آمریکا این است که در دوران حیاتش فقط ۱۷ سال دست به گریبان جنگی نبوده است، اگر چین از مسیر تاکتونی اش منحرف شود و وارد رقابت نظامی و تسلیحاتی خواسته یا ناخواسته بشود طبیعتاً پیشرفت اش آهسته خواهد شد.

### بایدن و ایران

### علت های پایه ای مناقشه ایران با غرب و آمریکا

سیاست اساسی آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران، نوابسته به اینکه چه حزبی در حکومت است، دگرگونه نخواهد شد زیرا که بنیادش بر این نهاد شده است که رفتار رژیم ج.ا را نمیخواهد تحمل کند. رژیم اسلامی هم که پایه مشروعیت حکومت و علت وجودیش را بر ستیزه گری با غرب، با آمریکا و اسرائیل ساخته است، آماده گی برای تغییر رفتار و تبدیل شدن به یک رژیم متعارف را تا کنون ننموده است.

غرب نسبت به ایران به عنوان یک کشور، به سان بسیاری دیگر کشورها، نه دوستی و نه دشمنی جوهری دارد. آنچه که سیاست غرب را راهبر است منافع ملی یا گاهی منافع گروهانی ویژه هستند که سیاست شان را تعیین میکنند. در زمان شاه هم، ایران وجود داشت و از آنجا که منافع مشروع و نامشروع غرب را تامین میکرد، دوست ایران بودند. اما غرب به ویژه آمریکا هوشمند و پراگماتیست اند و بسته به شرایط به منافع مشروع هم قناعت میکنند.

پس از آنکه رژیم شاه دیگر قابلیت ایستادگی در برابر جنبش گسترده شهروندان ایران را از دست داده بود، به شهادت بسیاری دیگر از رفتار های تاریخی غرب، اینان عملگراییانه در تکاپو افتادند که انقلابی را که امکان سرکوب اش نبود، بپذیرند و رژیمی را که دیگر نگهداشتنی نبود پایان یافته تلقی کنند. اما غرب که امکان اثرگذاری اش در ایران کاهش یافته بود هنوز در عرصه جهانی به ویژه در عرصه اطلاع رسانی و رسانه ها به اندازه کافی نفوذ داشت که به ویژه در حالت تعادل ناپایدار ناشی از انقلاب با اقداماتی محدود نتایج کلانی ببار بیاورد - خاطر نشان میکنم که یک تعادل ناپایدار را میتوان بایک تلنگر به سوی مطلوب غلطانید، و چنین بود که پس از این غرب در این اندیشه رفت که از میان گرایش های گوناگون

در جهان قوام ببخشد. از این روی دولت بایدن به چندجانبه نگری در عرصه جهانی باز خواهد گشت؛ بازگشت به سازمان بهداشت جهانی و معاهده پاریس و شاید اندکی با تاخیر به یونسکو و شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد. بایدن از کوشش برای بی اعتبار

**سیاست اساسی آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران، نوابسته به اینکه چه حزبی در حکومت است، دگرگونه نخواهد شد زیرا که بنیادش بر این نهاد شده است. آماده گی برای تغییر رفتار و تبدیل شدن به یک رژیم متعارف را تا کنون ننموده است.**

کردن سازمان ملل امتناع خواهد ورزید. روابط آمریکا با متحدین تاریخی اش در اروپا که ترامپ به آن ها ضربه زده بود تا حدود زیادی قطعاً به لحاظ دیپلماتیک مرمت خواهند شد. آمریکا در پیمان اتلانتیک ناتو فعالیت خواهد شد، اما در درخواست اش در مورد افزایش بودجه دفاعی این کشورها در حد ۲٪ تولید ناخالص ملی شان کوتاه نخواهد آمد، هر چند با ظرافت دیپلماتیک.

دولت بایدن دست از سوء استفاده از گسل های موجود در اتحادیه اروپا برخواهد داشت، از حزب های راست افراطی در اروپا و رژیم های نیمه دمکراتیک اروپای شرقی که هنوز به استانداردهای دمکراتیک کشورهای غرب و مرکز اروپا نرسیده اند، به عنوان ابزاری برای ایجاد گسست در اتحادیه اروپا سوء استفاده نخواهد کرد.

### بایدن و روسیه

به گمان من ارتباط با روسیه پوتین بدینگونه تغییر خواهد کرد که دوگانگی میان نخبگان هردو حزب آمریکا و رئیس جمهور در رقابت و تنازع با دولت و کشور روسیه وجود نخواهد داشت. رابطه ای بسان دوستی میان ترامپ و پوتین که ناشی از شباهت ویژه گی های شخصیتی شان و دشمنی مشترکشان با اتحادیه اروپا بود، به گذشته تعلق خواهد داشت.

به احتمال قوی بایدن به قرار دادهای محدود کردن سلاح های هسته ای که ترامپ یکجانبه لغو کرده بود باز خواهد گشت بدون این که از روسیه به مثابه یک عامل تهدید چشم ببوشد. حفظ دشمنی با روسیه که انگیزه ایجاد و استمرار پیمان ناتو است، مستقل از اینکه چه رژیمی در روسیه سرکار است، فصل مشترک نخبگان دو حزب آمریکا و محافل قدرتمندی در اروپا بوده و هست. وجود رژیم اقتدارگرای پوتین نیز این گرایش را تغذیه و تقویت میکند.

### بایدن و چین

در مورد چین نیز سیاست دمکرات ها با جمهوری خواهان به لحاظ اصولی اختلاف چشمگیری نخواهد داشت. هر دو گروه از نخبگان آمریکا چه دمکرات و چه جمهوریخواه از توانمند شدن چین و در نتیجه فرارویدن اش به یک ابرقدرت رقیب بیمناکند. اینان به هژمونی بلامنزاع آمریکا در جهان عادت کرده اند و از آن برای کشورشان سود فراوان بدست آورده اند- کافی است به فرادستی آمریکا در سامانه مالی جهانی و نقش دلار به عنوان ارز مرجع اشاره کنیم.

منتهی بسیار بعید به نظر میرسد که آمریکا زیر ریاست جمهوری بایدن به جنگ بازرگانی با چین

خود را به عنوان تنها ابرقدرت جهان از دست بدهد. کوشش دولتمردان و -زنان آمریکا بر این متمرکز است که از پیشرفت دو ابر قدرت آینده در جهان یعنی اتحادیه اروپا و به ویژه چین جلوگیری کنند. در این راه احساس میکنند که ضرورتی برای رقابت رو در رو

نمی بینند یا رقابت آزاد برایشان پرحمت تر است و از اینرو میکوشند با سنگ انداختن در مسیر رقیبان آنان را از پیمودن راه پیشرفت بازنگهدارند.

شیوه زمخت و نخراشیده ای را که دونالد ترامپ برگزیده است، ناشی از هولی است که دربخشی از مردم آمریکا مستولی شده است. میخواهند تا فرصت هست از ابرقدرتی اقتصادی و نظامی آمریکا در همه عرصه ها بهره گیرند که به انگاشت خود هژمونی آمریکا را پاینده کنند. از این روی به جنگ با سازمان های بین المللی که پس از تجربه دو جنگ ویرانگر اول و دوم جهانی بنا شده اند، برمی خیزد. دولت ترامپ همراه با جمهوریخواهان، سازمان های جهانی را به مثابه به زنجیر کشیدن آمریکا تلقی میکنند و کوشش میکنند از قید و بندش برهند. حفظ هژمونی بیکران آمریکا با وجود سازمان های "دست و پا گیر" بین المللی و حقوق بین الملل برای بخش از خوری از نخبگان آمریکا مانعی بزرگ است. از این روی آمریکا در دوران ترامپ از یونسکو، شورای حقوق بشر، سازمان بهداشت جهانی، پیمان حفظ محیط زیست پاریس و توافقنامه برجام خارج شد. فزون براین نه تنها به دادگاه بین المللی لاهه نمیپونند بلکه قضاتی را که ممکن است به اتهامات معطوف به جنایت جنگی سربازان آمریکائی رسیدگی کنند، تحت تحریم قرار میدهد. دولت ترامپ سازمان تجارت جهانی را نیز که به ابتکار این کشور برپا شده، عملاً فلج کرده است.

دونالد ترامپ همچنین دو قرار داد در حال تکوین بازرگانی با اتحادیه اروپا و شرق آسیا را هم برهمزد. جنگ بازرگانی با چین، مکزیک، کانادا و تا حدودی با اروپا را براه انداخت و ...

انتخابات آمریکا در نوامبر ۲۰۲۰ نشان داد که خوشبختانه دمکراسی ضربه خورده آمریکا موفق شده است بر وسوسه های ترامپ و پشتوانه اجتماعی اش غلبه کند، اما اقبال بالایی که بیش از ۷۰ میلیون از رای دهنده گان به ترامپ به نمایش گذاشته اند این گمانه را به یقین نزدیک میکند که رییس جمهور ترامپ میرود اما، اقلأ چندگاهی، ترامپیسم باقی میماند.

### بایدن و اروپا، نفی ترامپیسم در سپهر بین المللی

آنچه که میتوان با درجه بالایی از اطمینان گفت این است که بایدن و دمکرات ها به شیوه رفتاری ترامپ نقطه پایان خواهند گذاشت. نزول اعتبار جهانی آمریکا در دوران زمامداری ترامپ هم بیشتر به آنان آموخته است که حتی ابرقدرت آمریکا نیز به تنهایی و بدون متحدانش نمیتواند فرادستی و رهبری اش را

به مثابه کوششی در سوی ایجاد چنین موانعی انگاشت. ترامپ و پومپئو می‌خواهند زمین سوخته به جای بگذارند، نتانیاهو، محمدبن سلمان و دیگر شیوخ امارات می‌خواهند جمهوری اسلامی را به واکنش در برابر این ترور تحریک کنند و زمین سوخته مطلوب ترامپ تکمیل شود. البته محاسبه نتانیاهو و شرکا بر این پایه استوار است که بخشی از حاکمیت ایران هم، شاید به رهبری ولی فقیه، از یک برخورد محدود رویگردان نباشند.

میدانیم که در دوران زمامداری اوباما محافل قدرت مندی حتی تا درون حزب دمکرات همراه با متحدان منطقه ای آمریکا مانند اسرائیل، عربستان سعودی و امارات با انعقاد برجام شدیداً مخالف بودند و اجازه ندادند که به تصویب سنای آمریکا برسد. پدید آمدن ترامپ که با لابی ثروتمند و متنفع اسرائیل و شیوخ عرب در آمریکا شدیداً درآمیخته است، بدان انجامید که دولت ترامپ از توافقنامه برجام یکجانبه و بر خلاف عرف جهانی خارج شود. دولت ترامپ پس از این با

انقلابیون، پشتیبانی شان را بر بخش مذهبی جنبش متمرکز کند؛ بخشی که هم فرادستی نسبی یافته بود و هم نظر به آزمون تاریخی تا آن زمان همسازی بیشتری با غرب نشان داده بود. فزون براین، امیدواری غرب براین متکی بود که حکومت مذهبیون ایران بتوانند سدی در برابر نفوذ شوروی ایجاد کنند.

اما محاسبه غرب در این مورد درست از کار در نیامد. غرب غافل مانده بود که از جمله در اثر رشد ناهماهنگ اقتصادی و فرهنگی در دوران شاه، اسلام سیاسی زائیده، بالنده و پرمدها شده بود. با این وجود پس از انقلاب امکان عینی کنار آمدن غرب با رژیم اسلامی مهیا بود. بارها مشاهده کرده ایم که غرب بسیار عملگرایانه خود را به شرایط جدید همپوش کرده و از شرایط جدید بهره برده است. در مورد جمهوری اسلامی هم میشد چنین رفتاری را انتظار داشت به ویژه اینکه این رژیم به شاکله مرکزی ایدئولوژی غرب که همان حرمت نهادن به مالکیت خصوصی است، در تناقض نبود - آزمون تاریخی نشان داده است که غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا مدافع اصلی مالکیت خصوصی در سرتاسر جهان است و در این مورد با جمهوری اسلامی منافات نمیداشت.

اما برای رژیم اسلامی اوضاع به سمت وسوی دیگری گرایش یافت و آن اینکه روایت وجودی و امر مشروعیت بخش به خود را همانا ستیزه جوئی با غرب، آمریکا و اسرائیل فریافت و تعریف کرد. در این رهگذر جمهوری اسلامی موفق شد رقیبان درونی خود را از میدان بدر کند. سپس برای حفظ روایت خود به استمرار دشمنی با آمریکا و اسرائیل و ایجاد وضعیت نه جنگ نه صلح پرداخت. نگهداری این وضعیت ایجاب میکند که برای خود "عمق استراتژیک" بسازد از لبنان تا عراق تا یمن. مولفه دیگر عمق استراتژیک بمب هسته ای میبود که در نهان به ساختنش همت گماشته بود، اما ناکارآمد تر از آن بود که در طول ۱۰-۱۵ سال بدان دست یابد. آنگاه که برنامه هسته ای بر ملا شد، دوران کشمکش با غرب به مرحله نوبینی ارتقا یافت. به نارضایتی دیرینه غرب از مزاحمت های یک رژیم، اگر قرار باشد با ادبانه بگوئیم، نامتعارف، شدت گرفت. از آن زمان بر بستر یک مناقشه جدی و مزمن با غرب، کشمکش هسته ای نیز افزوده شده است.

### انعقاد توافقنامه برجام

انعقاد توافق هسته ای برجام میان غرب و ج.ا. لحظاتی برای استراحت از کشمکش های نفسگیر پیرامون برنامه هسته ای ج.ا. فراهم آورد. اما تصور دو طرف از نقشی که این توافق میتواند بازی کند بسیار دیگرگونه بود: آقای خامنه ای و یارانش مینداشتند که با انعقاد این توافقنامه تحریم های فلج کننده با رعایت محدودیت های هسته ای مندرج در متن برجام، برداشته خواهند شد و رژیم ج.ا. در آزاء چشمپوشی موقت از گسترش برنامه هسته ای خود، میتواند در درون و بیرون از ایران به رفتار نامتعارف و مزاحمت آمیزش اش ادامه دهد.

حال آنکه دولت های اروپایی طرف برجام همراه با دولت اوباما امیدوار بودند که با ملایم شدن اوضاع پیرامون ج.ا. و گشایش اقتصادی به سوی غرب، رژیم در فعالیت ها و مزاحمت هایش در خاورمیانه بازبینی کند- همان چیزی که غربی ها روح برجام مینامند. اما نه تنها چنین نشد بلکه رژیم ج.ا. به موازات رعایت نص برجام، فعالیت‌هایش را در خاورمیانه گسترده تر و گستاخانه تر کرد.

**نتانیاهو، بن سلمان و دیگر شیوخ امارات می‌خواهند جمهوری اسلامی را به واکنش در برابر ترور فخری زاده تحریک کنند تا زمین سوخته مطلوب ترامپ تکمیل شود. البته محاسبه نتانیاهو و شرکا بر این پایه استوار است که بخشی از حاکمیت ایران هم، شاید به رهبری ولی فقیه، از یک برخورد محدود رویگردان نباشند. در هر حال قتل فخری زاده اقدامی تروریستی، فراقانونی و ناقض حقوق بشر و امری مذموم است، همانگونه که ترورهای بی‌شمار ج.ا. چنین اند - و در عمل حتی میتواند به نفع هسته سخت رژیم ج.ا. تمام شود.**

در هر حال قتل فخری زاده اقدامی تروریستی، فراقانونی و ناقض حقوق بشر و امری مذموم است، همانگونه که ترورهای بی‌شمار ج.ا. چنین اند - و در عمل حتی میتواند به نفع هسته سخت رژیم ج.ا. تمام شود.

### مزایای برجام برای طرفین

از جمله موفقیت های اولیه برای غرب میتوان از محدود کردن برنامه هسته ای ج.ا. نام برد که همپوش با نص برجام عملیاتی شده و برای زمانی عملاً نامحدود دستیافتن احتمالی ج.ا. به سلاح هسته ای را به تعویق میافکند.

برای ایران هم برداشتن نسبی تحریم ها میتواند فضائی را فراهم کند که کشور از حالت تنش دائمی و خطرات مترتب بر آن خارج کند. البته همانطور که میتوان انتظار داشت ج.ا. از این گشایش ها چون افزایش صادرات نفت، بازگشت ارز به کشور و رفع محدودیت های ترانکش های بانکی و غیره به علت ناکارآمدی و فساد نهادینه شده در سیستم حکمرانی اش نتوانست بهره برداری بهینه بکند. در واقع خیزش دی ماه ۱۳۹۶ را که همزمان با رفع تحریم ها رخ داد، میتوان نتیجه این بر ملا شدن ناکارآمدی ج.ا. در برابر چشمان شهروندان ایران پنداشت، یعنی هنگامیکه تحریم ها رفع و دشمنی بیرونی تخفیف یافته بود.

### مشکلات بایدن و خامنه ای برای از سرگیری توافق هسته ای برجام

یکی از موانع پیش پای دولت بایدن این خواهد بود که دیگر امیددی به عملی شدن روح برجام نداشته باشد زیرا که امریکائی ها به تجربه دریافته اند که علی خامنه ای مورد اعتماد نیست و او را باید به نص صریح متعهد کرد. از اینرو برای بازگشت به برجام درخواست تنظیم سندی را بکند که رفع مزاحمت های ج.ا. در منطقه و جنگ های نیابتی اش در آن گنجانده شده باشد. فزون بر این بر روی محدود کردن ساخت و ساز موشک های دوربرد که ظاهراً ستون اصلی دکترین دفاعی ج.ا. را تشکیل میدهند، اصرار ورزند. نکته دیگر این است که در مورد انقضای برجام (غروب برجام) نیز تغییراتی صورت بگیرد. از سوی دیگر اگر فرض کنیم که ج.ا. و شخص ولی

اعمال شدیدترین تحریم های ممکن کوشید ج.ا. را به میز مذاکره برای بازتعریف برجام بکشاند. اما علی خامنه ای به سیاست نه جنگ نه مذاکره یا به عبارتی دیگر نه جنگ نه صلح پایبند مانده است. اکنون ترامپ هم به خامنه ای افزوده شد و وضعیت ناگوار ناشی از ناکارآمدی رژیم اسلامی تحریم های ویرانگر را برای مردم ایران به ارمان آورد.

### انگیزه جو بایدن

با توجه به این پیش‌زمینه ببینیم چه تحولاتی را میتوان از پدیدآمدن دولت بایدن در آمریکا انتظار داشت.

نخست اینکه جو بایدن به مثابه دولتمردی که ۸ سال معاونت رئیس جمهور اوباما را به عهده داشته است قاعدتاً باید متمایل باشد برای حراست از اریئه مشترکش با اوباما به برجام بازگردد. ایشان در مقاله ای که در ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۰ در وبسایت سی ان ان منتشر کرده است اظهار میدارد که مسیر دیپلماتیک معتبری برای بازگشت ج.ا. به تعهدات برجامی اش باز خواهد کرد. به عبارت دیگر نخست از ایران میخواهد که برای فراهم کردن پیش‌زمینه بازگشت آمریکا به برجام، گام هائی را که پس از خروج ترامپ از برجام برداشته است به عقب برگرداند. آنگاه بایدن بازگشت آمریکا به برجام را به مثابه گامی نخستین در سوی گسترش و تکامل برجام ترسیم میکند. اما لغو تحریم ها به جز آنهایی که معطوف به کوید ۱۹ هستند، مبهم میماند. بایدن در این مقاله بر لزوم برخورد با اقدامات ناپایدارکننده ایران در منطقه و نقض حقوق بشر از جانب ج.ا. و همچنین گفتگو در امر کاهش تنش های موجود در منطقه به یاری متحدان اروپائی اش تاکید میکند، بدون تصریح در این مورد که این کوشش ها در چهارچوب برجام صورت میگیرد یا مستقل از آن.

### موانع بر سر راه دولت بایدن

اما در دوران چهار ساله ریاست ترامپ چهارچوب ها جابجا شده اند. تجربه برجام با همه موفقیت نسبی آغازین اش هم برای ایران ( نه برای رژیم ج.ا.) و هم برای غرب موانعی آشکار کرده است که بازگشت فوری به توافقنامه را با مشکل مواجه میکنند. در حال حاضر ترور محسن فخری زاده را میتوان

میافتد، یک نمونه عربیان از این فراروئیدن منافع جدید بر بستر یک منازعه و بحران مزمن است. در ایران نیز همینگونه هست که سپاه پاسداران و محافل و شخصیت های وابسته به آن در حفظ دشمنی با غرب و اسرائیل به خاطر منافع مادیشان نیز کوشا هستند.

در مورد اسرائیل نیز وضع از زاویه ای دیگر به همین منوال است. دولت نتانیاهو توانسته است با تکیه بر رجزخوانی های سران ج.ا و با عوام فریبی و گزافه گوئی در مورد ابعاد خطر ج.ا موفق شود به دیرپا ترین نخست وزیر در اسرائیل تبدیل شود.

توضیحات بالا در مورد فراروئیدن وضعیتی یا بحرانی نو در بستر بحرانی مزمن آوردیم که نشان دهم که در اثر درنگ ج.ا در حل مشکلتش با غرب وضعیتی به وجود آمده است که هم دولت بایدن در امریکا و هم هر دولتی در ایران نتواند به این آسانی ها روابط را به وضعیتی مطلوب برگرداند.

در خاتمه خاطر نشان میکنم که نقد جمهوری اسلامی به عنوان عامل اصلی و آغازگر مناقشه با امریکا به این معنی نیست که امریکا، اسرائیل، مستبدین عرب و تا حدودی اروپائی ها را پاکیزه و عاری از خطا بدانم. مشاهده کرده ام و باور دارم که آن ها هم در ناراستی، نیرگ، ریا، گزافه گوئی، زیاده خواهی، بد عهدی، بیعدالتی ... دست کمی از ج.ا ندارند.

### نتیجه گیری

ریاست جمهوری بایدن به سود جهان، چندجانبه نگری، و نهادهای بین المللی خواهد بود. باشکست ناسیونالیسم پرخاشگر ترامپ در ایالات متحده، تا حدودی یاد از بادبان جنبش های راست افراطی و اقتدارگرانی و فاشیستی در دیگر نقاط جهان نیز برداشته میشود. البته خالی کردن زیر پای ترامپیسم در امریکا کار آسانی نیست. اگر دمکرات ها که خود نیز مسبب وضعی هستند که ترامپ را به ارمغان آورده است، در سیاست شان که بخش های کلانی از شهروندان امریکا را مغفول نگاهداشته است، تجدید نظر نکنند، میتوان بیم داشت که چهار سال دیگر ترامپ یا شخصی دیگر از قماش خودش باز گردد. آیا بایدن به عنوان یک کاندیدای میانه و سنتریست و ریشه دار در دستگاه سنتی حزب دمکرات که برگزیدنش بیشتر بعنوان آنتی ترامپ جنبه سلبی داشت، قادر خواهد بود سیاست دمکرات ها را به سوئی دیگر از آنکه در چند دهه اخیر رفته اند، هدایت کند، تردید رواست. اما به پویائی جامعه امریکا به ویژه میان زنان و جوانان که نشانه اش شرکت بی سابقه در انتخابات اخیر بود، میتوان امید بست که سدی شود در برابر راست افراطی، ترامپ و ترامپیسم.

در مورد ایران و امریکا بر این باورم که مشکلات ایران با ایالات متحده در هیچ عرصه ای از جمله سپهر مناقشه هسته ای حل نخواهد شد تا هنگامیکه رژیم اسلامی تبدیل به یک کشور متعارف نشده باشد. در نوشتاری که در آبان ۱۳۹۲ (نوامبر ۲۰۱۳)، هنگامیکه پس از توافق های اولیه ژنو میان جان کری و جواد ظریف، طلیعه برجام در افق هویدا شده بود، نوشتم که مشکل اصلی در بطن ناهنجاری های رفتاری جمهوری اسلامی نهفته است و کشمکش هسته ای تنها نمادی حد از آن است. تا بطن و متن دگرگون نشود نماد باقی خواهد ماند. شوربخانه در جمهوری اسلامی هنوز هم در بر همان پاشنه میچرخد. پرسش این است که جمهوری اسلامی این دگردیسی را انجام میدهد یا بدیل نافی اش؟

وجود دارد که برای متحقق کردن وعده پیوستن به برجام، دولت بایدن به برجام وارد شود بدون اینکه بخش های حساس تحریم ها را بردارد. و از درون برجام با آگاهی از اینکه پشتیبانی اروپائیان را دارد و با توجه به در اختیار داشتن اهرم موثری چون مکانیسم ماشه، کوشش کنند ج.ا اسلامی را به تغییر رفتار وادارند.

معضل دیگر زمانبندی دولت بایدن در پرداختن به برجام، انتخابات ج.ا است که حدود ۵ ماه دیگر به وقوع میپیوندد. طبیعتاً گفتگو با اشخاصی که تیم مذاکره کننده ایران را پیش از انعقاد برجام به عهده داشته اند آسان تر خواهد بود به شرط این که نخست ولی فقیه اصولاً بخواهد به مذاکره و توافق تن دهد و دوم این موفقیت را به دولت روحانی روا بدارد. و دیگر اینکه آیا این فرصت محدود اصولاً امکان رسیدن به توافق را فراهم میکند.

### مشکلات بایدن در قبال متحدین امریکا

مشکل دیگر در سر راه بایدن این است که از قبل صف بندی جدید در خاورمیانه در برابر ج.ا منافع نوینی شکل گرفته اند که من در بالا جابجائی چارچوب ها نامیدم. میدانیم که شوربخانه خاورمیانه ملو از رژیم های استبدادی و اقتدارگراست. موضع اسرائیل که به لحاظ سیاست داخلی اش، اقلأ نسبت به یهودیان موازین دمکراتیک را رعایت میکند، نسبت به دیگر کشور های خاورمیانه بیشتر همسوئی با دیکتاتور هاست.

معمولاً رژیم هایی که مشروعیت دمکراتیک ندارند شهروندان شان را با هراس افکنی بر ضد دشمن غالباً بیگانه در کنترل خود نگه میدارند. برای رژیم های

فقیه تن به مذاکره بدهد، نظر به عهدشکنی ترامپ، دیگر به یک امضا از سوی دولت بایدن اکتفا نخواهد کرد و تأیید سفت و سخت قانونگذاران امریکا را خواهد خواست. این درخواست ج.ا دولت بایدن را با مشکل مواجه میکند. در اینجا دو فرض محتمل است: اگر دمکرات ها اکثریت سنا را ببرند، در این صورت تصویب توافقی نو با جمهوری اسلامی آسانتر خواهد بود اما نه چندان که مثلاً با طرح پیشین برجام موافقت کنند بلکه طرحی که شرایط دگرگون شده را، حدوداً مانند آنچه که در بالا رفت، در بر بگیرد. میدانیم که حتی در میان دمکرات ها سناتور هائی بودند و هنوز هم هستند که با انعقاد برجام در ۲۰۱۵ موافق نبودند و اوپاما به کمک حق وتوی اش از سقوط برجام جلوگیری کرد. امکان دوم این است که جمهوریخواهان اکثریت سنا را کسب کنند. در این صورت کار دولت بایدن برای انعقاد یک قرارداد تضمین شده از سوی سنا به مشکل برخورد خواهد خورد. برای اینکار باید امتیازاتی دردناک را از حکومت ج.ا بگیرد که معلوم نیست رژیم اسلامی آماده گی پذیرفتن شان را داشته باشد.

از سوی دیگر تردید رواست که هسته سخت ج.ا با تن دادن به یک قرار داد که محدودیت های بیشتری برایش فراهم کند، بتواند چهره و مشروعیت خود را در برابر پایورانش حفظ کند.

از زاویه ای دیگر، همانگونه که مخالفت شدیدی از سوی نزدیکان و به شیوه ای دوپهلوی از طرف شخص ولی فقیه نسبت به برجام صورت گرفته بود، بدیهی نیست که حاضر باشند با انعقاد یک قرار داد نو که در آن از دشمنی با امریکا و اسرائیل و به همراه آن از دخالت در جنگ های نیابتی منطقه چشم ببوشند.

**معضل دیگر زمانبندی دولت بایدن در پرداختن به برجام، انتخابات ج.ا است که حدود ۵ ماه دیگر به وقوع میپیوندد. طبیعتاً گفتگو با اشخاصی که تیم مذاکره کننده ایران را پیش از انعقاد برجام به عهده داشته اند آسان تر خواهد بود به شرط این که نخست ولی فقیه اصولاً بخواهد به مذاکره و توافق تن دهد و دوم این موفقیت را به دولت روحانی روا بدارد. و دیگر اینکه آیا این فرصت محدود اصولاً امکان رسیدن به توافق را فراهم میکند.**

رژیم بیم خواهد داشت که بدینوسیله به طور بالقوه دشمنان تاریخاً خودساخته را از دست بدهد. ج.ا اسلامی تا کنون با دشمن زیسته است و رابطه ای سمبیوتیک با آن دارد. رژیم نگران آن خواهد بود که با ارتفاع دشمن حقیقت وجود رژیم اسلامی نیز مرتفع شود.

در حال حاضر مشکل است به لحاظ زمانبندی قضاوت کنیم که بایدن برای موضوع برجام و ایران چه ارجحیتی قائل خواهد بود. یکی از هدف های اعلام شده اش بازگشت به پیمانها و توافقنامه های جهانی است. از اینروی میتوان تصور کرد که بازگشت به برجام در این ردیف در دستور روز قرار گیرد. مشکل این است که برجام مانند عهدنامه پاریس مربوط به کاهش گرمایش زمین نیست که امریکا بتواند بیدرتنگ به آن بپیوندد. پیوستن به برجام مقدماتی لازم دارد که در بالا رفت. اینکه چگونه فرمول دیپلماتیکی برای پیوستن به برجام و سپس مذاکره یا نخست مذاکره و توافق سپس پیوستن صورت بگیرد، پیشبینی سخت است. اما با توجه به اینکه اروپائی ها دوباره با دولت بایدن در یک جبهه قرار خواهند گرفت احتمالی هم

# چالش ایران و آمریکا، شانس های تازه!

احمد پورمندی



## درآمد!

با گزینش جو بایدن به ریاست جمهوری آمریکا، عصر جدیدی در تاریخ جهان آغاز نشده است، اما در یک چالش کلان جهانی، دست برنده و بازنده- گرچه شاید موقتا- عوض شده است. حالا در ایالات متحده، طرفداران ضرورت ایفای نقش تعیین کننده در نظم لیبرال جهانی از سوی این کشور، در مقابل حامیان سیاست انقباضی و "نگاه به درون"، با فاصله نه چندان چشمگیری، بار دیگر دست بالا را از آن خود کرده اند. این امر برای روند جهانی شدن کار و سرمایه، حامیان تداوم نظم لیبرال جهانی و تحکیم آن، همه صادر کنندگان نیروی کار و همه کشور های پذیرنده سرمایه و برای اروپا و شاید هم چین، در ردیف "فرصت ها" طبقه بندی می شود و همانطور که انتظار می رفت، مورد استقبال این بخش از جهان قرار گرفته است.

برخی از "میلیون" هم بر این تصور بودند که در دعوی ایران و انگلیس، آمریکا جانب انگلیس را نخواهد گرفت! همراهی با انگلیس و مشارکت در راه اندازی کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق، نقطه عطفی تعیین کننده در مناسبات دو کشور بود که در جریان آن پل های رابطه تا آنجا ویران شد که عوامل داخلی شکست دولت ملی، نادیده انگاشته شدند و همه رذالت ها، وطن فروشی ها و بی کفایتی های داخلی به حساب آمریکا

نوشته شد. آمریکا نه در آبان ۵۸ که در مرداد ۳۲ به "شیطان بزرگ" مردم ایران بدل شد. در جریان کودتای ۲۸ مرداد، رابطه ایران و آمریکا، از جانب بخش بزرگی از مردم ایران وارد فاز "آنتاگونیسم" شد. نقش سازنده دولت کندی که به تحمیل رفرم های عمیق و گسترده دهه ۴۰ به شاه منجر شد هم نتوانست، زخم کودتا را درمان کند و کینه و نفرت نسبت به آمریکا و شاه را کاهش بدهد. بخش بزرگی از ایرانی ها، از جمله بر بستر ضد امپریالیسم چپ و وابسته به اردوگاه شرق، بعد از کودتا، آمریکا را "درونی" کردند. با سقوط دولت امینی، پایان جبهه ملی دوم، خانه نشین و زندانی شدن شخصیت های میانه رویی نظیر صدیقی، صالح، بازرگان و ملکی، شاه در ادبیات چپ و در میان میلیون به "سگ زنجیری آمریکا" و یا "نوکر آمریکا" بدل شد. در پس عینک غبار گرفته از دود آتش آمریکا ستیزی، تمام تحولات اجتماعی و اقتصادی عظیم دهه چهل یا دیده نشد و یا تیره و غبار آلود دیده شد تا بر "حماسه عاشورای ۲۸ مرداد" خللی وارد نیاید

کارتر، رئیس جمهور دموکرات آمریکا در قفل استبداد فردی شاه چرخاند و به ابتکار او، نسیم آزادی در ایران وزیدن گرفت، اما طوفان بهمن ۵۷ که از پس نسیم "جیمی کراسی" ۵۶ به پا شد، به بلعیدن سلطنت محدود نماند و خیلی زود در آبان ۱۳۵۸ ایران، از جمله در نتیجه سلطه "ضد امپریالیسم چپ" در جامعه روشنفکری، به دره "آنتاگونیسم ملی" در غلطید تا "اشغال جاسوسخانه"، به روایت خمینی، سر آغاز انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول بشود.

اگر آن زخم ناسور به جا مانده از کودتا نبود و ملت ایران خود را شهید مظلوم ۲۸ مرداد نمی پنداشت، تقریبا همه نیرو های سیاسی -از صغیر و کبیر- در صف بیعت با اشغالگران سفارت نمی ایستادند و خمینی نمی توانست آمریکا را به مقام "شیطان بزرگ" برکشد و در پناه باد حرکت لشکر آمریکا ستیزی، نظام بشر ستیز ولایت فقیه را مستقر کند. از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ آمریکا دیگر فقط عاملی "درونی" نبود و به "هم ذات" نظام ولایت فقیه بدل شد و "ذات نایافته از هستی بخش" استبداد قرون وسطائی ولایت فقیه، مثل قارچ مسمومی بر بدنه درخت آمریکا و آمریکا ستیزی جا خوش کرد تا از گنداب متعفن "غرب ستیزی" تغذیه کرده، ادامه حیات بدهد و سرانجام آمریکا ستیزی به شریان حیاتی نظام بدل شود.

هشت سال جنگ با عراق، پایان جنگ سرد، فرو پاشی شوروی و بلوک شرق، گذار جهان به عصر "جهانی

خمینی از ۱۵ خرداد ۱۳۴۰ بر این موج آنتاگونیسم ملی سوار شد. او کاپیتالیستون را مطرح کرد، تا تمدن ستیزی را پنهان و قاچاق کند. اولین گلوله های مجاهدین، قلب آمریکائی ها را نشانه گرفت و فدائیان به عوامل "شاه، سگ زنجیری آمریکا" یورش بردند. با آنکه کلید باز شدن فضای سیاسی در سال ۱۳۵۶ را

## بر بستر تاریخ

نخستین تماس های ایران و آمریکا نسبتا خوب شروع شدند. ایرانیان در مجموع بر این باور بودند که آمریکای جوان، با نخستین قانون اساسی دموکراتیک جهان، کشوری آن سوی اقیانوس ها و بدون "پیشینه استعماری"، می تواند در مقابل "روس و انگلیس" یاور و مددکارشان باشد و روی دوستی با این قدرت نوظهور حساب ویژه ای باز کردند. این خوش بینی تا آنجا امتداد یافت که در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت،



## پوپولیسیم ترامپی در رسانه های فارسی: سیطره اکتیویسم و سندروم ستیز بانخبگان

مهدی جامی



### درآمد

مسئله اصلی در عصر ترامپ تقویت گرایش به توده های بی نام و نشان بود. نوعی بازگشت به سوسیالیسم توده ای-رسانه ای که اوایل انقلاب در داخل کشور تجربه کردیم حالا در خارج تجربه می شد. عصر ترامپ طبقه متوسط را رها کرد. درست همان چیزی که در آمریکا هم اتفاق افتاد و پایگاه اجتماعی ترامپ از دل طبقات مادون متوسط برآمد. رسانه های فارسی که معمولاً متکی به طبقه متوسط و ارزشهای غربگرای آن بودند ناگهان متوجه طبقات فرودست شدند. دلیل سیاسی آن ظاهراً این بود که ترامپ و دستگاه تبلیغاتی او فکر می کردند طبقه متوسط زور را زده (چون دست کم از ۲۰۰۲ این تصور حاکم بود که طبقه متوسط و ارزشهای غربی اش را باید از طریق پخش ماهواره ای تقویت کرد - بنگرید به توصیه های نتانیاهو در کنگره آمریکا) و دیگر مخاطب آنها نیست و نمی تواند آن فشار حداکثری را که ترامپ می خواهد به ولایت حاکم وارد کند. پس بر طبقات مادون متوسط و عمدتاً حاشیه نشینان و کارگران با دستمزد پایین و گروههایی رو کرد که ظاهراً تحریک پذیرتر بودند یا فشار حداکثری اقتصادی بر آنها جواب می داد و آمادگی شورش داشتند و این نیت سیاسی دولت ترامپ را برآورده می ساخت. این موضوع را در مقاله حاضر بیشتر بحث خواهیم کرد و نقطه واقعی شکست رابطه طبقه متوسط و آمریکای ترامپ را خروج از برجام می دانم. اما این نکته را هم باید در

همین مقدمه بگویم و تاکید کنم که سیاست رسانه ای و فرهنگی در ایران (و از خارج برای ایران) در یک چشم انداز تاریخی از مشروطه به این سو مدام بین طبقه اعیان / متوسط و طبقات فرودین جامعه آونگ بوده است و این چهارسال اخیر به طور چشمگیری به سوی طبقات فرودین گرایش یافته است.

کمی روشن تر بگویم: گرایش به مردم و توده در ایران دهه ها ست موضوع رقابت شرق و غرب، چپ و راست، شوروی و آمریکا و اکنون روسیه (و تازگی چین) و آمریکا ست. در حالی که حرکت‌های اساسی توسعه در ایران چه اقتصادی و چه سیاسی به همت

را و هست و نیست شان را روی دایره ریخت. ترامپ مرد رسانه است. آن هم به سبک آمریکایی. از روز نخست که وارد کاخ سفید شد، شمشیرش را از رو بست و هر رسانه ای را که با او زاویه داشت «فیک نیوز» خواند و اصلاً این اصطلاح را وارد افکار عمومی و مباحث رسانه ای کرد و همین اصطلاح در زبان فارسی هم جایی برای خود باز نمود. کلمه ای که ظاهراً معادل پیشینی در فارسی نداشت یا در آن وزن و معنایی نبود که بتواند جای «فیک» بنشیند و همه معانی آن را که منظور ترامپ بود حمل کند. وانگهی تکیه ترامپ به خرده رسانه ای مثل توئیتر باعث شد این اصطلاح در زبان توئیتر نویسان جا باز کند و از آنجا به زبان رسانه ای فارسی راه یابد.

فیک را شاید بتوان اسم اعظم دوران ترامپ دانست! خود او در صدر دروغ‌زنان سیاست قرار گرفت و بارها دروغ‌هایش در طول یک روز یا یک سخنرانی شمارش شد و درباره اش گزارش منتشر شد. ولی بر هر کسی این گزارشها تاثیر داشت، بر ترامپ اصلاً و ابداً تاثیری نداشت و نگذاشت. ترامپ از جایگاه خود استفاده کرد و سخنانی گفت و ادعاهایی مطرح کرد که خواه ناخواه نمی شد گزارش نکرد و چون گزارش می شد خودبخود به گسترش اخبار نامطمئن دامن می زد و از آنجا که او تقریباً هر روز خبرساز بود - دست کم به خاطر توئیتر هایش - تداوم گزارش از خبرسازی های او

نخبگان صورت گرفته (مثلاً در دوره رضاشاه و در دهه چهل و پنجاه شمسی) و جز این نمی توانسته باشد، سیاست های شرق و غرب مداوماً ایجاب می کرده که نخبگان کنار زده شوند و میدان برای عامه مردم باز شود. این موضوع جداگانه قابل بررسی است ولی تذکر به آن برای ارتباط با رویکرد رسانه ای ترامپ در زبان فارسی مهم است. به عبارت دیگر، اگر از دهه های پیش «پرولتاریا» مورد توجه جریان

چپ ایران (و حامیان جهانی آن) بوده است، جریان های راستگرا هم نوعی فرهنگ و سیاست عامه پسند را ترویج کرده اند تا با آن مقابله کنند. من این فرهنگ را «فرهنگ رعایا» می نامم که صور مختلفی داشته و دارد. آمریکا و روسیه هر دو در ایران عمدتاً طرفدار توجه به رعایا/پرولتاریا بوده اند و کمتر برای شهروندان/نخبگان اهمیتی قائل شده اند. این همان بستر تاریخی است که پایه عوامزدگی رسانه های فارسی را در عصر ترامپ ساخته و با اتکا به گسترش فضای مجازی آن را به بالاترین درجه نفوذ رسانده است.

### فیک اسم اعظم

داریوش آشوری تعبیری دارد درباره انقلاب به این مضمون که انقلاب مشت ما را پیش خودمان باز کرد؛ هر چه داشتیم و نداشتیم رو شد و معلوم شد که پشت آنهمه ادعا و شور انقلابی چه بود و ما از چه مایه دانش و بینش در کوشش انقلابی خود برخوردار بوده ایم. به قول او با انقلاب ما (از مردم و روشنفکران) با خودمان روبرو شدیم. بر اساس آن تعبیر باید گفت ظهور ترامپ در صحنه سیاست و رسانه هم مشت ما روزنامه نگاران را بعد سالها ادعا باز کرد و معلوم شد از چه مایه دانش و بینش برخورداریم. ترامپ انقلابی در رسانه بود هم در رسانه های آمریکایی که از دایره بحث ما بیرون است و هم در رسانه های فارسی؛ و چنته این رسانه ها



رویه تازه ای را در رسانه های فارسی ایجاد کرد که می شود گفت به نوعی احساس لختی و تسلیم و وادادگی در برابر خبرسازی رسید. به یک تعبیر می توان از دید سردبیران رسانه ها گفت کشته از بس که فتاده بود اگر هم می خواستند کفن نمی توانستند کرد.

#### سپهر شکسته فکت سنجی

رسانه های فارسی تا پیش از ترامپ هم چندان هنری در فکت سنجی از خود نشان نمی دادند. در واقع منابع خبری شان -مثلا خبرگزاری فرانسه یا رویترز یا ایسنا و ایرنا- باید زحمت می کشیدند و خبر درست و صحیح گزارشی می کردند تا این رسانه ها هم خبر درست منتشر کنند. و چون به صورت متعارف چنین بود این رسانه ها هم در امان بودند و در مجموع می شد به خبرها و گزارشهایشان اعتماد کرد. اما وقتی آب از سرچشمه گل آلود شد -مثلا تکرار خبرهای نامطمئن در رویترز در نظر بگیرد یا خبرسازی های مطبوعات داخلی ایران را- و از یک نی و دو نی گذشت رسانه های فارسی غرق جریان شدند و انبوهی از خبرهای یکطرفه، چک نشده، شتابزده، نیمه کاره، روی هوا رفت یا روی وسایت ها جا خوش کرد و آلودگی خبری گسترده ای را موجب آمد. چیزی که متناسب با سیاست های تبلیغاتی ترامپ بود که در آن حقیقت مطرح نبود بلکه رسیدن به نتیجه مطرح بود. اما در سوی رسانه ای مساله، فقدان هنر فکت سنجی خود ناشی از ساختار نیمه ناقص رسانه ها و آموزش نیمه تمام اهالی رسانه بود و هست. رسانه های فارسی عموماً کارمند استخدام می کنند تا روزنامه نگار و روزنامه نگار هم اگر جذب می کنند آنقدر کار سرش می ریزد و آنقدر تحت فشار وقت است و باید این و آن خطا را اصلاح کند و یا برای کار باکیفیت با کمبود بودجه و اعضای تیم مواجه است که زمان تعریف شده ای برای کار جدی و تحقیق خبری ندارد و نمی ماند. اما در دوران ترامپ این سیستم ناقص یکباره با تقاضای فراوانی برای انتشار خبر از طرف سرمایه گذاران روبرو شد و طبعا مشکلات پیشین اش چندچندان شد. نمونه شاخص آن در شکل گرفتن تلویزیون تازه ای پدید آمد که ادعای پوشش ۲۴ ساعته خبری داشت؛ ادعایی بزرگ که در زمان کوتاهی قرار بود تحقق یابد.

#### رسانه مونتاژی ترامپ

ظهور تلویزیون «ایران اینترنشنال» در واقع ناشی از ظهور ترامپ بود. در نبود رسانه ای که به اندازه کافی صراحت لهجه داشته باشد، مواضع راستگرایانه را بخوبی پوشش دهد، منافع شرکای خاورمیانه ای آمریکا را دنبال کند و منعکس سازد، قرعه به نام کسانی زده شد که بدون توجه به بازار رسانه ای فارسی و توان آن برای چنین کاری و عمدتاً بر اساس آشنایی با بازار رسانه های عربی، طرح شبکه ای ۲۴ ساعته را به قول دوستان روزنامه نگار «کلید» زدند. این طرح چنان شتابزده شروع شد و گسترش یافت که اصولاً نمی شد جایی در آن برای آموزش و آماده سازی کادرهای مجرب در نظر گرفت. بنابراین، شبکه بیشتر به جذب نیروهای «مجبور» از دیگر رسانه ها پرداخت و نیروی انسانی دو شبکه دیگر را که هر دو در لندن بودند -یعنی بی.بی.سی و من-وتو- تقریباً غارت کرد. البته از نگاه فردی، پیوستن چند ده روزنامه نگار از دیگر شبکه ها به این تلویزیون جدید چه بسا برای خود افراد خوشایند بود چون با حقوق و امتیازات بالاتری جذب می شدند، اما از نظر رسانه ای کار دو شبکه دیگر را مختل کرد. در یک مقطع، نه ایران اینترنشنال هنوز قدرتی داشت، و نه بی.بی.سی نیروهای زنده اش را می

توانست نگه دارد و نه برای من-وتو نیروی باتجربه ای باقی ماند.

این وضعیت باعث شد پای بسیاری از آماتورها به صحنه رسانه باز شود. چه به عنوان مجری و خبرنگار و گزارشگر و چه به عنوان تحلیلگر. وضعیتی که باز یادآور انقلاب ما ست: کسانی وارد کاخ ها و سازمانهای کشوری و لشکری و رسانه ای شدند که تقریباً هیچ تجربه ای پیش از آن، از سیاست و مدیریت نداشتند. خآمدستی مدیران شبکه جدید در کنار شتابزدگی و فشار سرمایه گذاران برای ارائه تلویزیون به مخاطب ایرانی -احتمالاً تحت فشار برای استفاده بیشتر از وقت چهارساله ترامپ- باعث شد که آنها نتوانند به خوبی شبکه من-وتو هویت منابع مالی خود را محرمانه نگه دارند و اظهارات ضدونقیض آنها موجب شد که

دستخوش موج های تغییر شد. گرچه من-وتو عالمی سوا داشت و دارد، و بی.بی.سی به اصول حرفه ای و عدم جانبداری شناخته می شود، اما ناگهان سه شبکه لندنی در یک مسیر مشترک قرار گرفتند: پوپولیسم. و این به نوبه خود دیگر رسانه ها را هم متأثر ساخت چنانکه در یک دوره، رسانه محافظه کاری مثل دوپیچه وله فارسی پوپولیست تر از همه شده بود. و ناگفته پیداست که این موضوع به خودی خود نشان می دهد که تا چه حد رویکردهای سیاسی آمریکا بر رسانه های اروپایی مؤثر است و آنها قطب نمای خود را با واشنگتن تنظیم می کنند.

#### رسانه من، مکتب من

پوپولیسم مرام و مکتب سیاسی پرزیدنت ترامپ بود و گرچه پیش از او هم رهبرانی با این مرام اینجا و

**عصر ترامپ طبقه متوسط را رها کرد. درست همان چیزی که در آمریکا هم اتفاق افتاد و پایگاه اجتماعی ترامپ از دل طبقات مادون متوسط برآمد. رسانه های فارسی که معمولاً متکی به طبقه متوسط و ارزشهای غربگرای آن بودند ناگهان متوجه طبقات فرودست شدند. دلیل سیاسی آن ظاهراً این بود که ترامپ و دستگاه تبلیغاتی او فکر می کردند طبقه متوسط زورش را زده و دیگر مخاطب آنها نیست و نمی تواند آن فشار حداکثری را که ترامپ می خواهد به ولایت حاکم وارد کند. پس بر طبقات مادون متوسط و عمدتاً حاشیه نشینان و کارگران با دستمزد پایین و گروههایی رو کرد که ظاهراً تحریک پذیرتر بودند یا فشار حداکثری اقتصادی بر آنها جواب می داد و آمادگی شورش داشتند و این نیت سیاسی دولت ترامپ را برآورده می ساخت.**

آنجا در غرب و خاصه اروپا روی کار آمده بودند اما ظهور رهبری در راس دولت آمریکا به طور طبیعی بُرد و گسترش فوق العاده ای به پوپولیسم داد بخصوص که ترامپ از نظر رسانه ای بسیار فعال بود و مرام خود و سبک گفتاری و نوشتاری خود را با قدرت هر چه تمامتر تبلیغ می کرد و نمایش می داد و پیش می برد و به خاطر سیاست خاص اش در باره ایران یعنی «فشار حداکثری»، رسانه های فارسی به تریبون سیاست او تبدیل شدند.

هر سه موضوع پوپولیسم، آماتوریزم و فیک نیوز به این ترتیب به هم گره خورد و این هر سه در رفتار و کردار رسانه های فارسی مؤثر افتاد و به طور خاص ۲۴ ساعته شدن خبر شبکه جدید، دیگران را به تکاپو انداخت که از آن عقب نمانند. امروز می توان گفت دو شبکه پیشگام در پوپولیسم و آماتوریزم خبری و فیک نیوز ایران اینتل و من-وتو هستند و بی.بی.سی هم لنگان لنگان از پی آنها می آید؛ که این لنگان بودن البته هیچ بد نیست و نشانه عقلانیتی در مدیریت آن است و شاید این باب را دیگر ببندد و مسیر خود را عوض کند (مثلاً توجه کنید به اصول جدید بی.بی.سی برای فعالیت روزنامه نگاران اش در شبکه های اجتماعی که نزدیک به انتخابات آمریکا اعلام شد). گرچه باید بگویم که عوام گرایی از بی.بی.سی شروع شد (و در موقع خود اعتراضات زیادی برانگیخت که چرا خبرهای زرد منتشر می کند)؛ گرچه رنگ سیاسی نداشت. اما اگر بی.بی.سی علایمی از تغییر و تصحیح مسیر نشان می دهد، دو شبکه دیگر هیچ نشانه ای از تغییر مسیر بروز نداده اند چون برخلاف بی.بی.سی

سنگ اول اعتماد بین رسانه و مخاطب لق گذاشته شود. حتی وقتی بعد از ماهها شایعه درباره سرمایه گذاران، روزنامه گردین گزارشی در باره وابستگی سرمایه گذاران به عربستان و احتمال رابطه آنها با سعود القحطانی نوشت، که به ماجراهای دور و درازی دامن زد، باز مدیر وقت تلویزیون یا مدیر راه اندازی آن با یادداشتی ذیل نسخه آنلاین همان گزارش، منکر هر گونه رابطه شبکه از نظر مالی و سیاسی با دول خارجی -از جمله ایران!- شد.

#### میدان آماتوریزم و پوپولیسم

اما فارغ از موضوع سرمایه گذاران و هویت آنان که هرگز به طور رسمی شفاف نشد، اداره یک تلویزیون ۲۴ ساعته خبری کاری نه آسان بود. این است که هر کسی که کم و زیاد با رسانه آشنا بود یا قلمی زده بود یا فریادی کشیده بود یا در شبکه های اجتماعی چیزی نوشته بود، جذب شبکه شد تا نیروی انسانی آن تامین شود. این آماتوریزم بالقوه ای بود که بالفعل می شد. به همین دلیل دهها و صدها خطای خبری و خبرنگاری و مصاحبه گری و تدوین به امری عادی تبدیل شد. و به نوبه خود بر دیگر رسانه ها تأثیر منفی گذاشت. از آن گذشته، شبکه جدید پس از مدتی که از خزینه مشترک تحلیلگران بهره برد -چنانکه یک تحلیلگر در ساعتی روی این شبکه ظاهر می شد و در ساعت بعد روی شبکه بعدی- دست به یارگیری سیاسی زد و تحلیلگران راستگرای همسو را جذب کرد. و این صدای معینی را به شبکه جدید بخشید که امروز در آن بارز است و از آن شنیده می شود.

وضعیت رسانه ای در دیگر شبکه های تلویزیونی هم

-که سازمانی چندین زبانه است- مخاطبی جز فارسی ندارند. در یک سناریوی تغییر که کمتر پوپولیستی باشد، من و تو البته می تواند خبر را کمتر کند و به همان عرصه تفریحات سالم و نسبتا سالم برگردد، ولی ایران اینتل معلوم نیست در غیاب ترامپ چه خواهد کرد و خود را چگونه با سیاست های یک رئیس جمهور دموکرات تطبیق می دهد. ترامپ خوراک دهنده و تقویت کننده این سبک رسانه ای بود. بدون او و بدون داشتن حمایت معنوی و سیاسی وزارت خارجه ای که پمپئو در راس آن باشد، چطور می شود پوپولیست ماند؟

در دوران ترامپ و بخصوص با انتخاب پمپئو، سبک و زبان ارتباطات در رسانه های اجتماعی وزارت خارجه

است و احتمال زیاد به سرنوشت دولتی مستعجل دچار خواهند شد که خوش هم ندرخشید!

### بازگشت رسانه ها به عصر بوق

در این دوره چهارساله، نیروی عظیمی از رسانه و روزنامه نگار به هدر رفت تا سیاست فشار حداکثری به جایی برسد و نرسید. اما نتیجه آن تا سالها با رسانه های فارسی خواهد بود. آنها ناچارند به بازسازی اعتماد عمومی بپردازند که کاری دشوار است و به صحنه واقعیت ها و نیازها و خواست های عمومی برگردند که به معنای فاصله گرفتن از پروپاگاندا و تحریک سیاسی از طریق خبرهای دستچین شده و نامیزان است. تاثیر این دوره از تجربه رسانه ای چیزی در ردیف تجربه رسانه های ژاپنی بعد از جنگ دوم است. آن رسانه

اقتابگردان اند و بدون نور و گرمای ترامپ قادر به ادامه حرکت نخواهند بود و ناچارند مسیر خود را تغییر دهند و با سیاست های جدید تطبیق یابند. اما توان این رسانه ها تحلیل رفته است. آنها به اصطلاح زور خود را زدند تا کار به نتیجه ای برسد: یا براندازی به جایی برسد یا فشار اقتصادی امان مردم را ببرد و فشار سیاسی بر مقامات ایجاد کند یا خود مقامات از خر شیطان پیاده شوند و تن به مذاکره دهند. اما هیچکدام اینها محقق نشده است. رسانه ها شکست خورده اند و خسته و فرسوده شده اند و نیازمند بازسازی.

### جریان حذف

شاید زودتر از همه سردبیران صدای آمریکا متوجه شدند که کشتیبان را سیاستی دگر آمد و باید دست به کار شوند. در واقع، روی کار آمدن ترامپ نخست در صدای آمریکا انقلاب به راه انداخت و موجب شد محمد منظرپور سردبیر خبر صدای آمریکا محترمانه اخراج شود و صدای آمریکا به لاک محافظه کاری افراطی خود فرو رود - چیزی که از چندماه پیشتر با تعطیل بهترین برنامه تحلیلی آن یعنی افق شروع شده بود و به گوشه نشینی سیامک دهقانپور مجری آن برنامه انجامید. وقتی منظرپور پس از آن به ایران اینترنشنال پیوست روز خوب این شبکه بود و به همت او دهها نفر دیگر هم جذب این شبکه تازه شدند. اما بتدریج که شبکه تامین نیرو را به مرحله ای باثبات رساند دست به تصفیه زد و از نخستین قربانیان اش باز همین منظرپور بود - که مواضع ضدعربستانی آشکاری داشت- تا این اواخر که به اخراج روزنامه نگارانی رسید که فعالیت می کردند تا پای اتحادیه صنفی روزنامه نگاران به این شبکه باز شود.

در بی.بی.سی هم وضع بهتر نبود. با اینکه روند خروج چهره ها و نیروهای بی.بی.سی شتاب می گرفت، پس از ترور سردار سلیمانی، یا به اصطلاح قتل هدفمند او و ابومهندس، فضا چندان حساس و تنش آلود شد که بی.بی.سی دیگر نتوانست چهره ای مثل مسعود بهنود را هم تحمل کند و با کمترین کامنت از جانب او درباره قتل سلیمانی برنامه پرطرفدارش، دیدبان، حذف شد. یعنی هیچ صدای مخالف و منتقدی دیگر حتی در بی.بی.سی تحمل نمی شد. سیاست بریتانی نمی خواست مانع پیشبرد سیاست آمریکایی دیده شود. با حذف دیدبان، در واقع، صدای مخاطب هم از بی.بی.سی حذف شد و دیگر برنامه ای وجود نداشت که مخاطب عمومی در آن اظهار نظر کند یا بتواند پرسشی درباره برنامه های این شبکه مطرح سازد. در ایران اینتل هم اصولا چنین برنامه هرگز شکل نگرفت که مخاطب بتواند درباره شبکه به اظهار نظر بپردازد.

### از دست دادن طبقه متوسط

نتیجه سیاست پوپولیستی معمولا به ضرر طبقه متوسط است چنانکه چهره هایی که از رسانه کنار گذاشته شده اند نشان می دهد که آنها عمدتا چهره های محبوب طبقه متوسط جامعه مخاطب بوده اند یا به آرمانهای این طبقه دل بستگی داشته اند. بنابراین از این منظر می توان گفت رسانه های فارسی در دوران ترامپیسم یک درجه در مخاطب گزینی سقوط کردند و به سمت عامه پسندی گراییدند و این به نوبه خود موجب شد رسانه ها از سرمایه فکری و تحلیلی مناسب با سطح انتظارات طبقه متوسط تهی شوند و مخاطبان سیاست را در طبقات فرودست جامعه جستجو کنند و خود نیز به همین ترتیب عوامزده تر شوند.

نتیجه فشار حداکثری تحریم نیز هر طور نگاه کنیم به تضعیف طبقات میانی جامعه منجر می شود و این

**اگر از دهه های پیش «پرولتاریا» مورد توجه جریان چپ ایران (و حامیان جهانی آن) بوده است، جریان های راستگرا هم نوعی فرهنگ و سیاست عامه پسند را ترویج کرده اند تا با آن مقابله کنند. من این فرهنگ را «فرهنگ رعایا» می نامم که صور مختلفی داشته و دارد. آمریکا و روسیه هر دو در ایران عمدتا طرفدار توجه به رعایا/پرولتاریا بوده اند و کمتر برای شهروندان/نخبگان اهمیتی قائل شده اند. این همان بستر تاریخی است که پایه عوامزدگی رسانه های فارسی را در عصر ترامپ ساخته و با اتکا به گسترش فضای مجازی آن را به بالاترین درجه نفوذ رسانده است.**

ها تحت سانسور شدید نیروهای فاتح آمریکایی ناچار بودند تصویری مطابق خواست قدرت بیگانه به دست دهند نه تصویری که به مخاطبان آنها و مشاهدات و تجربه های ایشان نزدیک باشد. در واقع، آنچه رسانه ها تحت دوران پروپاگاندا انجام می دهند مخدوش کردن واقعیت برای تامین نیازهای قدرت سیاسی است. بنابراین آنها تصویرسازی می کنند و در این کار به درجات مختلف از خبرسازی، برجسته نمایی، تکرار مصائب گذشته، محدودسازی حوزه آگاهی خبری یا دستکاری در این آگاهی خبری و به بازی گرفتن آن و امثال این شیوه های مخرب و ضد رسانه بهره می برند. به این ترتیب است که می بینیم واقعا اسم اعظم چنین دوره ای فیک نیز است!

تجربه این دوره تجربه ای تلخ است از روبرو شدن با این واقعیت که رسانه های فارسی اصولا از استقلال فکر و مرام و روش کار و سردبیری بی بهره اند. بعید است که بتوانیم مقاله ای و گزارشی و برنامه ای در نقد سیاست های ترامپ در این رسانه ها پیدا کنیم و اگر هم از اتفاق پیدا شود اصولا تک و استثنایی است و نقطه ای است که به خط تبدیل نشده است. کافی است رسانه های آمریکایی را مرور کنیم و از خود بپرسیم چرا یک رسانه مثل نیویورکر در پهنه فارسی نبود که به انعکاس مصائب دوره ترامپ بپردازد؟ و یا رسانه های بریتانیایی را بنگریم و از خود بپرسیم چطور گاردین می تواند با سیاست های ترامپ نقادانه برخورد کند و رسانه های فارسی نمی توانند؟ و یا در اسرائیل هاآرتص را ببینیم که در فضایی سرشار از تعصبات سیاسی - که اگر سنگین تر از فضای فارسی نباشد سبک تر نیست- می تواند روش مستقلی در نگاه به سیاست در واشنگتن و تل آویو داشته باشد؟ تلخی مرور وضعیت رسانه های فارسی از این است که امکانی برای مستقل بودن ندارند. و دوره چهارساله ترامپ این را بخوبی از پرده بیرون افکنده است. در عین حال، رسانه های پروپاگاندیست مثل

آمریکا هم تغییر کرد و از بیان دیپلماتیک به سمت بیان اکتیویستی و پوپولیستی چرخید و شماری از بدزبان ترین توییت های تاریخ وزارت خارجه را در صفحه فارسی این وزارتخانه خواندیم.

### براندازان رسانه ای

یکی از جرایم ترامپ-پمپئو تقویت معنوی و سیاسی و مالی گروههایی بود که ناگهان به اسم برانداز و به شکلی تهاجمی در صحنه پیدا شدند و با دورباش و کورباش سعی کردند جایی برای خود باز کنند و خود را تنها نماینده اصیل و واقعی نسل جدید مبارزان با جمهوری اسلامی نشان دهند و با شلتاق کردن و حمله به رسانه های ناهمسو -به این عنوان که شما اگر طرف ما نیستید طرف جمهوری اسلامی هستید- به نیرویی سیاسی تبدیل شوند. آنها دور رضا پهلوی تنها مدعی تاج و تخت رژیم سابق گرد آمدند و سعی بسیار کردند که از او چهره ای بلامنازع بسازند. و در این راه از هر اتهام و پرونده سازی و برچسب زنی و هو و جنجالی علیه مخالفان و منتقدان خود خاصه روزنامه نگاران ناهمسو خودداری نکردند. اما حداکثر چیزی که به آن رسیدند موقعیتی است که من آن را «پوزیسیون رسانه ای» توصیف می کنم. یعنی گروههایی که از عمل ناتوان اند و در میان مردم ریشه ای و پایگاهی ندارند یا قادر به بسیج هواداران خود -اگر باشند- نیستند اما فضای رسانه ای را پر کرده اند و شعارهای معینی را به تکرار و تکرار بازگو می کنند. و تصورشان این است که از این حرفها حرکتی و عملی زاده خواهد شد.

همه نشانه ها حاکی از آن است که تصور طراحان فشار حداکثری این بود که این فشار همه جانبه از جمله فشار رسانه ای تا پایان چهارسال اول ترامپ به نتیجه می رسد. و برای رسیدن به آن، در واقع، هیچ مرزی باقی نماند که از آن عبور نکنند. هر گونه گفتار و ادعا و خبر و پروپاگاندا به کار بسته شد تا هدف فشار حداکثری رسانه ای تامین شود. اما نشد. به این ترتیب، سرنوشت براندازان بعد از ترامپ نامعلوم

ظاهر می شود می پرسید نظر شما درباره حرف اخیر خامنه ای چیست که سیاست ما تغییر نخواهد کرد. ایشان در پاسخ فرمودند: من خامنه ای را قابل به پاسخ نمی دانم! در برنامه دیگری دو مصاحبه شونده مشهور (علی نژاد و سجادی) چنان بی پروا به یکدیگر ناسزا می گفتند (۱۳ نوامبر) که مخاطب فکر می کرد با توئیتر تصویری و روبرو ست! در برنامه های بی.بی.سی هم می بینیم که مثلا یک برنامه کامل به روح الله زم اختصاص می یابد که اداره کننده یکی از رسانه های عامه پسند دوره ترامپ است و ژنرال گل تهیه کننده این برنامه، زم را در آغاز «شخصیت رسانه ای» معرفی می کند. در واقع هم عصر ترامپ عصر جولان دادن کسانی همردیف روح الله زم در رسانه ها ست. در این زمینه می شود گفت رسانه های فارسی خارج از ایران کاملا شبیه رسانه های تصویری داخل شدند.

### رسانه فرودستان

با آشکار شدن تدریجی گرایش به راست توده گرا در رسانه های فارسی، رسانه ها برای ارتباط با فرودستان به سوی کار با اکتیویست ها چرخیدند چون ظاهرا این گروه ارتباط خوبی با بدنه جامعه یا مردم کف خیابان دارند از کارگران بی حقوق مانده تا معلمان معترض و از محروم ترین اقشار جامعه مانند قاچاقچیان بلوچستان تا کولبران کردستان و حتی پناهجویان افغان. اما در عمل این گروه به دلیل آماتوریزم خود به نسخه برگردانی از همان فرودستان تبدیل شدند که صرفا صاحب تریبون شده اند. رسانه های کوچک و پراکنده اکتیویستی که معمولا وبسایتی بودند، ناگهان از حاشیه به متن وارد شدند و با ورود اکتیویست ها به شبکه های تلویزیونی رسانه های عامه پسند و زردی ظاهر شدند که اگر به طور طبیعی شکل گرفته بودند چه بسا جایی در تحول اجتماعی می داشتند یا می شد در تحولات اجتماعی آنها را به حساب آورد؛ اما چون به طور مصنوعی و با دستورکارهای سیاسی بیگانه شکل گرفتند، گرایش آنها محاسبه گرانه و تکیه آنها به

راه نجات بیشتر ندارد و آن همان است که این رسانه ها و گروههای حامی آنها می خواهند و می گویند. این رسانه ها قادر به درک تنوع سیاسی نیستند و به همین دلیل به سمت یکدست سازی خبرها و دیدگاهها و مصاحبه شوندگان تمایل دارند تا در دنیایی که برای خود و با رسانه خود می سازند همه آرا و عقاید را یکسان نشان دهند و معمولا برخوردشان با عقاید ناهمسان پرخاشگرانه است -خاصه وقتی «ناچار» باشند به خاطر قوانین افکام در بریتانیا کسانی از طیف های مقابل یا مخالف خود را هم وارد بحث ها کنند. چنین مخالفانی هرگز رابطه ارگانیک با این رسانه ها پیدا نمی کنند و ناچار به شیوه های مختلف از طرف این رسانه ها دفع می شوند.

روش ارگانیک این رسانه ها ارائه پیام های صریح به شیوه ای گل درشت و عامه پسند است. این بحثی طولانی است با صدها شاهد اما صرفا برای نمونه: در ۴ آبان شبکه من و تو در بخش گزارشگر خود ویدئوهایی نمایش داد که به درخواست این شبکه برای «حذف عکس خمینی» تهیه شده بود و در آنها عکسهای آیت الله خمینی روی اسکناس با شاخ تصویری می شد تا او را هیولا نشان دهند یا در عکسهای دیگری دهان او را خون آلود کرده بودند تا نشانه خونخواری او باشد. اما شوی شبکه به همین جا ختم نمی شد بلکه بلافاصله ویدئوهایی نمایش داده شد که کسانی به مناسبت ۱۰۰ ساله شدن شاه سابق ایران تهیه کرده بودند؛ از نوشتن «جاوید شاه» با سکه تا یک تودی که روی آن شعارهای سلطنت طلبانه درج شده بود. این نحوه محتواسازی و کنار هم چیدن ویدئوها که بسیار خامدستانه و سبک است صرفا برای یک مخاطب عوام ممکن است جذابیت داشته باشد ولو اینکه شبکه ای که آن را ارائه می دهد خیلی شیک و امروزی به نظر برسد و مجری برنامه مثل مجری یک شبکه حرفه ای غربی لباس پوشیده باشد. این شبکه علاقه خاصی هم به خرافه های علمی و موضوعات عامه پسند مثل

طبقات را چندان درگیر معیشت روزانه می کند که دیگر برای آنها فرصتی باقی نمی ماند که کار مدنی و فرهنگی کنند. بنابراین جامعه از پرتکاپوترین طبقات خود محروم می شود و وظیفه مقابله با نخبگان حاکم بر دوش طبقات فرودست می افتد که حربه ای جز اعتراض خیابانی و آشوب ندارند و از آموزش مدنی و رهبری مناسب بی بهره اند. به عبارت دیگر، فشار حداکثری بر این تصور بنیاد شده است که اگر مردم طبقه متوسط مصلحت سنجی می کنند و دست به اعتراض نمی زنند یا اصولا با سیاست های فشار موافق نیستند و راههای دیگری می جویند، پس باید بر فرودستان جامعه تکیه کرد زیرا ظاهرا آنها ساده تر تحریک می شوند و برای رژیم خطرسازترند. در عمل این محاسبات به نتیجه نرسید و گرچه دو اعتراض نسبتا فراگیر در ایران در این سالها رخ داد اما هر دو ابر مانده.

آنچه این رسانه ها و طراحان سیاست فشار حداکثری متوجه نمی شدند این بود که در ایران هیچ حرکت اجتماعی به نتیجه نمی رسد مگر تأیید نخبگان طبقه متوسط را با خود داشته باشد. با این حساب، سیاست فشار حداکثری رویاری طبقه متوسط ایران ایستاد و نتوانست در آن نفوذ پیدا کند زیرا راه مبارزه با رژیم را از طریقی دنبال می کرد که هم بر خلاف دیدگاههای این طبقه بود و هم از چشم آنان منافع ملی را به خطر می انداخت. طبقه متوسط به صورت طبیعی حافظ منافع ملی است و نمی تواند هر زمانی که تحریک شد تن به آشوب سیاسی دهد یا حرکتی را بپذیرد.

این که اپوزیسیون طبقه متوسط را از دست داد دقیقا به خاطر بلند کردن پرچم براندازی بود. این موضوع با خروج ترامپ از برجام شدت یافت. برجام امیدهای بزرگی در میان طبقات متوسط شهرنشین و تحول خواه ایجاد کرده بود اما اکنون این طبقات می دیدند هم در داخل، تندروهای ولایی با برجام مخالفت می کنند و هم در خارج، اپوزیسیون رسانه ای در کنار پیمان شکنی ترامپ ایستاده و او را تأیید می کند. بنابراین، راه این طبقات که به برجام دل بسته بودند از اپوزیسیون حاکم بر رسانه ها جدا شد. طبقه متوسط در ایران آمریکادوست است و غربگرا و متحد طبیعی غرب می تواند باشد. اما در این ماجرا بزرگترین نیروی حامی خود را در مقابل خود دید و ناچار چشم اش به واقعیت های تازه ای باز شد. برای اولین بار بعد از انقلاب، اقشار وسیعی از ایرانیان غربگرا دیگر نمی توانستند نام آمریکا را به عنوان کشوری یاد کنند که حامی حقوق و آزادی های آنها و حامی ارتباط با اقتصاد جهانی است. آمریکا آنها و آمل آنها را سرکوب کرده بود، میدان فعالیت اجتماعی و اقتصادی را بر آنها تنگ کرده بود و میدان را در داخل و خارج به دست نیروهایی داده بود که هیچ همدلی و همسویی با ارزشهای طبقه متوسط نداشتند.

### به سوی تنها ره رهایی

رسانه های ترامپی معمولا به یک روایت غالب گرایش دارند و حاضر نیستند روایتی جانشین را بپذیرند یا مطرح کنند و کار خود را بر ساده سازی مفرط صحنه سیاست و جامعه و تکرار هر روزه روایت خود استوار می کنند. بنابراین باید گفت برخورد رسانه های عصر ترامپ برخوردی کنفورمیستی و یکسان ساز بوده است. از این جهت، می توان گفت این رویکرد با روش عامه گرایی آنها سازگار بوده است چون در ذهنیت رسانه های راست عوام گرا اصولا جامعه یک

### هر سه موضوع پوپولیسم، آماتوریزم و فیک نیوز به این ترتیب به هم گره

**خورد و این هر سه در رفتار و کردار رسانه های فارسی موثر افتاد و به طور خاص ۲۴ ساعته شدن خبر شبکه جدید، دیگران را به تکاپو انداخت که از آن عقب نمانند. امروز می توان گفت دو شبکه پیشگام در پوپولیسم و آماتوریزم خبری و فیک نیوز ایران اینتل و من و تو هستند و بی.بی.سی هم لنگان لنگان از پی آنها می آید؛ که این لنگان بودن البته هیچ بد نیست و نشانه عقلانیتی در مدیریت آن است و شاید این باب را دیگر ببندد و مسیر خود را عوض کند.**

پدیده های فراطبیعی و موجودات مریخی دارد. در فیلم هایش کتک خوردن زنان به نمایش در می آید و خلاصه آینه ای برای تأیید ذهنیت عوامانه است. املا و انشای فارسی اش هم که از روز اول نمونه مدیریتی بود که از سواد درست و درمان بی بهره است (این اواخر حتی به تعبیرهایی مثل «استراب و استرس» هم رسید - برنامه منتوپلاس ۱۱ نوامبر). خود شبکه هم مثل یک شبکه ترامپی خوب کاملا پدرسالارانه اداره می شود.

درباره روش تحلیل و آگاه سازی هم مصاحبه های این شبکه ها قابل توجه است. در برنامه های ویژه انتخابات آمریکا، مجری برنامه ایران اینتل از تحلیلگری به نام آرش آرامش که مکرر در برنامه های این شبکه

اکتیویست ها به عنوان رابطان عوام کاملا ابزارانگارانه ارزیابی می شود.

در این میان از لشکرها ترول ها و مزرعه های تولداری هم باید یاد کرد. نیروی سیاسی که قدرت را به هر قیمت بخواهد به دست آورد یا حفظ کند ناچار است بر گروهی متعصب و بزین بهادر تکیه کند که همیشه آماده حضور در صحنه باشند. این پدیده در تاریخ معاصر ایران سابقه درازی دارد چه در عهد پهلوی (بنگرید به: لومپن ها در عصر پهلوی، نشر مرکز، ۱۳۸۵) و چه در عهد ولایی که تقریبا همه ما که انقلاب را تجربه کرده ایم با آن آشناییم: چماقدارها. چماقدارهایی که تا دوره اصلاحات هم خط اول نیروهای حکومتی بودند و حتی می توانستند وزرای

است؛

ج. تحولات اصیل همچنان به داخل کشور محدود ماند و سهم اپوزیسیون رسانه ای چیزی نبود جز کارزارهای خبری و بی فرجام. مثل آخرین آنها که درخواست برای تحریم مسابقات ورزشی ایران بود. و یا موضع گیری های شرم آور ضدملی و ترجیح حل مسائل داخلی به دست خارجی.

رسانه های فارسی خارج از ایران زمانی به نظر می رسید حامل پیام ها و آرزوها و علایق ایرانیانی هستند که مهاجر شده اند یا به تبعید رانده شده اند و از راه این رسانه ها با وطن خود ارتباط برقرار می کنند و به کسانی که همسو با ایشان اند پیام امید و آینده بهتر می بخشند. اما در عصر ترامپ این رابطه مردمی به هم خورد و این رسانه ها تماما در خدمت سیاست خارجی ترامپ و دولتهای همسو در آمدند و فراموش کردند که مخاطبان آنها چه کسانی اند. آنها از یک طرف به سوی عوام گرایی حرکت کردند و از سوی دیگر به کسانی میدان دادند که در طیف سیاسی ایرانیان جز اقلیت نیستند. بنابراین، مردم صاحب رای و نظر مستقل و مخاطبان جدی و پرتکاپو میان دو اقلیت ساندوویچ شدند. اقلیتی که در کشور حاکم است و اقلیتی که بر رسانه های فارسی حاکم شد. و اینطور بود که صدای مردم گم شد.

#### سرکوب اندیشه ملی

این رفتار یا در واقع کج رفتاری درست در جهت تضعیف عمدی یا سهوی جامعه مدنی ایران بود. گرچه جامعه مدنی از نشاط نیفتاده بود، اما رسانه ها این جامعه را پشت پرده پرنجنال پروپاگاندا بی صدا کردند و با مصادره سیاسی جامعه مدنی اجازه ندادند صدای این جامعه به درستی شنیده و تحولات اش دیده شود. صدای واقعی جامعه ایرانی تحت فشار حداکثری رسانه های فارسی صدای ایران گرایی بود. ترامپ و رسانه هایی که خواه ناخواه با او همراه شدند به نتیجه ای رسیدند که اصلا فکرش را نمی کردند و آن تقویت وطن دوستی از یک طرف و بیگانه هراسی از طرف دیگر بود که در عمل سیاسی به معنای بی عملی طبقه متوسط و بی اعتنائی آن به اپوزیسیون بود؛ طبقه متوسط ایران نگران بود تا مبادا بارکش بیگانگان شود و فعال شدن اش به تقویت گروههایی از اپوزیسیون بینجامد که هنوز نیامده شلتاق می کنند و خط و نشان می کشند (و این اواخر طبقه متوسط را همدست رژیم می شمارند). این گرایش در شماری از رسانه ها با واکنش علیه اندیشه ملی، ناسیونالیسم و ایده ایرانی شهری نیز همراه شد. و به نوبه خود ایرانیان ملی را در عزم خود برای اتکا به هویت و تاریخ و سنت های ملی برای هر نوع رهایی سیاسی مصمم تر ساخت. اگر اندیشه ملی از آغاز انقلاب اسلامگرا زیر ضرب حکومت تمامیت خواه بود در این سالها زیر ضرب اپوزیسیون خارجی تمامیت طلب هم قرار گرفت. اما حتی بیرون از حلقه اندیشه ملی هم اصیل ترین صداها همچنان از داخل ایران به گوش می رسد نه از اپوزیسیون رسانه ای. آنها که در وطن اند و شرایط اجتماعی و سیاسی کشور را زندگی می کنند راه چاره های خاصی دارند که ریشه دارتر و موثرتر است و اساسا بیان آزاد ایده هایشان چون در شرایط ناامن و نامساعد اظهار می شود ارزش انسانی و سیاسی والا می دارد (مثلا عماد باقی را در نظر بگیرید و یادداشت او را در نقد سند امنیت قضایی - اعتماد، ۲۷ مهر ۹۹). به همین دلیل هر مجله تازه ای، هر یادداشت روزنامه ای بهنگامی، و هر مقاله و کتاب و تالیف و ترجمه اساسی

و رسانه های حامی فرودستان نیز با وجود اینکه این گروهها ویژگیهای مرتبط با کف خیابان را حائز بودند صرفا آنها را به صورت ناشیبه ای مطرح کردند. البته این نکته را هم نباید نادیده گرفت که این گروه ها با اکتیویست های خارجی فرق مهمی داشتند چون عمدتا از خاستگاهی مذهبی می آمدند و گرچه می گفتند خواهان حکومت سکولار هستند، خود سکولار نبودند و مثلا زنان گروه روسری از سر بر نمی داشتند و از ارزشهای سکولار دفاع نمی کردند و صرفا خواستار برکناری خامنه ای بودند. در واقع، در هیچ مرحله ای قرار نبود رهبری اپوزیسیون یا حرکت براندازی به داخل کشور داده شود.

#### ساندوویچ میان دو اقلیت

سیاست معمولاً صحنه ای ناآرام است و خاصه سیاست وطن ما مردم چهل سال است رنگ آرامش ندیده است. اما وقتی سیاست فشار معینی به مدت چهارسال بر رسانه ها مسلط می شود و کمتر جایی برای نفس کشیدن و تنوع خبری باقی می گذارد مخاطب را ناراضی می کند و ناچار او یا تلویزیون را

دولت را هم کتک بزنند یا روی آنها چاقو بکشند (ماجرای حمله به نوری و مهاجرانی مثلا در ۱۳۷۷). در دوره ترامپ نوع خارجی این بزن بهادرها هم پدید آمدند و سازماندهی پیدا کردند و ناگهان میدان دار شبکه های اجتماعی شدند و هر کس را با عقاید و دگم های آنان موافق نبود می نواختند تا یا ساکت اش کنند یا از صحنه بیرون بروند و هر جا هم لازم بود به صورت انبوه به تأیید کامنتی و بازنشر مطالب و ایجاد جو مناسب کمک می کردند. سیاست های مبتنی بر ترول و ترولداری یا لمپنیسم دیجیتال موضوع بحث جدی اما جداگانه ای است و اینجا صرفا به اشاره بسنده می کنم. همچنین در این بحث، واکنش ها و پاتک های داخلی به جریان رسانه های فارسی در خارج از ایران و ارتش سبیری ولایی را هم را دنبال نمی کنم گرچه بسیار قابل توجه است. این دو جریان همدیگر را تقویت کرده اند و گاه به صدای اصلی در شبکه های اجتماعی تبدیل شده اند. هر دو طرف نفع مشترکی دارند: نگذارند صدای دیگری غیر از خودشان شنیده شود. هر دو در یکسان سازی صداها می کوشند

#### یکی از جرایم ترامپ-پمپئو تقویت معنوی و سیاسی و مالی گروههایی بود

که ناگهان به اسم برانداز و به شکلی تهاجمی در صحنه پیدا شدند و با دورباش و کورباش سعی کردند جایی برای خود باز کنند و خود را تنها نماینده اصیل و واقعی نسل جدید مبارزان با جمهوری اسلامی نشان دهند و با شلتاق کردن و حمله به رسانه های ناهمسو - به این عنوان که شما اگر طرف ما نیستید طرف جمهوری اسلامی هستید - به نیرویی سیاسی تبدیل شوند. آنها دور رضا پهلوی تنها مدعی تاج و تخت رژیم سابق گرد آمدند و سعی بسیار کردند که از او چهره ای بلامنازع بسازند. و در این راه از هر اتهام و پرونده سازی و برچسب زنی و هو و جنجالی علیه مخالفان و منتقدان خود خاصه روزنامه نگاران ناهمسو خودداری نکردند. اما حداکثر چیزی که به آن رسیدند موقعیتی است که من آن را «اپوزیسیون رسانه ای» توصیف می کنم. یعنی گروههایی که از عمل ناتوان اند و در میان مردم ریشه ای و پایگاهی ندارند یا قادر به بسیج هواداران خود - اگر باشند - نیستند اما فضای رسانه ای را پر کرده اند و شعارهای معینی را به تکرار و تکرار بازگو می کنند. و تصورشان این است که از این حرفها حرکتی و عملی زاده خواهد شد.

خاموش خواهد کرد یا به سمت کانالهای غیرخبری می رود و یا آرامش را در کارها و فعالیتها و حوزه های خبری غیرسیاسی جستجو می کند. نتیجه هر چه باشد غیرسیاسی شدن مخاطب است. و این یعنی درست عکس آن چیزی که پروپاگاندا قرار است به آن برسد. در عین حال، ضعف اپوزیسیون رسانه ای در برانگیختن طبقه عامه یا در واقع آشکار شدن عدم نفوذ آن در طبقات فرودست مانع از آن نبود که پیامدهایی واقعی - اگر چه ناخواسته - در صحنه داخلی صورت گیرد. در واقع عصر ترامپ باعث شد فاصله بزرگی میان رسانه فارسی خارج از ایران و تحولات داخلی ایجاد شود؛ زیرا:

الف. این رسانه ها طبقه متوسط را به میزان زیادی از دست دادند؛

ب. اپوزیسیون رسانه ای وابستگی خود را آشکار کرد و نشان داد تابع دستورکار سیاست های خارجی

و صداها می متفاوت را تحمل نمی کنند. روش آنها قطعا نخبگان را آزرده می کند و عامه را مرعوب می سازد و خواه ناخواه همصدا و دنباله رو می سازد.

در این دوره گروههایی هم پیدا شدند که چه بسا نوع داخلی گرایش به عامه را نمایندگی می کردند. برای نمونه می توان به چند حرکت در داخل کشور اشاره کرد که در آن گروههایی از کسانی که کمتر شناخته بودند بیانیه دادند و از جمله خواستار استعفای خامنه ای شدند. برای من روشن نیست که چقدر این بیانیه ها و این حرکت اصیل بود و چه مقدار حاصل نوعی بازی سیاسی از طرف داخلی ها (نوعی اپوزیسیون سازی کنترل شده). اما نکته جالب آن است که این گروه ها هرگز جدی گرفته نشدند چون با هیچ گروه اکتیویستی در خارج از کشور پیوند ارگانیک نداشتند. به عبارت دیگر، اکتیویست های خارج از ایران گرچه در برخی موارد بیانیه هایی در حمایت از آنها منتشر کردند اما به طور کلی آنها را وارد بازی خود نکردند

سیاست و رسانه صحنه نبرد ایده ها ست. امروز در پایان دوران ترامپ یک نگاه اجمالی به انتخابات آمریکا می تواند به ما بگوید نبرد بر سر کدام ایده ها بود و به نسبت آن ایده هایی که در انتخابات مطرح شد، و خاصه چپ آمریکا و لیبرال دموکراتها مطرح می کردند و نهایتا به دست آوردند، ما در این چهارساله ترامپی چه ایده هایی مطرح ساختیم و به کجا رسیدیم. در این چهارساله جنبش بزرگی به وجود آمد تا ارزشهای سبز را در اقتصاد و انرژی تبلیغ کند، زنان بیشتری را به کنگره بفرستد، تنوع قومی و عقیدتی نمایندگان از جمله زنان را بیشتر کند، بیمه و بهداشت همگانی را ترویج کند و نهایتا فاشیسم و پوپولیسم ترامپی را متوقف کند. انتخابات آمریکا در همه این صحنه ها موفق بود. نه به خاطر بایدن که به خاطر جنبش جامعه مدنی. به قول نوآمی کلاین این «قدرتی در حال ظهور» است در آمریکا (گاردین، ۸ نوامبر).

حال به کارنامه خودمان نگاه کنیم. خودمان که می گویم اپوزیسیون را عرض می کنم گرچه این تعبیر را با مسامحه به کار می برم و خودم را جزو این اپوزیسیون نمی دانم. من جزو ناراضیان کشور فرضی اپوزیسیون

پروپاگاندا تائیری موقت برای آن مفروض باشد اما نمی توان مخاطبان وسیع و متنوعی از نظر عقاید سیاسی را به صورت روزانه و طولانی مدت در معرض چنین روشی گذاشت و انتظار استقبال داشت. این روشها ممکن است سرمایه گذاران و سفارش دهندگان و طراحان تبلیغات سیاسی را راضی کند اما مخاطب را دلزده می کند و رسانه را ناچار می کند به افراطی ترین لایه های سیاسی نزدیک شود و از دست دادن مخاطب را با رضایت گروههای اقلیت افراطی جبران کند.

نتیجه همین است که می بینیم. تصور بسیاری از اکتیویست های این گروههای افراطی آن است که هر قدر تندتر و پرشورتر و جنجالی تر و حتی بلندتر حرف بزنند موفق ترند. در حالی که اگر این روش در عصر رسانه های یکسویه ممکن بود موثر باشد در عصر رسانه های دوسویه و عصر وب و تنوع رسانه ای با هیچ موفقیتی همراه نخواهد بود. امروز عصر فریاد کردن (shouting) گذشته است و عصر گفتگو و درمیان گذاشتن و اشتراک (sharing) رسیده است. اپوزیسیون رسانه ای کمتر نشانه ای از گفتگو نشان می دهد و همچنان به روش قیم ماب و عقل کل عمل می کند.

می تواند موج ایجاد کند و افکار را تحت تاثیر قرار دهد؛ هنوز کلمه و کلام ارزش دارد - چیزی که رسانه های فارسی خارج از ایران از آن روز به روز دورتر می شوند چون برای خود حد و مرزی تعیین نکرده اند.

در داخل کشور همچنان نخبگان «صاحب کلمه و کلام» محل رجوع اند و در خارج کشور نخبگان دیگر محلی از اعراب ندارند و اکتیویست های رنگارنگی جای آنها را گرفته اند که کلمه برایشان بازیچه است و هدف هر وسیله ای را توجیه می کند. اکتیویست هایی که در دوره ترامپ زبان و بیان رسانه ای وزارت خارجه آمریکا را هم در زبان فارسی به رنگ خویش درآوردند و آن را از ظرافت بیان دیپلماتیک تهی ساختند. یعنی پوپولیسم محض، توده گرایی بی مرز و خشونت و بدویت زبانی. وزارت خارجه چندان در ضدیت با ارزشهای فرهنگ و ادب ایرانی افراط کرد که اکنون وقتی برای جشن های ملی هم پیام می دهد اگر تمسخر نشود، جدی هم گرفته نمی شود.

### بی اعتنا به ارزشهای مشترک

رسانه های عصر ترامپ صراحت لهجه عجیبی پیدا کردند. امری که چه بسا دارای اهمیت مدنی پنداشته شود. اما این صراحت به تنهایی درمان دردی نیست. رسانه های تندرو ولایی در داخل کشور هم کم صریح نیستند و خاصه این اواخر گویی از هر بندی رها شده اند - چه بسا از ترامپ آموخته اند و پا جای پای او می گذارند؛ چون اصولا این گروه فاقد هر نوع خلاقیتی است و معمولا با تقلید از این و آن و رونویسی دستورکارهای سیاسی رفیقان سر پا ایستاده است.

در آستانه انتخابات آمریکا، نیویورک تایمز سرمقاله ای منتشر کرد که در همان آغاز به صراحت می گفت انتخاب دوباره ترامپ بزرگترین خطر برای دموکراسی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم است. این صراحت لهجه در وطن ما کمتر نمونه دارد و غالبا در میان محافظه کاران تندرو دیده می شود (مثل رئیس کمیسیون امنیت ملی که خواستار هزار بار اعدام روحانی شد)؛ منتها یک فرق مهم وجود دارد: ارزشهایی که نیویورک تایمز از آن دفاع می کند نیویورسالی و همزمان آمریکایی ست و ارزشهایی که مبنای حملات بی پروای ولایتیون است همه خورجی ست و متعلق به فرقه اقلیت حاکم. بنابراین منصفانه است و به مشاهده هم تایید می شود که بگوییم صراحت بدون ارزش مشترک حرف مفت است.

همین داستان در باره مواضع اپوزیسیون صادق است. صراحت کافی نیست گرچه برای شفاف سازی سیاسی خوب است اما تا بر ارزشهای مشترک استوار نباشد فاقد اهمیت مدنی و سیاسی است. و رسانه های فارسی و اپوزیسیون رسانه ای و اذنان آنها در این سالها در دورترین فاصله از رعایت حرمت های اجتماعی ایستادند و آنچه از آنها به یاد می ماند زخم زبان و توهین و پرخاشگری است. یعنی چیزی که پرتکاپوترین اقبال جامعه ایران از آن بیزارند چون به اندازه کافی در ولایت خود با آن روبرو هستند.

### فراموشی ترغیب و رویکرد تحمیل

فن اساسی تبلیغ نفوذ از مجاری ذهن مخاطب است برای ترغیب او به پذیرش گفتاری یا عمل به کرداری معین. رسانه های فارسی در دوران ترامپ تلاش برای ترغیب را به طور کلی کنار گذاشتند و همانطور که زبان عریان تری اختیار کردند به سوی تحمیل عقاید معینی رفتند فارغ از اینکه مخاطب آن را می پسندد یا طرد می کند. این روش ممکن است در کوتاه مدت جواب دهد و مثلا در کارکردهای نظامی تبلیغات و

**کافی است رسانه های آمریکایی را مرور کنیم و از خود بپرسیم چرا یک رسانه مثل نیویورکر در پهنه فارسی نبود که به انعکاس مصائب دوره ترامپ بپردازد؟ و یا رسانه های بریتانیایی را بنگریم و از خود بپرسیم چطور گاردین می تواند با سیاست های ترامپ نقادانه برخورد کند و رسانه های فارسی نمی توانند؟ و یا در اسرائیل هاآرتس را ببینیم که در فضایی سرشار از تعصبات سیاسی - که اگر سنگین تر از فضای فارسی نباشد سبک تر نیست - می تواند روش مستقلی در نگاه به سیاست و واشنگتن و تل آویو داشته باشد؟ تلخی مرور وضعیت رسانه های فارسی از این است که امکانی برای مستقل بودن ندارند. و دوره چهارساله ترامپ این را بخوبی از پرده بیرون افکنده است.**

همین ویژگی ها ست که اپوزیسیون رسانه ای را به اقلیت حاکم در ایران شبیه می سازد و رسانه های فارسی خارج را هر چه بیشتر در مسیر صداسیماشدن پیش می راند.

به این ترتیب، رسانه ها در عصر ترامپ از مردم صاحب رای جدا افتادند و گرفتار گروههای اکتیویست و قیم مردم شدند (تقریبا همه آنها از جانب همه مردم ایران حرف زدند و می زنند). راه اصلاح این رویکرد بازگشت فروتنانه به مردم در تنوع آنها و نیازهای متنوع آنها ست. رسانه همواره می تواند فقط یک گام از مردم جلوتر باشد نه بیشتر. فاصله بیشتر از مردم به معنای از دست دادن آنها و تکیه بر گروههای جانشین مردم است که همه از طرف مردم حرف می زنند و میزان ارتباط شان با مردم و نمایندگی شان از گروههای مختلف مردمی روشن نیست. رسانه مردمی می تواند وجود داشته باشد اما چنین رسانه ای نمی تواند راهی را انتخاب کند که با تحمیل گزینه های سیاسی بر مردم همراه شود. از تحمیل دور ایستادن یک امر استراتژیک است برای جلب مخاطبانی که هر چه می کشند به خاطر تحمیل است و حکومتی دارند که مبنایش بر تحمیل است. اگر قرار است رسانه ای صدای آنها باشد خود باید از هر گونه روش و رویکرد تحمیلی پیراسته باشد. - شاید در عصر بایدن!

**کارنامه چهارساله**

هستم! اما چون به هر حال در این کشور فرضی زندگی می کنم که اکثریت مخالفان ولایت اند پس در سرنوشت آن شریک ام. در این چهارساله چه ایده ای آوردیم؟ چه دستور کار مهمی را به جز شعار براندازی و تحریم همه جانبه مطرح کردیم؟ به کجا رسیدیم؟ اصلا هدف اعلام شده ما دست یافتنی بود؟ یا صرفا شعاری سیاسی برای پیشبرد سیاست آمریکا بود؟

اپوزیسیون رسانه ای ما چه کار مهمی جز تکرار خطاهای چهل ساله کردند؟ ولایی وار جامعه مدنی را چه در وطن چه در باهمستان های ایرانی خارج از وطن ضعیف تر کردند و خود در نقش ولی فقیه اشتمل فرمودند و تعیین تکلیف نمودند و هر جا راه باز نمی شد نیروی حزب السکولار را به صحنه آوردند تا همه را به ضرب چوب و چماق و ناسزا مرعوب و ساکت سازند. به این ترتیب، نیروی اپوزیسیون در این چهارساله صرف آن شد تا نیروهای پرتکاپوی جامعه را هم در ایران و هم در بین مهاجران به خاطر اینکه با نیروی حاکم و غالب در رسانه ها همراهی نمی کردند پس بزنند و سراغ فرودستان برونند با این حساب که از آنها می توان ابزار سیاسی ساخت. یک حکومت مطلقه درست شد که قرار بود رهبرش کسی باشد که خودش هیچ تمایلی به رهبری نداشت!

نتیجه چه شد؟ چهره های خوب و نسبتا محبوب و منصف و فرهیخته مان را هم در این موج رادیکالیسم

خود بخوبی نشان می دهند که می توان هم با عامه مردم حرف زد و رسانه آنها و صدای آنها بود و هم از اندیشه های بلند و استعلایی دور نشد. اما روشن است که این سخن برای رسانه ای است که کارگزار سیاست بیگانه نباشد و واقعا سمت مردم ما ایستاده باشد. و گرنه می شود مصداق آن سخن حافظ که مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست. با صرف هزینه های میلیونی در ساختمان رسانه نمی توان به آن روح بخشید. روح جای دیگری شکل می گیرد نه در آب و رنگ استودیوها. رسانه ای که صاحب آینده باشد ناچار باید به جمع فرودستان و طبقه متوسط ایران ببیند و هر دو را ببیند.

#### کلام آخر: روش ایرانی مقاومت

و چون چنین دید جامع نگری غایب است اپوزیسیون رسانه ای ما خود می گوید و خود کف می زند و لایک ها را می شمارد و نشانه توفیق و نفوذ خود می گیرد. در واقعیت اما میان این اپوزیسیون و مردم ما شباهت ها رفته بسیار اندک شده است. خاصه در این چهارساله که اپوزیسیون ما بیشتر شبیه بیگانگان شد تا ما. شاید هم سالهای مدید دور بودن از ایران تاثیر خود را گذاشته و اعضای این اپوزیسیون دیگر به منافع خود و حامیان مالی خود فکر می کنند تا منافع ملی و مردم ایران.

این جدایی به نظرم مدتهاست اتفاق افتاده و مثل یک طلاق عاطفی تنها منتظر اعلام عمومی و رسمی است. مردم ایران به طور کلی و اقشار پرتکاپوی مردم ما به طور خاص در این دوره به این درک جدید رسیدند که خواهان آرامش اند نه جنگ و نبردی دیگر. بعد از تجربه های تلخ و دردناک در این چهل ساله و خاصه بعد از ۱۳۸۸ و دیدن انواع روش های سیاسی بی کله و افراطی و بازشدن مشت های گره کرده و آسمان کوب در این سالهای ترامپی دیگر بعید است خواهان تکرار آن تجربه باشند. آنها به شیوه سنتی و صدها ساله خود اعتماد بیشتری دارند تا سروصداها و فشارهای رسانه ای و تبلیغاتی. روش ایرانی مثل آب نرم است اما تندوتیزترین سنگ های سخت را با تداوم جریان خود نرم می کند و شکل می دهد. و در این چهل ساله مردم ما بسیار چیزها را در هنر و فرهنگ و خانه و سبک زندگی و روابط زن و مرد و والدین و فرزندان به همین شیوه تغییر داده اند. امید من همچنان به داخل کشور است. به همین سنت عتیق و کارآمد که گام به گام پیش می رود، صبور است و رند است و بیداردل و از مدل های مطلوب رسانه های مدعی پیروی نمی کند.

ما هنوز رسانه ای نداریم که به این معنا مردمی باشد و صدای جامعه مدنی ایران. اپوزیسیون امروز بیشتر از همیشه وابسته و متکی به بیگانه است. شاید همین رمز آن است که نمی تواند با تکیه به منابع مالی ایرانیان رسانه ای ملی و مردمی بر پا کند. بنابراین تا اطلاع ثانوی خرده رسانه ها و برخی روزنامه ها و نویسندگان مطبوعات در داخل و برخی رسانه های حاشیه ای در خارج از کشور صدای مردم خواهند بود. تاریخ رسانه های فارسی شاهد آن است که نخبگان ما از ملک الشعرا بهار و دهخدا تا خانلری و ایرج افشار در عرصه مطبوعات و رسانه فعال بوده اند تا در پرورش عامه بکوشند. این سنت والا گرچه مدتی است متروک مانده هنوز هم می تواند راه ارتباط نخبگان و روشنفکران ملی و عامه مردم را نشان دهد. رسانه ملی و ایرانی و مردمی تنها چرایی است که می تواند ما را از این تاریکی نجات بخشد.

بزرگ در مدرسه و خانواده و رسانه و عرصه عمومی و فضای اجتماعی.

اپوزیسیون ما ادامه دهنده راه شاه است! همیشه شتاب دارد که جامعه به جایی برسد که مطلوب او ست. و این در اصل مقاومت و بیزاری و کناره گیری ایجاد می کند. زیرا تحول امری است درونی و ذهنی و بدون اقتناع و دانش افزایی و مراقبه ممکن نمی شود. اما سیاست گوشش بدهکار این حرفها نیست. می خواهد همه چیز را در یک دوره کوتاه مثلا چهارساله یا هشت ساله به دست آورد تا کارنامه ای از خود به دست داده باشد. حکایت ۴ سال اخیر هم همین است. اپوزیسیون حلقه زده بر سیاست ترامپ خواست به هر ضرب و زوری هست به نتیجه برسد. آن مفهوم فشار حداکثری واقعا با مسما ست و نشانه اینکه قرار بود با حداکثر فشار زمان را کوتاه و فشرده کنند و به چیزهایی دست یابند که در بنیاد زمانی بس بیشتر از چهارسال نیاز دارد. این است که آن فشار به آبی نرسید و تنها سراب آفرید. ناکامی نهفته در شتابزدگی ناچار باید به سوی قاتلان و عاملان آن باز می گشت و ایشان را ناکام می گذاشت. و چنین هم شد.

#### کلام ماقبل آخر: پل زدن میان فرودستان و طبقه متوسط

پیش از اینکه به ختم کلام برسم یک شبهه مقدر را دفع کنم. این که بحث از گرایش به فرودستان شد ممکن است این تصور را تقویت کند که من جانبدار رسانه های مردمی نیستم. اینطور نیست. الگوهای تاریخ فرهنگ ما یعنی مولانا و حافظ بهترین مثالهای رسانه های مردمی و در عین حال پویا و استعلایی اند. در آثار مولانا حضور عامه مردم چشمگیر است: دزد

و فاشیسم شبکه های اجتماعی و رسانه ای سوزاندیم یا آنها را واداشتیم به لشکر رسانه های ترامپی و گرایش های ترامپیستی ببینند. چند نفر از روزنامه نگاران مان را سوزانده باشیم خوب است؟ چند نفر از اکتیویست های سربراه خود را از راه بیراه کرده باشیم خوب است؟ کدام چهره جدید و عمومی را ساختیم که واگوی اندیشه های ما و منافع ما باشد؟ این چه چهره ای است که از خود به دست دادیم که به سرعت بیگانه پرست می شویم؟ چرا نتوانستیم روی پای خود و منافع ملی خود بایستیم و تن به زیاده روی دم و دستگاه ترامپ ندهیم؟

در داخل کشور هم نتیجه ضعف رسانه ای و مدنی پدید آمدن مجلسی شد که هر بار نمایندگان اش حرفی می زنند و اظهارنظری می کنند اسباب شرمساری است. فردا لابد انتخابات ریاست جمهوری هم به یک احمدی نژاد تازه ختم می شود. به این ترتیب آیا درست تر نیست که بگوییم بر سر شاخه نشستیم و بن بریدیم؟ بار دیگر طبقه متوسط را متوقف کردیم یا زیر پا گذاشتیم و در واقع علیه خود کار کردیم؟

چطور می توانیم از آفت بزرگ بیگانه گرایی و منجی طلبی و اسکندپرستی را از خود دور سازیم؟ آیا با این گرایش آشکار به بیگانه که امروز حتی در داخل کشور قبح اش ریخته - امثال مشاور احمدی نژاد سنگ ترامپ را بر سینه می زنند- آینده ای جز عراق و افغانستان خواهیم داشت؟ برایش فکری کرده ایم؟ چرا ما در رویای خود ایرانی مستقل و آزاد و دموکراتیک تصور داریم اما عمل مان ما را از آن رویا مرتب دورتر می کند؟

**این که اپوزیسیون طبقه متوسط را از دست داد دقیقا به خاطر بلند کردن پرچم براندازی بود. این موضوع با خروج ترامپ از برجام شدت یافت. برجام امیدهای بزرگی در میان طبقات متوسط شهرنشین و تحول خواه ایجاد کرده بود اما اکنون این طبقات می دیدند هم در داخل، تندروهای ولایی با برجام مخالفت می کنند و هم در خارج، اپوزیسیون رسانه ای در کنار پیمان شکنی ترامپ ایستاده و او را تایید می کند. بنابراین، راه این طبقات که به برجام دل بسته بودند از اپوزیسیون حاکم بر رسانه ها جدا شد. طبقه متوسط در ایران آمریکا دوست است و غربگرا و متحد طبیعی غرب می تواند باشد. اما در این ماجرا بزرگترین نیروی حامی خود را در مقابل خود دید و ناچار چشم اش به واقعیت های تازه ای باز شد.**

#### بومرنگ شتاب

گفته اند و به نظر من درست گفته اند که شاه سقوط کرد و در طرح توسعه و تمدن بزرگ خود ناکام ماند چون شتاب داشت. یعنی شتاب او فراتر از نیاز و خواست و توان جامعه ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی بود. بالاترین سرعت هر شتابی در کار اجتماعی تنها یک گام فراتر و جلوتر رفتن از جامعه است نه بیشتر. در جامعه هرگز نمی توان راه صدساله را یکشبه رفت. زمان مساله اساسی هر تحول اجتماعی است. اگر فردی ظرف ۱۰ تا ۲۰ سال بتواند متحول شود جامعه چند برابر آن نیازمند زمان است زیرا بسادگی عمر فرد بسیار کوتاه تر از عمر جامعه است و هر تحولی نیازمند آن است که کثیری از اعضای جامعه با آن متحول شده باشند تا پایدار بماند و این یعنی کاری

و گدا و جوقی و چنگی و بقال و بازرگان و خاتون و کنیزک. خلق ارتباط انسانی و ارجومند از راهی میانه می گذرد که جمع عوام و خواص است. به قول عبدالرحمن فرامرزی از پیشکسوت های روزنامه نگاری ایران زبان رسانه باید طوری باشد که عوام بفهمند و خواص بپسندند. و این دقیقا هنر بزرگان ادب و فرهنگ ما هم هست.

منتها بحث در این است که به قول حافظ صد نکته غیر حسن نباید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود. نمی توان به اسم گرایش مردمی عوامزده شد و مردم را نردبان سیاست های ضد مردمی کرد. رسانه خوب و مردمی و مستقل هنرش را در ترکیب اجزایی نشان می دهد که ظاهرا از یکدیگر بیگانه به نظر می رسند. چیزی که حافظ اوج آن است. بزرگان ما با آثار

# راست افراطی و سلطنت طلبان بازندگان انتخابات آمریکا

بهرروز خلیق



به طور سرسام آوری بالا رفته، از حجم طبقه متوسط کاسته شده و برحجم تهیدستان و حاشیه نشینان افزوده شده و به گفته سران حکومت، اکنون ۶۰ میلیون ایرانی نیازمند کمک‌های ماهانه هستند. دولت قادر نیست شهروندان ایرانی را حتی برای دو هفته با تامین هزینه زندگی در خانه نگه دارد. سران رژیم مردم را به محل کار می‌فرستند و روزانه بیش از ۴۰۰ نفر جان خود را از دست می‌دهند.

انتخابات آمریکا به شکل شگفت‌انگیز و بی‌سابقه‌ای مورد توجه جهانیان از جمله مردم کشور ما قرار گرفت. بنا به گزارش شرکت گوگل، ایرانی‌ها از نظر شاخص پیگیری این انتخابات، سومین کشور جهان بودند. در حالی که مردم آمریکا در این گزارش آماری، در رده نهم قرار داشتند. مردم ایران رابطه مستقیمی میان نتایج انتخابات آمریکا با معیشت خود و وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور می‌بینند. این تاثیرپذیری از انتخابات آمریکا حتی در روزهای شمارش آرا، در بالا و پایین رفتن قیمت ارز، طلا و سکه قابل مشاهده بود. این وضعیت یک سؤال جدی را در مقابل ما قرار می‌دهد. کشوری که ادعای استقلال دارد، چرا معیشت مردم و وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور به انتخابات آمریکا و جابجائی در کاخ سفید وابسته شده است؟

وسعی از جامعه نسبت به تغییر ناامید شده، به این دریافت رسیده‌اند که حکومت تن به اصلاح نمی‌دهد و هم‌چنان سیاست‌های مخرب خود را پیش می‌برد. ناامیدی از تغییر، زمینه را برای امید بستن به ترامپ در بین بخشی از مردم فراهم آورده بود.

## صف‌بندی در بین جریان‌های حکومتی

در بین جریان‌های حکومتی صف‌بندی مشخصی حول انتخابات آمریکا و مذاکره دو دولت شکل گرفته است. جریان راست افراطی در ایران که جناح افراطی اصول‌گرایان است، همسو با راست افراطی در آمریکا، حضور ترامپ در کاخ سفید، تحریم اقتصادی ایران و سیاست فشار حداکثری را در جهت تقویت خود در صحنه سیاسی کشور می‌بینند. آن‌ها از ابتدا مخالف برجام بودند و به‌رهر وسیله متوسل شدند تا آن را تخریب کنند. با خروج ترامپ از برجام و اعمال تحریم‌های اقتصادی، جریان راست افراطی تقویت شد و به مجلس چنگ انداخت. اکنون برای قبضه قوه مجریه هم خیز برداشته و می‌خواهد یکی از فرماندهان سپاه را به مقام رئیس‌جمهور برساند تا تمام قوا را در اختیار خود بگیرد. بعد از پیروزی جو بایدن فرصت بازگشت آمریکا به برجام و مذاکره بین دو کشور فراهم آمده است. آن‌ها مخالف مذاکره با آمریکا هستند و هم‌چنان همراه با علی خامنه‌ای بر سیاست "نه جنگ، نه مذاکره" پای می‌فشارند. راست افراطی واهمه دارد

جمهوری اسلامی با اقدامات و سیاست‌های مخرب، زندگی مردم کشور ما را به نتیجه انتخابات آمریکا و سیاست‌های دولت برآمده از آن وابسته کرده است. این امر تاثیرش را بر مردم ایران و نیروهای سیاسی هم گذاشته و به شکل‌گیری صف‌بندی در میان آن‌ها انجامیده است. در یک طرف صف، طرفداران ترامپ قرار دارند که در روند انتخابات به صحنه آمدند و از ترامپ و سیاست‌های آن حمایت کردند و از باخت او ناراحت شدند. در جانب دیگر نیروهائی قرار دارند که نتیجه انتخابات آمریکا را مثبت تلقی کرده، از شکست ترامپ استقبال کرده و آن را فرصتی برای بازگشت آمریکا به برجام و انجام مذاکره بین تهران و واشنگتن و احتمالاً برداشتن تحریم‌های اقتصادی به حساب آوردند. گروه‌هایی از مردم ایران که از سیاست‌های فاجعه‌بار جمهوری اسلامی، سرکوب‌ها و کشتارها، فقر، بیکاری، تورم و زندگی فلاکت‌بار به تنگ آمده و به دلیل نبود چشم‌انداز برای برون رفت از وضعیت کنونی، می‌خواستند ترامپ برای دور دوم در انتخابات پیروز شود، تا فشار حداکثری تداوم یابد و به تغییر سیاست‌های رژیم ایران و با به سرنوشتی آن بیانجامد. آن‌ها نگرانند که با آمدن بایدن و بازگشت آمریکا به برجام، رژیم ایران تقویت شود و به تغییر تن ندهد. خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ نشان داد گروه‌های

شعار "استقلال" به جهت وابستگی رژیم شاه به آمریکا، یکی از شعارهای اصلی مردم ایران در انقلاب بهمن بود. در طی چهار دهه، جمهوری اسلامی تامین "استقلال" کشور را از افتخارات و دستاوردهای خود قلمداد کرده و امریکاستیزی را به عنوان یکی از منابع مشروعیت خود جانداخته است. در نگاه اول می‌توان برادعای سران رژیم در تامین استقلال کشور صحنه گذاشت. ولی در نگاه عمیق‌تر می‌توان دریافت که جمهوری اسلامی، کشور ما را به آمریکا و سیاست‌های کاخ سفید وابسته کرده است. این وابستگی موجب شده است که مردم و نیروهای سیاسی کشور انتخابات آمریکا را به امید جابجائی در کاخ سفید و گشایش در وضعیت کشور، از نزدیک تعقیب کنند. جمهوری اسلامی با سیاست امریکاستیزی در ۴۲ سال گذشته، شعار نابودی اسرائیل، سیاست‌های توسعه‌طلبانه در منطقه، پروژه هسته‌ای و برنامه موشکی موجبات تقابل با جامعه بین‌المللی و به ویژه آمریکا، اسرائیل و برخی دولت‌های منطقه را فراهم آورده است. با خروج دولت ترامپ از برجام و اعمال تحریم‌های اقتصادی فلج‌کننده و فشار حداکثری، اقتصاد کشور در سه سال متوالی با رشد منفی مواجه گشته، حدود ۲۰ درصد کوچک شده، فقر و بیکاری افزایش یافته، قیمت کالاهای ضروری مردم

که با انجام مذاکره بین دو کشور، موقعیت آن‌ها در ساختار سیاسی حکومت تضعیف شود، فضای سیاسی کشور در آستانه انتخابات بزبان آن‌ها تغییر پیدا کند و آن‌ها قادر نشوند کاندیدای خود را به کرسی ریاست جمهوری بنشانند. آنچه برای جریان راست افراطی مطرح نیست، وضعیت فلاکت‌بار مردم به ویژه کارگران و تهیدستان کشور است. قدرت برای آن‌ها مقدس است

باید ناخشنود است. هواداران سلطنت، فرسنگ‌دی‌ها و ایرانیانی که عضو بنیادهای مختلف آمریکا هستند، خود را بازنده انتخاب می‌بینند. آن‌ها طی سال‌های گذشته از خروج ترامپ از برجام، تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی و فشار حداکثری دفاع می‌کردند و براین تصور بودند که سیاست‌های دولت ترامپ به سرنگونی رژیم ایران خواهد انجامید.

جهان در ۳۹ سال گذشته که شهامت آن را داشت که با مردم ایران مستقیم گفتگو کند» ابراز قدردانی کرده، انقلاب بهمین را همانند رضا پهلوی اشغال ایران توسط خمینی و هوادارانش قلمداد نموده، جمهوری اسلامی را رژیم اشغالگر و رضا پهلوی را نماد ملی نامیدند. نویسندگان نامه از ترامپ خواستند برای برکناری جمهوری اسلامی «در کنار قابل اعتمادترین نماد ملی ایران»، با راه‌اندازی یک صندوق مالی زیر نظر و حسابرسی دولت آمریکا به یاری آنان بشتابند. رضا پهلوی قبل از انتشار نامه ۴۰۰ نفره در مصاحبه با مهدی خلجی همین مواضع را بیان کرده بود.

اما بخش قابل توجهی از نیروهای اپوزیسیون خروج ترامپ از برجام را محکوم نمودند، با تحریم‌های اقتصادی که بیش از همه زندگی کارگران، تهیدستان و طبقه متوسط جامعه را به فقر و فلاکت کشانده، مخالفت کردند و دخالت دولت‌های خارجی را که اهداف و مقاصد خود را پی‌می‌گیرند، به زیان روندهای دموکراتیک تلقی کردند. این بخش از اپوزیسیون در عین حالی که مبارزه قاطعی را علیه جمهوری اسلامی پیش می‌برند، مخالف آلترناتیوسازی توسط دولت‌های خارجی و اتکاء اپوزیسیون به آن‌ها برای تحقق تحولات سیاسی در ایران است.

مواضع متضاد بین دو بخش اپوزیسیون نسبت به مسائلی که جنبه استراتژیک دارد، به صفت‌بندی آشکاری انجامید که روز بروز پررنگ‌تر شد و به تقابل انجامید. بریستر سیاست‌های ترامپ جریان فرسنگ‌دی پیدا شد و به رسانه‌ها راه یافت، رضا پهلوی در سایه حمایت برخی رسانه‌ها تقویت شد و امید سلطنت‌طلبان برای سرنگونی جمهوری با شدت یافتن تحریم‌ها و فشار حداکثری افزایش یافت.

اما با شکست ترامپ و پیروزی بایدن گرچه صفت‌بندی در درون اپوزیسیون پابرجا مانده، ولی موقعیت‌ها تغییر پیدا کرده است. سلطنت‌طلبان دیگر نمی‌توانند به حمایت دولت جدید آمریکا پشت گرمی داشته باشند و به دخالت دولت‌های خارجی در روندهای سیاسی کشور امید ببندند.

با شکست ترامپ، این امکان فراهم آمده است که به جای امید بستن به دخالت خارجی و همراه شدن با تحریم‌های اقتصادی، بتوان با اتکاء به نیروهای سیاسی و اجتماعی مبارزه برای عقب‌نشاندن جمهوری اسلامی و گذر از آن را پیش برد. اکنون شرایط مناسبی برای نیروهای جمهوری‌خواه سکولار دموکرات به وجود آمده است که با همکاری و ائتلاف بتوانند پرچم جمهوری‌خواهی را بلندتر کرده و در جهت جلب اعتماد مردمی که خواهان تغییرند، گامی بلند بردارند.

**این بخش از اپوزیسیون پیروزی ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶ آمریکا را فرصت مناسبی دیدند تا پای دولت ترامپ را به تحولات سیاسی داخل کشور بکشانند. در آن زمان ۳۰ تن از افرادی که خود را لیبرال می‌نامیدند، در نامه‌ای خطاب به ترامپ، برجام را به عنوان «توافق فاجعه‌بار» یاد کرده و خواهان تحریم اقتصادی ایران شدند. احمد باطبی یکی از نویسندگان نامه ۳۰ نفره، در آن زمان «دعوت از بیگانگان به دخالت در اوضاع ایران» را مفهوم «ارزشمندی» توصیف کرد. بدنبال آن نامه‌ای سرگشاده خطاب به دونالد ترامپ به امضاء حدود ۴۰۰ تن از ایرانیان در کیهان لندن انتشار یافت. امضاکنندگان نامه از ترامپ به عنوان «نخستین رهبر جهان در ۳۹ سال گذشته که شهامت آن را داشت که با مردم ایران مستقیم گفتگو کند» ابراز قدردانی کرده، انقلاب بهمین را همانند رضا پهلوی اشغال ایران توسط خمینی و هوادارانش قلمداد نموده، جمهوری اسلامی را رژیم اشغالگر و رضا پهلوی را نماد ملی نامیدند. نویسندگان نامه از ترامپ خواستند برای برکناری جمهوری اسلامی «در کنار قابل اعتمادترین نماد ملی ایران»، با راه‌اندازی یک صندوق مالی زیر نظر و حسابرسی دولت آمریکا به یاری آنان بشتابند. رضا پهلوی قبل از انتشار نامه ۴۰۰ نفره در مصاحبه با مهدی خلجی همین مواضع را بیان کرده بود.**

این بخش از اپوزیسیون پیروزی ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶ آمریکا را فرصت مناسبی دیدند تا پای دولت ترامپ را به تحولات سیاسی داخل کشور بکشانند. در آن زمان ۳۰ تن از افرادی که خود را لیبرال می‌نامیدند، در نامه‌ای خطاب به ترامپ، برجام را به عنوان «توافق فاجعه‌بار» یاد کرده و خواهان تحریم اقتصادی ایران شدند. احمد باطبی یکی از نویسندگان نامه ۳۰ نفره، در آن زمان «دعوت از بیگانگان به دخالت در اوضاع ایران» را مفهوم «ارزشمندی» توصیف کرد. بدنبال آن نامه‌ای سرگشاده خطاب به دونالد ترامپ به امضاء حدود ۴۰۰ تن از ایرانیان در کیهان لندن انتشار یافت. امضاکنندگان نامه از ترامپ به عنوان «نخستین رهبر

و آن‌ها برای چنگ انداختن به قدرت به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند. هدف آن‌ها یکدست کردن قدرت سیاسی است.

در مقابل؛ طیف سنتی اصول‌گرایان (راست سنتی) و دولت روحانی تمایل به مذاکره با آمریکا نشان می‌دهند. این امر به صفت‌بندی و تقابل بین راست افراطی از یکسو و از سوی دیگر راست سنتی و دولت روحانی انجامیده است.

صفت‌بندی بین راست افراطی و اصلاح‌طلبان هم شکل گرفته است. اصلاح‌طلبان شکست ترامپ را فرصت بزرگی برای ایران و انجام مذاکره بین دو دولت می‌دانند که می‌تواند در خدمت تامین منافع ملی، زمینه‌سازی برای توسعه ملی و بازسازی اقتصاد ورشکسته کشور قرار گیرد.

اکنون کشاکش سنگینی بین جریان‌های حکومتی برسر مذاکره با آمریکا جریان دارد. از سوی برخی نیروهای سیاسی درون و بیرون حکومت، رسانه‌ها و افکار عمومی فشار سنگینی برای کشاندن حکومت به پای میز مذاکره جریان دارد. اقتصاد در حال سقوط کشور هم به عنوان پارامتر مهم برای پذیرش مذاکره از جانب بلوک قدرت عمل می‌کند. ولی بلوک قدرت که در راس آن علی‌خامنه‌ای قرار دارد، هم‌چنان مقاومت می‌کند و در این موضوع هم به مانع اصلی تبدیل شده است.

صفت‌بندی در بین نیروهای اپوزیسیون در صفوف اپوزیسیون نیروئی وجود دارد که همانند راست افراطی از شکست ترامپ و پیروزی

**جمهوری اسلامی با اقدامات و سیاست‌های مخرب، زندگی مردم کشور ما را به نتیجه انتخابات آمریکا وابسته کرده است. این امر تأثیرش را بر مردم ایران و نیروهای سیاسی هم گذاشته و به شکل‌گیری صفت‌بندی در میان آن‌ها انجامیده است. در یک طرف صف، طرفداران ترامپ قرار دارند که در روند انتخابات به صحنه آمدند و از ترامپ و سیاست‌های آن حمایت کردند و از باخت او ناراحت شدند. در جانب دیگر نیروهای قرار دارند که نتیجه انتخابات آمریکا را مثبت تلقی کرده، از شکست ترامپ استقبال کرده و آن را فرصتی برای بازگشت آمریکا به برجام و انجام مذاکره بین تهران و واشنگتن و احتمالاً برداشتن تحریم‌های اقتصادی به حساب آوردند.**



# روابط ایران و عربستان سعودی پس از ترامپ

مهرداد خوانساری



## پیشگفتار

پیش از ورود به مقصد و مقصود این مقاله، توجه به این نکته ضروری است که هنگام نگارش تحلیل حاضر، هرچند پیروزی آقای بایدن در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تثبیت شده بود، اما خبر ملاقات پنهانی بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل و محمد بن سلمان ولیعهد عربستان سعودی، هنوز منتشر نشده بود و ترور محسن فخری زاده، رئیس سازمان پژوهش و نوآوری وزارت دفاع ایران، نیز پیش نیامده بود که در این نوشته به آنها اشاره شود.

اگرچه این هر دو اتفاق از اهمیت ویژه ای در محاسبات مربوط به مسایل خاورمیانه برخوردارند، اما گمان نمی رود که در منطقی بودن پیشنهاد و ضرورت اقدام برای «تشنج زدایی» میان ایران و عربستان سعودی که هدف اصلی این تحلیل است، تاثیری پدید آورده باشد.

و اما بعد، یکی از نتایج مطرح نشده شکست پرزیدنت ترامپ، احتمال کاهش تنش در روابط ایران و عربستان سعودی است که بی شک می تواند اثرات مثبت، به ویژه در کاهش تنش و خشونت های فرقه ای و درگیری های نیابتی در منطقه داشته باشد. چنین تحولی، تنها با رسیدن به یک توافق معقول و منطقی میان جناح حکومتگر در ایران، با نیروهای نزدیک به محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان می تواند میسر شود.

تردیدی نیست که برقراری روابط سیاسی میان اسرائیل، و دو کشور ساحل جنوبی خلیج فارس، صرفا به منظور مقابله با قدرت ایران، و برای جلوگیری از افزایش نفوذ جمهوری اسلامی در سرتاسر منطقه صورت گرفته است و هرچند کویت، قطر و عمان به این حرکت استراتژیک نپیوسته اند اما جای پای برای اسراییل در خلیج فارس و بیخ گوش ایران فراهم کرده است که نمی توان از تاثیر آن غافل بود.

## موقعیت عربستان سعودی و ایران در آستانه روی کار آمدن دولت جدید در آمریکا

(الف) عربستان سعودی  
با شکست ترامپ در انتخابات آمریکا، رهبران

کنونی عربستان و اسرائیل، هر دو، مهمترین و پر قدرت ترین مهره پشتیبانی خود را در صحنه بین المللی از دست داده اند. نخست وزیر اسرائیل، ازیکسو با شرایط بسیار دشواری در داخل کشور خود روبرو است، و از سوی دیگر پشتیبان اصلی خود در عرصه سیاسی جهان یعنی پرزیدنت ترامپ را از دست می دهد. اتهامات رشوه گیری آقای نتانیاهو که مدت ها است پای او را در دادگاه به بند کشیده

است و متزلزل بودن دولت ائتلافی او، می توانند به زودی او را از مسند فرمانروایی ده ساله اش به زیر کشند. در آمریکا نیز رئیس جمهوری که بی پروا به یاری او بشتابد نیز جایش را به کسی خواهد سپرد که چندان علاقه ای به او ندارد.

ولیعهد بلندپرواز و بی تجربه عربستان سعودی نیز پشتیبان بی چون و چرای خود را که در دشوارترین شرایط رسوایی آور قتل جمال خاشقجی، روزنامه نگار سعودی، تنها عامل تثبیت موقعیت او به عنوان ولیعهد عربستان بود و بارها او را از گزند فشارها و اتهامات گوناگون در امان نگهداشته است، به زودی از دست خواهد داد.

سناریوی پیش رو برای ولیعهد عربستان با روی کار آمدن آقای بایدن در آمریکا و انتقاداتی که در جریان فعالیت های انتخاباتی اش از حکومت سعودی و شخص محمد بن سلمان به عمل آورد، نیز چندان خوشبینانه نیست.

اگرچه، با توجه به اهمیت موقعیت مهم و استراتژیک دیرینه میان آمریکا و عربستان، انتظار نمی رود که فشارهای بایدن در عمل به همان شدت شعارهای انتخاباتی و اظهارات پیشین او باشد، اما اظهارات قبلی او، به ویژه تاکید او در تاریخ دوم اکتبر ۲۰۲۰ که بر آن است تا ارزیابی دوباره ای در روابط با

عربستان سعودی انجام دهد، و مهمتر اینکه از ادامه جنگ عربستان علیه یمن دیگر حمایت نخواهد کرد و نخواهد گذاشت تا ارزش های معنوی کشورش با فروش اسلحه یا خرید نفت، نادیده گرفته شده و خدشه دار شود، بی گمان نگرانی گسترده و عمیقی در میان حاکمان عربستان پدید آورده است.

بایدن ضمنا در همان سخنرانی، که در دومین سالگرد قتل جمال قاشقجی انجام شد، گزارش تحقیقی سازمان «سیا» را عملا تایید کرد که شخص ولیعهد عربستان را مسئول انجام این قتل وحشیانه دانسته بود.

پیش بینی اینکه دولت جدید آمریکا مواضع سخت تری را در برابر محمد بن سلمان در پیش خواهد گرفت و او را در زمینه های متفاوت (مانند ادامه جنگ بی حاصل و فاجعه بار یمن و فشار بی رویه علیه منتقدین داخلی و خفه کردن هر صدای مخالفی، حتی در میان اعضای خانواده سلطنتی) زیر فشار قرار خواهد داد، دشوار نیست.

روی کار آمدن آقای بایدن در حالی است که عربستان سعودی، هم اینک با چندین بحران بی سابقه مالی و سیاسی روبرو است. افزایش مشکلات اقتصادی برخاسته از شیوع جهانی ویروس کرونا، سقوط بهای نفت در بازارهای جهانی، ادامه جنگ پرهزینه بی حاصل در یمن، و نیز پیامدهای نگران

به دلایل کاملا مختلف، در گرو سرو کله زدن با دولت جدید آمریکا است که هردو با بی اعتمادی نگران عواقب آنند؛ در چنین اوضاعی، کاستن از تنش های موجود میان دو کشور هر دو را در موقعیت بهتری برای پایان بخشیدن به درگیری های بی حاصل با یکدیگر و چانه زنی های پیش رو با آمریکا قرار خواهد داد.

در سالهای اخیر، به ویژه در ۵ سال اخیر که ملک سلمان زمام امور در کشورش را به دست گرفته است، مقامات سعودی بارها و بارها پیشنهادات دستگاه سیاست خارجی ایران به منظور نشست و مذاکره پیرامون مسائل فی مابین را رد کرده اند. بی شک یکی از دلایل مواضع سرسخت و تغییر ناپذیر عربستان در این ایام، اتکاء کاذب مقامات آن کشور به پشتیبانی کامل دولت ترامپ در قبال ایران بوده است که عملا در پی درگیری های متفاوت در آب های خلیج فارس در تابستان ۲۰۱۹ که نهایتا به حمله موشکی به

شرایطی زیر بار مذاکره برای تغییر توافقنامه برجام نخواهند رفت در موقعیت سخت و پیچیده ای قرار خواهد داد.

مساله دیگری که بی شک مواضع اعلام شده ایران را به چالش می کشد این است که آلمان و فرانسه (همراه با اتحادیه اروپا) با اتخاذ و اعلام مواضع جدید، امروز علنا خواستار رسیدن به یک توافق قابل قبول به ویژه در ارتباط با مقوله موشک های ایران و میزان برد آنها در هر گفتگوی بعدی هستند.

از آنجا که پروسه مذاکرات برای رسیدن به هر نوع توافقی با آمریکا و اتحادیه اروپا، بسیار زمان بر خواهد بود، انتظار نمی رود که دولت آقای بایدن، که در داخل کشور با گرفتاری هایی که از دولت پرزیدنت ترامپ به ارث می برد بتواند در این مرحله (مثلا در ۱۰۰ روز اول) به جز امکانات محدود برای فروش نفت و یا آزاد سازی بخشی از ذخائر ارزی ایران برای خرید دارو و مواد غذایی، بتواند در دیگری را برای ایران

کننده «انقلاب فرکینگ» که ایالات متحده را از نفت عربستان کاملا بی نیاز می سازد، آینده پر دلسری را بر سر راه حاکمان سعودی قرار داده است؛ به گونه ای که موقعیت حاکمان کنونی سعودی به ویژه ولیعهد آن کشور، در پنج سال گذشته هرگز با چنین شرایط حساسی دست به گریبان نبوده است.

به این ترتیب، سناریوی در پیش برای ولیعهد عربستان با توجه به اظهارات بایدن در چریان فعالیت های انتخاباتی او بی شباهت به نوع بیاناتی نبود که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶ از سوی جیمی کارتر در ارتباط با مقوله نقض حقوق بشر در ایران مطرح گردید که به باور بسیاری از صاحب نظران منجر به تضعیف و نهایتا اضمحلال نظام شاهنشاهی در ایران شد.

### ب) ایران

شکست ترامپ و پیروزی بایدن در انتخابات آمریکا، آنهم در چهل و یکمین سالگرد اشغال سفارت آمریکا در تهران، و جنگ قدرت در میان مدعیان داخلی، شرایط حساسی را پیش آورده است. هرچند که تشدید بی سابقه تحریم های آمریکا علیه ایران در پی خروج آن کشور از برجام، صدمات بی سابقه و غیرقابل انکاری را بر اقتصاد ایران و زندگی روزمره مردم عادی وارد ساخته است، اما هیچ یک از این دشواری ها، حتی شیوع وسیع و مرگبار ویروس کرونا، جناح حاکم را به عقب نشینی و تسلیم در مقابل خواسته های دولت ترامپ وادار نکرد و تنها حاصل تشدید تحریم ها و فشارهای اقتصادی ناشی از آن بر جامعه، ایجاد ضعف در میان مردم و نیروهایی شده است که در عمل، تنها آنان هستند که می توانند جناح حکومتگر (که اقلیت کوچکی بیش نیست) رابه چالش بکشند و مجبور به تسلیم در برابر اراده ملی نمایند.

اثرات ناشی از عدم حضور اقتصاد ایران در بازارهای کشورهای غربی، اتکای ایران به کشورهای چین و روسیه برای تامین نیازمندی های اقتصادی و امنیتی را افزایش داده است. اتکایی که عواقب دراز مدت و احتمالا شوم و نامیمون و نگران کننده آنها، دیر یا زود دامن ملت ایران را خواهند گرفت.

این شرایط حساس هنگامی پیش آمده است که به سبب ورشکستگی و بی اعتباری کامل دولت «تدبیر و امید» گمان می رود که «دولت سیزدهم» در چند ماه آینده در اختیار اصولگرایانی همسو با آرمانهای بیت رهبری و عوامل آنان، قرار خواهد گرفت و جامعه آسیب دیده و بلا زده ایران احتمالا با شرایط اجتماعی سخت تری روبرو خواهد شد.

اگر چه اینک انتظار این است که دولت بایدن آمریکا را دوباره به برجام بازگرداند ولی روشن نیست که بازگشت آمریکا به برجام و مشارکت نزدیکش با اروپا الزاما حاصل مثبتی برای ایران داشته باشد. شاید برخلاف آنچه که تصور می شود، انعطاف دولت بایدن در برابر مسائلی که بتواند به صورت قابل ملاحظه ای فشار تحریم های سال های اخیر را کاهش دهد، به مراتب کمتر از آنچه باشد که امروز تصور می شود.

به احتمال بسیار، احیای دوباره برجام بر پایه توافق پیشین، زمینه ساز شرایطی خواهد بود که اعضای ۵+۱ بتوانند با درج بندهای جدیدی (احتمالا شامل مسائل کلیدی مانند برنامه موشکی و یا سیاست های منطقه ای ایران) به توافقی تازه و دوام پذیر دست یابند.

روشن است چنین شرایطی، حاکمان جمهوری اسلامی را که همواره تاکید کرده اند که در هیچ

### در شرایطی که عربستان در باتلاق جنگ فرسایشی یمن گرفتار شده است؛

**جنگی که پیروزی در آن با توجه به اینکه زندگی مردم آن کشور امروز به بزرگترین فاجعه انسانی در جهان تبدیل شده، معنی و مفهومی ندارد، و نیز در شرایطی که ایران در بدترین شرایط اقتصادی توأم با فقر اجتماعی در تاریخ معاصر کشور، همزمان ناچار به دست و پا زدن در معضلی دیگر ناشی از عواقب مرگبار ویروس کرونا است، آینده و ثبات داخلی هر دو کشور و منافع منطقه ای آنها به دلایل کاملا مختلف، در گرو سرو کله زدن با دولت جدید آمریکا است که هردو با بی اعتمادی نگران عواقب آنند؛ در چنین اوضاعی، کاستن از تنش های موجود میان دو کشور هر دو را در موقعیت بهتری برای پایان بخشیدن به درگیری های بی حاصل با یکدیگر و چانه زنی های پیش رو با آمریکا قرار خواهد داد.**

تاسیسات نفتی عربستان منجر شد، روایتی بودن آن با توجه به عدم کوچکترین واکنش از سوی آمریکا به اثبات رسیده است.

امروز اولویت اول برای عربستان سعودی، پایان بخشیدن به جنگ یمن و سپس پایان دادن به اختلافاتی است که در ۳ سال گذشته باعث ایجاد شکاف در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس (GCC) شده؛ وضعیتی که علاوه بر ایران، ترکیه را نیز در حمایت از قطر وارد یک درگیری فرسایشی دیگری کرده که صرفا به تضعیف موقعیت منطقه ای عربستان انجامیده است. روشن است که حل این دو معضل که ایران می تواند نقش بسیار موثری را در هر دو آنها و به ویژه با اعمال نفوذ بر حوثی ها در جنگ یمن ایفا کند، باعث تقویت موقعیت محمد بن سلمان در ارتباط با مشکلات اقتصادی در داخل و روبرویی های در پیش با دولت بایدن خواهد بود.

### نتیجه

امروز فارغ از سالها تبلیغات مغرضانه و عوامفریبانه برخی رهبران پیشین و یا سکوهای افراطی در جمهوری اسلامی علیه خاندان آل سعود، برای هر تحلیلگر واقع بینی، این واقعیت آشکار شده که تلاش در تضعیف موقعیت سلطنت در عربستان سعودی، به صورتی که منجر به سقوط یا بی ثباتی داخلی در آن کشور شود، عملا در جهت مخالف با منافع دراز مدت

بگشاید.

### ادامه تنش های موجود یا روبرویی با چالش های جدید؟

بی گمان، حذف پرزیدنت ترامپ از صحنه سیاست آمریکا، رهبران اسرائیل و عربستان را با اوضاع و احوال کاملا جدید و نگران کننده ای روبرو خواهد ساخت. همزمان، برای ایران «آمریکا ستیز»، حذف پرزیدنت ترامپ، به بازگشت هماهنگی سیاسی و نظامی آمریکا با متحدین سنتی اش در اروپا و دیگر نقاط جهان خواهد انجامید، و زمینه مانور جمهوری اسلامی در عرصه بین المللی را محدودتر خواهد ساخت.

در چنین شرایط تازه ای، اگر جمهوری اسلامی بخواهد همانند چهار دهه گذشته، از مواضع سختگیرانه خود عقب نشینی نکند، شرایط را برای خود و برای ملت ایران به مراتب تنگ تر و آسیب پذیرتر، حتی از زمان پرزیدنت ترامپ خواهد کرد.

در شرایطی که عربستان در باتلاق جنگ فرسایشی یمن گرفتار شده است؛ جنگی که پیروزی در آن با توجه به اینکه زندگی مردم آن کشور امروز به بزرگترین فاجعه انسانی در جهان تبدیل شده، معنی و مفهومی ندارد، و نیز در شرایطی که ایران در بدترین شرایط اقتصادی توأم با فقر اجتماعی در تاریخ معاصر کشور، همزمان ناچار به دست و پا زدن در معضلی دیگر ناشی از عواقب مرگبار ویروس کرونا است، آینده و ثبات داخلی هر دو کشور و منافع منطقه ای آنها

# موافقان و مخالفات مذاکره ایران و آمریکا چگونه می‌اندیشند؟

رضا علیجانی



به نظر نمی‌رسد مردم ایران هیچگاه تا این حد انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را تعقیب کرده باشند. این انتخابات که با تغییر ریاست جمهوری آمریکا نیز همراه شد یکبار دیگر رابطه ایران و آمریکا را چه در میان مردم و چه در بین فعالان و گرایش‌ها گوناگون سیاسی به شدت مورد بحث قرار داده است. مروری بر مباحث و مواضع مختلف شاید نشانگر این مسئله مهم باشد که گویی هر یک از رویکردها و برخوردها از زاویه دید و نقطه عزمیت و به عبارتی برتر دانستن یک مولفه و یا یک ارزش محوری به کل این ماجرا نگاه می‌کنند.

برای یک طبقه بندی «انتزاعی» می‌توان این زاویه دیدها را به پنج دسته تقسیم کرد. با اذعان به این نکته که در واقعیت «انضمامی» افراد یا گرایش‌ها مختلف می‌توانند حامل ترکیبی از بعضی از این مولفه‌ها باشند.

## ۱. ایده و آرزوی تغییر حکومت و سرنوشتی ج.ا.

کلیپی که سخنان زنی نسبتاً مسن را روایت می‌کند که آرزو داشت ترامپ شر حکومت ایران را از سر مردم کوتاه کند یک نمونه نمادین از این رویکرد است. جدا از بخش‌هایی از مردم تحت فشار و مستاصل ایران بعضی نیروهای سیاسی نیز با طرفداری از تحریم‌ها و فشار حداکثری ترامپ همین باور را دنبال می‌کردند. طبیعی است که شکست ترامپ خوشایند آنها نیست و در همین راستا هر گونه مذاکره و بهبود رابطه بین حکومت ایران و دولت جدید را نیز در جهت تثبیت حکومت ایران می‌بینند. در باره نقش تحریم‌ها بر مردم یا حکومت ایران (مثلاً اینجبا و اینجا و اینجا) و نیز تصور تغییر از بیرون و با اتکا به خارجی‌ها قبلاً بارها و به تفصیل بحث کرده‌ایم (مثلاً اینجبا و اینجا و اینجا). در هر حال به نظر می‌رسد با برکناری دولت ترامپ این صدا حداقل تا اطلاع ثانوی ضعیف‌تر از گذشته به گوش برسد.

## ۲. بهبود زندگی مردم

یکی از شایع‌ترین گفتارها در دوران انتخابات آمریکا در بین بخش‌هایی از مردم کوچه و خیابان ایران این بود که «بایدن یعنی ارزانی؛ ترامپ یعنی گرانی!». علاوه بر این در بین بسیاری از تحصیلکردگان

و دنبال‌کنندگان اخبار سیاسی در داخل و خارج از کشور که شاهد زندگی بسیار دشوار بیش از شش دهک از مردم هستند، این نقطه عزمیت مهم‌ترین انگیزش برای برکناری ترامپ (و کنار رفتن فشار حداکثری که به گمان آنها فشار اصلی‌اش به مردم وارد می‌شود و نه حاکمان)، بود. بالطبع آنها در همین امتداد خواهان مذاکره و سازش و تفاهم بین ایران و آمریکا برای ایجاد گشایش در

کار و اشتغال و درآمد و پایین آمدن قیمت‌ها و کاستن از فشار تورم و ... و خلاصه زندگی‌ای کمی راحت‌تر برای مردم ایران هستند. این رویکرد خیلی به محتوای سیاسی چالش بین ایران و آمریکا و سرنوشت حکومت در ایران و یا آمریکا کاری ندارد و یا حداقل دغدغه اول و اصلی‌اش نیست.

## ۳. مبارزه با امپریالیسم جهانی

هر چند دیگر بحث از امپریالیسم از رونق افتاده است اما آثار باقی مانده از این نوع نگاه به جهان در بعضی از نیروهای سیاسی چپ (غیرمذهبی و مذهبی) همچنان به عنوان نخستین انگیزش عمل می‌کند. واحد تحلیل اینها «جهان» است و پس از آن به منطقه و کشور و ملت خودشان می‌رسند. گویی مبارزه‌ای تاریخی بین حق و باطل و خیر و شر در جریان است آن هم در سطح کلان بین‌المللی که همه مسائل دیگر را باید در ذیل و ظل آن دید. در اینجا یک تلاقی و همسویی بین این نگاه و نگاه غالب بر حکومت ولایی در ایران دیده می‌شود. این تلاقی و انطباق در مواجهه حاملان این دیدگاه در رابطه با سیاست خارجی ج.ا. و مثلاً مداخله‌اش در سوریه و یا در ماجرای ترور قاسم سلیمانی به وضوح قابل رویت بود. این نگاه خواهان شکست ترامپ بود اما اگر برای بهبود وضعیت مردم و یا تخفیف بحران امنیت ملی (یا امنیت حکومت) هم

ک شده تمایلی به مذاکره با شیطان دارند اما در فرایند پیگیری و یا صورت بندی این مذاکره بیشتر برخطاها و گناهان شیطان انگشت می‌گذارند تا حکومت ولایی.

## ۴. اصلاح تدریجی ج.ا. (تنش زدایی خارجی به گمان تاثیر گذاری به نفع اصلاح طلبان داخلی)

بعضی طرفداران اصلاحات تدریجی در ایران این تصور را دارند که اصلاح سیاست خارجی حکومت می‌تواند به نفع جریان اصلاح طلب در داخل کشور تمام شود. این رویکرد شامل دو دسته مهم می‌شود: برخی اصلاح طلبان داخل کشور (که قسمتی از آنها موافق سیاست خارجی ج.ا. هم نیستند) و نیز بعضی از رویکردهایی که نسب از گرایش سوم می‌برند (مبارزه با امپریالیسم)، اما حامی جریان اصلاح طلب داخل کشور و طرفدار اصلاحات تدریجی برای تغییر رفتار حکومت و «تغییر در حکومت» هستند. اینها شبیه رویکرد قبلی ضمن حمایت از مذاکره بین ایران و آمریکا اما بیشتر گناهان و خطاها را به گردن امپریالیسم و متحدین منطقه‌ای آن به خصوص اسرائیل و عربستان می‌دانند و در رادیکالترین موضع شان سعی می‌کنند بازی را مساوی در بیاورند.

## ۵. تحول خواهی با تاکید بر تغییر بنیادی سیاست خارجی ج.ا. (ترکیب «سیاست زندگی» و «سیاست راه‌یابی»)

نقطه عزمیت این رویکرد ترکیبی است از رویکرد

نقطه سیاه و ننگین در قرن بیستم بر تارک بشریت نشان دهند.

همچنین شاید بد نباشد اشاره کنیم که در چند دهه اخیر این دومین باری بود که این صدا(تغییر طلبی از خارج) در بین برخی منتقدان و مخالفان حکومت ایران به خصوص در خارج از کشور به گوش می‌رسید. یک بار در زمان حمله نظامی دولت بوش به عراق و افغانستان بود که حتی بخشی از جنبش دانشجویی کشور از این رفتار حمایت کردند. هر چند بعدا اکثر قریب به اتفاقشان با این موضعشان مخالفت و گذشته خویش را نقد کردند و بار دوم نیز بعد از روی کار آمدن دولت دونالد ترامپ بود.

ناگفته نگذاریم که در این اشتباه محاسبه باید حساب معدودی از افراد و نیروهای سیاسی که می‌خواهند شخصا از این طریق سلطنت از دست رفته شان را پس بگیرند (و کلا اتکاء طلبی به بیگانگان نسل اندر نسل در «دی ان ای» سیاسی شان وجود دارد!) و یا بعضی افراد متوهمی که تصور می‌کنند از این طریق می‌توانند حکومت ایران را تغییر دهند و رویای چلبی شدن در سر می‌پروراند را از بقیه افرادی که در داخل یا خارج دچار اشتباه محاسبه و بی تجربگی سیاسی هستند جدا کرد. همینطور حساب این سیاست ورزان را باید از توده‌های محرومی که از سر خشم و یاس و استیصال دنبال منجی می‌گردند جدا دانست. آنان به قرینه نیروی سنتی که از سر استیصال نامه به جگرمان می‌اندازد تا امام زمان بیاید و از دست مشکلات نجاتش دهد باز با همان روانشناسی رفتاری یعنی یاس و عدم اتکاء به خود و یاری طلبی از ورای خویش از یک دولت یا شخص قدرتمند در خارج انتظار دارند دستی برون آرد و اینان را از ظلم و ستم جلادان حاکم نجات دهد. هر دو اما در یک چیز مشترکند عدم اتکاء به خویش و جستن راهی برای تغییر از طریق خود.

#### نقدی بر رویکرد بهبود طلبی رفاهی

بنا به گفته اکثر کارشناسان اقتصادی داخل و خارج، مشکلات و ابربحران های اقتصادی کشور بیش از تحریم ها برخاسته از ساختار نالایق و و فاسد حاکم است که ریشه این امر هم به نظام ولایی برمی‌گردد که بخش عمده‌ای از قدرت غیرمسئول را تشکیل می‌دهد. بر این اساس این تصور که با بهبود روابط خارجی و تنش زدایی از آن، زندگی مردمان روی خوش خواهد دید تا حد زیادی اغراق آمیز است.

این درست است که رفع تحریم‌ها همیشه و بنا به آمارهای نهادهای اقتصادی بین‌المللی باعث رشد بسیاری از شاخصها در اقتصاد ایران شده و مردم هم به هر حال به صورت سلسله مراتبی و نسبتشان در دوری و نزدیکی به ساختار قدرت سهمی از این خوان می‌برند ولی میزان تاثیر این امر بسیار کمتر از عوامل مهمتری چون فساد ساختاری و بودجه رانتهی است. بنابراین تغییر سیاست خارجی بدون تغییر سیاست داخلی نقش محدودی در زندگی مردمان خواهد داشت. همچنین تجربه دو دهه اخیر بارها نشان داده که تغییر «سیاست» داخلی نیز تاحدی میسر است و این امر بدون تغییر «ساختار» و تحول و بنیادی آن میسر نخواهد بود.

#### نقدی بر رویکرد مبارزه با امپریالیسم

این رویکرد از نوعی عقب ماندگی تاریخی رنج می‌برد و به دوران سپهری شده‌ای تعلق دارد. این نه بدان معناست که نظم جهان عادلانه و یا حتی طبیعی است و یا در جهان سلطه و استیلا و امپراطوری طلبی وجود ندارد بلکه بدین معناست که تحلیلهای و صورت‌بندی

ستیزی و متصل کردن همه مخالفان به دشمن از دست حکومت. ضمن اینکه این فرایند باعث ریزش بخش مهمی از بدنه اجتماعی و به خصوص نیروی سرکوب حکومت نیز می‌شود.

#### نقد رویکرد پنجم (تحول خواهی) بر چهار رویکرد دیگر

##### نقدی بر رویکرد تغییر طلبی از خارج

در گذشته در باره نحوه مناسبات نیروهای منتقد و مخالف با خارج از کشور (مثلا اینجا) و نیز مسئله تحریم ها و نقش آنها در فرایندهای داخلی بارها بحث کرده ایم (مثلا اینجا و اینجا و اینجا).

بدین ترتیب در اینجا شاید بد نباشد صرفا بر یک نکته تاکید کرد که قرینه سازی ایران و آفریقای جنوبی از سوی بعضی طرفداران تحریم و فشار حداکثری از اساس نادرست است. چون:

اولا حکومت آپارتاید بر اثر فشار تحریمها سرنگون نشد و یا در واقع با پذیرش انتخابات آزاد عقب نشینی نکرد. به گفته دکلرک آخرین رئیس جمهور سفید پوست آفریقای جنوبی تحریم های اقتصادی فشار کمی بر حکومت وارد کرد(بیشتر فشار بر خود سیاهان وارد شد).

دوم (بهبود زندگی مردم) و تحول خواهی سیاسی که صدای سومی است در کنار اصلاح طلبی و سرنگونی طلبی. در باره مفهوم تحول خواهی قبلا بارها بحث شده است(مثلا اینجا و اینجا و اینجا).

در این رویکرد اولاً برخورداری از یک زندگی متعارف و رهایی از مصایب کنونی زندگی روزمره «حق» اولیه مردم تلقی میشود. تغییر سیاست خارجی می تواند «یکی از» عوامل موثر بر این وضعیت سراسر بحران باشد. هر چند ریشه اصلی بحرانهای اقتصادی در تحریم های یکجانبه و ظالمانه ترامپ و فشار حداکثری او نیست بلکه به ساختار دیکتاتوری نظام حاکم و فساد ساختاری و رانت خواری و سوء مدیریت داخلی بر میگردد اما نمی توان از نقش تحریم ها بر اقتصاد کشور و زندگی روزمره اکثریت زحمتکش آن نیز غافل بود.

ثانیا این رویکرد برخلاف رویکرد اول (سرنگونی طلبی) فکر نمی‌کند تحریم ها در یک کشور ضدغربی (مثل ایران و کوبا و نروژ و...) به سرنگونی حکومتها منجر شود.

همچنین؛ دیگر این رویکرد سیاسی قدیمی و سپری شده است که بتوان همه امور زندگی روزمره مردم

**مروری بر مواضع مختلف در باره انتخابات آمریکا نشانگر این مسئله مهم است که هر یک از رویکردها از زاویه دید و به عبارتی بر تر دانستن یک مولفه و یا یک ارزش محوری به کل این ماجرا نگاه می کنند. برای یک طبقه بندی «انتزاعی» می توان این زاویه دیدها را به پنج دسته تقسیم کرد. با اذعان به این نکته که در واقعیت «انضمامی» گرایشات مختلف می توانند حامل ترکیبی از بعضی از این مولفه‌ها باشند:**

۱. ایده و آرزوی تغییر حکومت و سرنگونی ج.ا.
۲. بهبود زندگی مردم
۳. مبارزه با امپریالیسم جهانی
۴. اصلاح تدریجی ج.ا (تنش زدایی خارجی به گمان تاثیر گذاری به نفع اصلاح طلبان داخلی)
۵. تحول طلبی با تاکید بر تغییر بنیادی سیاست خارجی ج.ا (ترکیب «سیاست زندگی» و «سیاست رفاهی»)

و همه مطالبات کارگران و معلمان و بازنشستگان و پرستاران و ... و زنان و اتیکها و ... را به سرنگونی و تغییر حکومت گره زد و تصور کرد همه امور زندگی و مطالبات صنفی ومدنی باید تا آن زمان متوقف و موقوف به تغییر حکومت بماند. پیوند زدن «سیاست زندگی» و «سیاست رفاهی» شکل های واقعی تر و جدیدتری از سیاست ورزی را به میان آورده است که از سوی تحول طلبان تبلیغ می‌شود. از این منظر همچنین «رفاه اکثریت مردم نزدیکترین راه به دموکراسی است و نه فقر آنان»؛ به خصوص در ایران. در این باب بحث بسیاری باقی می‌ماند.

از منظر تحول خواهی مذاکره و تنش زدایی در روابط خارجی می تواند هم به مردم در راه «حق حداقلی شان» برای برخورداری از اندکی رفاه یاری برساند و هم می تواند تسهیل گر روند زمانبر دموکراتیزاسیون در ایران باشد، از طریق آزادسازی انرژی طبقه متوسط (و نیز اقشار فقیرتر) که به شدت صرف تهیه مایحتاج زندگی روزمره شان میشود و نیز گرفتن سلاح دشمن

بنابراین آرزواندیشی زیادی است اگر تصور شود مذاکره با آمریکا و با حتی در بالاترین سطح آن تغییر سیاست خارجی باعث تقویت و رشد نیروهای اصلاح طلب در داخل کشور میشود. بگذریم از اینکه روند اصلاح طلبی و خود اصلاحی نظام نیز امتحان دوده ای خویش را پس داده و نیاز به جمع بندی مجدد ندارد.

### تغییر سیاست خارجی از راه فشار افکار عمومی و جامعه مدنی و سیاسی میسر است

نکته پایانی این که تغییر سیاست خارجی حکومت ولایی عمدتاً از طریق فشار افکار عمومی و فشار جامعه مدنی و جنبش اجتماعی میسر است.

در عرصه فعالان سیاسی اما آنها در داخل کشور به شدت تحت فشارند. حداقل کاری که البته همین نیروهای تحت فشار می توانند بکنند این است که سیاست خارجی حکومت را به صراحت نقد کنند. اینک نیروهای سیاسی بسیاری به سکوی تماشایان بازی سیاست در ایران تبعید شده اند. متأسفانه آنها حتی از وظایف تماشگران شان در «هو کردن» مربی تیمی که بد بازی میکند هم خودداری می کنند! حداقل کاری که بعضی فعالان سیاسی و مدنی در ایران می توانند بکنند هو کردن سیاستهای رهبر نظام است. به تعبیر شریعتی «ظلم را اگر مغلوب نمی توان کرد، رسوا می توان کرد».

وضعیت اقتصادی کشور، نارضایتی و خشم مردم و فشارهای داخل و بیرون از سیستم بر سیاست

ایران و آمریکا از سوی بعضی فعالان سیاسی ناشی از بی اطلاعی نیست بلکه آنها تصور می کنند از طریق این نوع همسویی ها با تحلیلهای آقای خامنه ای و جریان ولایی راهی برای نزدیکی و اثرگذاری بر آنها بیابند و تصور اصلاح حکومت از درون را پیش ببرند. تصویری که البته بیشتر به توهم و آرزواندیشی می ماند.

### نقدی بر رویکرد اصلاح تدریجی ج.ا

در مباحث مربوط به تحول خواهی این دیدگاه بارها مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. (مثلاً اینجا و اینجا).

به فراخور موضوع این نوشتار اما می توان بر این نکته تصریح و تاکید کرد که درست است که ارتباط یک کشور با نظام جهانی سیاسی و اقتصادی تا حدی به نرمال سازی رفتارهای آن کشور کمک میکند اما این امر بیشتر حوزه سیاست خارجی را در برمیگیرد تا سیاست داخلی. اگر نظام عقیدتی و ارزشی حاکم بر یک کشور به طور نسبی مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر نباشد تغییر سیاست خارجی و حرکت در چارچوب نهادها و قراردادهای بین المللی الزاماً به تغییر رفتار سیاسی آن حکومت در داخل کشورش منجر نمیشود. نمونه چین مهمترین مثال است. همچنین حکومت رومانی در بلوک شرق نسبت به دیگر کشورهای این بلوک نگاه و رابطه بهتری با جهان غرب داشت اما دیدیم در داخل کشور خویش جزء متصلب ترین

های گذشته که نظام سلطه را متمرکز می دید و یا برای آن به سرکردگی قائل بود؛ یا از اساس نادرست بود و یا حداقل اینک و به خصوص پس از پایان جنگ سرد رنگ باخته است. در این باره پس از فروپاشی بلوک شرق بسیار بحث شده است. بحثهایی که گاه راه به اغراق برده و نظم جهان را طبیعی و برتر دیده است! از این نکته که بگذریم تحلیل جهان وطنانه و تحلیل مبتنی بر دولت - ملت از اساس با یکدیگر متفاوت اند. واحد تحلیل یکی جهان است ( و از آنجا به منطقه و کشور خویش می رسد) و واحد تحلیل دیگری دولت - ملت خویش است و از آنجا به منطقه و جهان می رسد. خروجی یکی مبارزه با نظام سلطه و تقویت جبهه مقاومت در برابر آن است و خروجی دومی «منافع ملی» و شرکت در بهسازی نظم جهانی به اندازه توانایی های ملی و نه بیشتر. اصلاح و تغییر وضع جهان بر دوش همه جهانیان است نه یک کشور و ملت. در باره تفاوت های این دو دیدگاه قبلاً بحث کرده ایم (اینجا).

بر این اساس اینک در مراد و نسبت ایران و آمریکا نیز باید از ملت ویتنام و ژاپن آموخت تا کره شمالی و کوبا. بعضی طرفداران این رویکرد در تبیین نسبت ایران و آمریکا فقط دنبال اتهامات و کیفرخواست آمریکا در پرونده های جهانی و یا پرونده های مرتبط با ایران میگردند و آگاهانه یا ناآگاهانه بر رفتار ج.ا چشم می بندند و یا آن را کوچک می کنند. آنان رفتار چهار دهه ای از اشغال سفارت آمریکا تا کنون از جمله گروگانگیری های مستقیم و غیر مستقیم در ایران و منطقه و تلاش برای حضور سیاسی - نظامی برای ضربه زدن به اسرائیل و آمریکا، را نادیده میگیرند و به برخی برخوردهای تاکتیکی ج.ا برای مذاکره و معامله با آمریکایی ها اشاره می کنند و حرکات همزمان و موازی خلاف آن را لاپوشانی می کنند. استراتژی ثابت را پنهان و بعضی تاکتیکهای مقطعی را عیان می کنند. به عنوان نمونه ویدئوی مصاحبه آقای خامنه ای به عنوان رئیس جمهور دهه شصت با یک خبرنگار غربی در هنگام حضورش در اجلاس عمومی سازمان ملل حاوی همان سخنانی است که وی هم اکنون می زند. او روزی پوشش مخملی بر دست چندی اوباما می بیند و روزی توحش تمدن غرب را در انتخابات آمریکا به رخ می کشد. بدون اینکه نیازی به توجیه و انکار خطاها و گناهان شیطان وجود داشته باشد اما مشکل اصلی از نظر تحول طلبان سیاست ضد غربی (و در واقع ضد تجدد و ضد تمدن) حاکمان ایران مبتنی بر یک نگاه آخرالزمانی برای مبارزه خیر و شر و غلبه خیر بر شر و نیز شیعی گری آنان در منطقه است. نه پوشاندن لباس مبارزه با امپریالیسم بر این نگاه ارتجاعی درست بوده است و نه پوشاندن لباس دفاع از امنیت و تمامیت ارضی و منافع ملی. اینها فریبکاری است. هم مشکل اصلی و هم راه حل واقعی و دائمی، تغییر این سیاست و تبدیل دگرترین ضد دشمن به یک سیاست مبتنی بر منافع ملی و توسعه اقتصادی است. در صورت این تغییر، دول غربی و تندروترین جناح ها در آمریکا و اسرائیل و عربستان نیز نمی توانند کاری از پیش ببرند. نمونه اصلاح روابط ایران و عربستان در دوران هاشمی و خاتمی گوشه هایی مقطعی از این رویکرد را نشان می دهد. نمی توان گرایشات ضدامپریالیستی را پشت مواضع و رفتارهای نادرست جریان تندرو در آمریکا و منطقه پنهان و مشکل اصلی را انکار و یا کوچک کرد. شایان چندان اهمیت نداشته باشد در اینجا اشاره کنیم بیشتر به گردن آمریکا انداختن خطاهای بین

**تغییر سیاست خارجی حکومت ولایی عمدتاً از طریق فشار افکار عمومی و فشار جامعه مدنی و جنبش اجتماعی میسر است. در عرصه فعالان سیاسی اما آنها در داخل کشور به شدت تحت فشارند. حداقل کاری که البته همین نیروهای تحت فشار می توانند بکنند این است که سیاست خارجی حکومت را به صراحت نقد کنند. اینک نیروهای سیاسی بسیاری به سکوی تماشایان بازی سیاست در ایران تبعید شده اند. متأسفانه آنها حتی از وظایف تماشگران شان در «هو کردن» مربی تیمی که بد بازی میکنند هم خودداری میکنند! به تعبیر شریعتی «ظلم را اگر مغلوب نمی توان کرد، رسوا می توان کرد».**

فلاکت بار و ایران برپاده خارجی رهبر ج.ا چاره ای جز مذاکره با دولت جدید آمریکا باقی نگذاشته است. باید بر عدم تعلل، مستقیم، بی قید و شرط و شفاف بودن این مذاکرات پای فشرده. شروع مذاکره با بایدن که قصد بازگشت به برجام را اعلام کرده و زبان قابل تحمل تری دارد آسانتر از ترامپ خواهد بود، اما ادامه آن شاید سخت تر هم باشد. چرا که بایدن قدرت اجماع سازی جهانی و همراه کردن اروپایی ها و نهادهای بین المللی را برخلاف ترامپ داراست. اما هر دو طرف مذاکره از نظرات نادرستشان از برجام درس گرفته اند. ایران خواهان تضمین های عملی برای اجرای توافق آتی است و طرف دیگر هم خواهان بسته و مجموعه تغییرات است و نه تغییر موردی. آنها شاید حاضر باشند ظاهری برد - برد به مذاکرات بدهند اما بسیار بعید است که به بعضی تغییرات تاکتیکی بدون تغییر استراتژی سیاست ج.ا در منطقه و جهان رضایت بدهند. این تغییر البته به نفع ملت ایران هم هست. ملتی که باید پس از سیاست خارجی به معضل اصلی بیندیشد؛ مشکل «سیاست» و «ساختار» داخلی حکومت ولایی ج.ا که ریشه همه مشکلات کشور است.

کشورهایی بود که در برابر مطالبه تغییر توسط مردم خویش در فرایند فروپاشی بلوک شرق مقاومت کرد و برخلاف بسیاری از کشورهای این بلوک که با تفاهم و تعامل با مخالفان به تغییر و تحول حکومت رضایت دادند (مثل لهستان و آلمان شرقی و ...) کار به اعدام چائوشسکو و همسرش رسید.

در مورد «لحظه کنونی» ایران نیز باید گفت ولی فقیه حاکم بر ایران جریان اصلاحی که هیچ حتی دارد جریان اعتدالی را هم از معادلات سیاسی داخلی خود کنار میگذارد. او از خدا هم نمی ترسد و تنها از دو عنصر در هراس است: آمریکا (بحران اقتصادی و جنگ) و مردم عاصی و معترض! ممکن است او مسیرش را از جاده کره شمالی به سمتی مشابه چین هم کج کند. یعنی در خارج امتیاز بدهد اما در داخل فضا را بسته و رقابت بین نیروهای درون حکومت را هم از همین که هست هم محدودتر کند. نحوه برگزاری آخرین انتخابات مجلس با بکارگیری بدون تعارف تیغ نظارت استصوابی به صورت حداکثری به خوبی بیانگر این سیاست است. دورخیز برای یک دولت به اصطلاح جهانی و جوان نیز خبر از همین رویکرد میدهد.

# زمان پایان دادن به دشمنی با آمریکا فرا رسیده است!

مسعود فتاحی



## مقدمه:

پیروزی جو بایدن و شکست ترامپ در انتخابات آمریکا شرایط متفاوتی را ایجاد کرده است. این انتخابات امکان تغییر در سیاست‌های دولت آمریکا را افزایش داده است. اما این تغییرات تا چه و در چه زمینه‌هایی ممکن است، امری است که در لحظه کنونی نمی‌توان پاسخ قطعی به آن داد، فقط می‌توان با توجه به شواهد و باری تجربه، پیش‌بینی‌های محتمل را حدس زد. برخی از اقدامات بایدن، مثل بازگشت به معاهده‌ی اقلیمی پاریس، بازگشت به سازمان بهداشت جهانی، یا برجام و ... جزو مواضع اعلام شده‌ی او هستند. اما در کل می‌توان گفت تغییرات در دولت آینده‌ی آمریکا در این حد نخواهد ماند. هر چند کار دولت آینده هم با توجه به احتمال اکثریت جمهوریخواهان در سنای آمریکا و احتساب میزان رای‌ی که به حساب ترامپ ریخته شده است، چندان هموار نخواهد بود.

و نهادهای مدنی مستقل تبلیغ می‌کند. او همواره با شیفتگی کامل از قدرت فردی سخن گفته، دیکتاتورها را ستوده است. نقض حقوق اقلیت‌ها، تبعیض نژادی و جنسیتی را عادی جلوه داده و زیر پا گذاشتن موازین دموکراسی را تشویق کرده است و طی چهار سال ریاست جمهوری خود، رویارویی جریان‌ها را با افراتی مدافعان حقوق شهروندی، به‌خصوص اقلیت‌ها، رنگین پوستان و مهاجران را تشدید نموده است.

چهار سال پیش، پیروزی غیر مترقبه‌ی دونالد ترامپ در

اکنون سوالات متعددی مطرح است: چه تغییری در سیاست‌های آمریکا در سطح بین‌المللی محتمل است؟ چه حوزه‌هایی را در برمی‌گیرد؟ بخصوص، در رابطه با کشور ما ایران چه اتفاقی ممکن است رخ بدهد؟ آیا بهبود مناسبات حل مشکلات بین دو کشور تا چه حد ممکن است؟ تا چه حد در جمهوری اسلامی آمادگی در این زمینه وجود دارد؟ امید گشایشی هست؟ در خاورمیانه کدام سیاست پیش خواهد رفت؟ در این نوشته سعی بر پرداختن به بخشی از این سوالات است.

## انتخاب بایدن فرصتی برای همه

انتخاب بایدن و شکست ترامپ خبر خوبی نه فقط برای آمریکا، بلکه برای جهانیان بود. ریاست جمهوری ترامپ محصول تعمیق شکاف در جامعه آمریکا بود. اما تأثیرات حضور او منحصر به آمریکا نبود و با توجه به نقش و تأثیر آمریکا در جهان، اهمیتی فراتر از مرزهای آمریکا داشت. مشارکت کم سابقه‌ی مردم در انتخابات ریاست جمهوری و رای هر دو جبهه، نشان‌دهنده‌ی وضعیت بغرنج جامعه آمریکا است. ترامپ با متحد نمودن گرایش دست راستی افراطی و محافظه‌کار، سفید پوستان نژادپرست، مسیحیان متعصب تا طرفداران آزادی سلاح پشت سر خود، توانسته است پایگاه وسیعی برای خود دست و پا کند. او هنوز هم آشکارا علیه مطبوعات، آزادی بیان، حفظ محیط زیست، حقوق بشر

ترامپ انتخابات را باخته است، اما نیرویی که ترامپ را در راس قدرت دولتی قرار داد، هم‌چنان در جست‌وجوی ناجی است. نتیجه‌ی انتخابات نشان می‌دهد که تا چه حد او در ارائه‌ی نقش خود به‌عنوان این «ناجی» موفق بوده است.

انتخاب جو بایدن به عنوان نامزد بخش لیبرال و میانه‌رو حزب دموکرات آمریکا، مرهون حضور فعال جوانان، زنان و مهاجر تبارها، آفریقایی‌تبارها و رنگین پوست‌ها، به ویژه حمایت جریان چپ آمریکا از او در برابر ترامپ بود. هر چند جو بایدن برای بخشی از رای دهندگان خود، به‌خصوص جناح چپ حزب دموکرات، فعالان جامعه مدنی آمریکا که حول برنی سندرز متشکل شده بودند، الزاما کاندیدای مطلوب نبود، اما انتخاب او با توجه به ترکیب نیرویی که برای برکناری ترامپ و حول کمپین او متحد شد، و نیز برنامه‌ای که در کنوانسیون حزب دموکرات آمریکا تصویب شد، انتخاب راهی متفاوت و متمایز در مقابل سیاست‌های ترامپ بود. برای اولین بار یک زن رنگین پوست و هندی تبار، کاملاً هریس، به مقام معاونت رئیس جمهوری آمریکا انتخاب شده است. این امر موفقیت بزرگی برای زنان و هم‌چنین رنگین پوستان این کشور در شکستن تابویی دیگر و سرآغاز دوران جدیدی برای آنان می‌تواند باشد. آمریکایی دیگر، در اردویی که پشت سر بایدن شکل گرفت، در سیاست‌های دولت او تأثیر خود را خواهد

ترامپ انتخابات را باخته است، اما نیرویی که ترامپ را در راس قدرت دولتی قرار داد، هم‌چنان در جست‌وجوی ناجی است. نتیجه‌ی انتخابات نشان می‌دهد که تا چه حد او در ارائه‌ی نقش خود به‌عنوان این «ناجی» موفق بوده است.

انتخاب جو بایدن به عنوان نامزد بخش لیبرال و میانه‌رو حزب دموکرات آمریکا، مرهون حضور فعال جوانان، زنان و مهاجر تبارها، آفریقایی‌تبارها و رنگین پوست‌ها، به ویژه حمایت جریان چپ آمریکا از او در برابر ترامپ بود. هر چند جو بایدن برای بخشی از رای دهندگان خود، به‌خصوص جناح چپ حزب دموکرات، فعالان جامعه مدنی آمریکا که حول برنی سندرز متشکل شده بودند، الزاما کاندیدای مطلوب نبود، اما انتخاب او با توجه به ترکیب نیرویی که برای برکناری ترامپ و حول کمپین او متحد شد، و نیز برنامه‌ای که در کنوانسیون حزب دموکرات آمریکا تصویب شد، انتخاب راهی متفاوت و متمایز در مقابل سیاست‌های ترامپ بود. برای اولین بار یک زن رنگین پوست و هندی تبار، کاملاً هریس، به مقام معاونت رئیس جمهوری آمریکا انتخاب شده است. این امر موفقیت بزرگی برای زنان و هم‌چنین رنگین پوستان این کشور در شکستن تابویی دیگر و سرآغاز دوران جدیدی برای آنان می‌تواند باشد. آمریکایی دیگر، در اردویی که پشت سر بایدن شکل گرفت، در سیاست‌های دولت او تأثیر خود را خواهد

را ویران کرده، چند صد هزار نفر کشته شده و میلیون‌ها تن، آواره کشورهای دیگر گشته‌اند. یمن به میدان جنگ نیابتی تبدیل شده است. جنگی که پایانی بر آن متصور نیست. سابقه‌دارترین کشمکش منطقه، مناقشه بین اسرائیل و فلسطین، هم‌چنان بر سر جای خود است. دولت اسرائیل بی توجه به تمام قرارها و مصوبات سازمان ملل، هم‌چنان به اشغال سرزمین‌های فلسطین، شهرک سازی و الحاق آن‌ها به سرزمین خود مشغول است و فلسطین را به زندانی بزرگ برای تمامی اهالی آن تبدیل کرده است، که در محاصره‌ی شهرک‌ها، سیم‌های خاردار، سربازان مسلح و دیوارهای بتنی به سر می‌برند و حق تردد آزاد در خانه‌ی خود را هم ندارند. تاکنون و قبل از ترامپ، همه دولت‌های آمریکا، حق

برای آمریکا تدارک می‌دیدند، در باتلاق جنگ عراق، افغانستان، زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب ... به گل نشست. رسالت صدور دموکراسی به دنیای اتر، تغییر دلخواه جغرافیای سیاسی خاورمیانه با توسل به قدرت نظامی، به نکت جنگ‌هایی در عراق و افغانستان و قتل و آوارگی صدها هزار نفر منجر شد. خود آمریکا هم هنوز درگیر خود این جنگ‌هاست و به سادگی از عواقب دراز مدت آن‌ها خلاصی نخواهد یافت. عراق بعد از صدام، نه تنها به الگوی بهستی که وعده داده می‌شد تبدیل نگشت، بلکه به جهنمی دیگر برای مردم این کشور در کنار کشورهای بی ثبات منطقه تبدیل شده است. خواب نوکان‌ها برای آمریکای بعد از جنگ سرد، به کابوس مهیبی منتهی گشت که هنوز هم ادامه دارد و ترامپ

داشت. سیاستی که باید دنبال می‌کند و از همین امروز روشن است، چهره‌ی غیر انسانی دوران دولت ترامپ را نخواهد داشت. این امر خود شانس قابل تأکیدی برای جهان و نیز آمریکاست. از همین امروز روشن است که انتخاب بایدن می‌تواند فضای تنفس هر چند محدودی را در بسیاری از عرصه‌ها و مناطق جهان به شمول خاورمیانه ایجاد کرده و امکان جدیدی را برای تغییر سیاست در برابر کشور ما نیز فراهم آورد.

### بازگشت به مولتی‌پولاریسم؟

دوران ریاست جمهوری ترامپ، دوران گسترش هرج و مرج، از هم گسیختگی‌ها در مناسبات بین‌المللی، تقویت ناسیونالیسم و راست افراطی در جهان بود. سیاست‌های ترامپ درست در زمانی که جهان بیش از هر زمان دیگری به همکاری جمعی‌تر برای غلبه بر بحران‌های جهانی نیازمند بود، با بی‌اعتنائی به تمام موازین بین‌المللی، تصمیم‌گیری جمعی در قالب نهادهای بین‌المللی را غیرممکن ساخت.

بی توجهی به سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی، کناره‌گیری از آن‌ها و تعلل در انجام تعهدات در قبال این نهادها، پدیده‌ی منحصر به دوران ترامپ نیست. این امر از طرف روسای جمهور آمریکا، به‌خصوص از حزب جمهوریخواه، بارها اتفاق افتاده است. «آمریکا نخست» ترامپ بیان عریان گرایشی بود که در دستگاه دولتی آمریکا همواره وجود داشته و منافع آمریکا و تصمیمات آن را فراتر از هر مرجع دیگر می‌داند. با همین منطق هم بارها دولت‌های آمریکا بدون جلب نظر سازمان ملل، دست به اقدامات در اقصی نقاط جهان زده‌اند. کودتا راه انداخته و در امور داخلی کشورها دخالت مستقیم کرده‌اند. بعد از جنگ جهانی دوم، هژمونی آمریکا در غرب و قدرت اقتصادی و نظامی آن، به دولت‌های این کشور این امکان را می‌داد که علیرغم قوانین بین‌المللی که خود نیز در تنظیم آن‌ها نقش داشته است، اعمال زور بکنند، چه نظامی، چه اقتصادی و سیاسی. ایجاد پایگاه‌های نظامی در اقصی نقاط و مناطق استراتژیک جهان، اعمال تحریم و تهدید دولت‌های دیگر، همواره جزو سیاست‌های دولت آمریکا بوده و هست. آن چه که در دوران ترامپ رخ داد جدید نبود، اما مهر درک محدود خود او و تمایلات نیروی پشتیبان او را بر پیشانی خود داشت.

آمریکا بعد از فروپاشی بلوک شرق، به عنوان پیروز جنگ سرد با اتحاد شوروی و اقمار آن، خود را تنها ابرقدرت جهان می‌دید. تنها ابرقدرتی که از امکانات لازم برای تعیین مسیر مناسبات جهانی برخوردار است و هیچ قدرت دیگری امکان رقابت با آن را ندارد. اما جهان بعد از جنگ سرد، در هم تنیده‌تر و پیچیده‌تر از آن بود که یک دولت به تنهایی و با اتکاء به قدرت برتر اقتصادی و نظامی، بتواند بدون هماهنگی با قدرت‌های دیگر، حتی هم‌پیمانان نزدیک خود، هر آن چه را که می‌خواهد عملی کند و قدرت‌های در حال رشد و نو را که مثل چین در حال تبدیل شدن به رقیب سرسخت آینده است، نادیده بگیرد. ساختار حقوقی و حقیقی مناسبات بین‌المللی هم مانع چنین ساز و کاری بود. بزرگ‌ترین چالش آمریکا در پیشبرد این نظریه، زمانی بود که نوکان‌ها با تز «هزاره»ی آمریکا بعد از انتخاب جرج دبلیو بوش، وارد کاخ سفید شدند. تصمیم آمریکا برای جنگ در عراق، نه در سازمان ملل به تصویب رسید و نه بخش مهمی از متحدین اروپایی آمریکا بر آن صحنه گذاشتند. دولت‌هایی که هم همراهی کردند، مثل دولت انگلستان و اسپانیا، طولی نکشید که از طرف رای دهنندگان خود تنبیه شدند. «هزاره»ای هم که نوکان‌ها

**ترامپ در واقع صدای کسانی بود که بازنده‌ی جهانی شدن و سیاست‌های نظام اقتصادی تحت رهبری خود آمریکا طی چند دهه‌ی اخیر بودند. اکنون هر چند ترامپ انتخابات را باخته‌است، اما نیروی که ترامپ را در راس قدرت دولتی قرار داد، هم‌چنان در جست‌وجوی ناجی است. نتیجه‌ی انتخابات نشان می‌دهد که تا چه حد او در ارائه‌ی نقش خود به‌عنوان این «ناجی» موفق بوده‌است.**

تشکیل دو دولت در کنار هم را به رسمیت شناخته بودند، اما ترامپ این حق فلسطینی‌ها را نیز زیر پا گذاشت. با انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم و ارائه‌ی طرحی که الحاق کرانه‌ی غربی رود اردن به اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد، عملاً همه آرزوهای دولت دست راستی اسرائیل را به طرح آمریکا تبدیل کرد. دولت ترامپ هم‌چنین، همه کمک‌های محدودی را که برای کمک به آوارگان اسرائیلی و برخی کمک‌های ضروری در مناطق فلسطینی در نظر گرفته شده بود، قطع کرده است.

آن‌چه در خاورمیانه در انتظار دولت بایدن است، چیزی جز جنگ و تنش نیست. فشار ترامپ به شیخ نشین‌های حاشیه‌ی خلیج و دشمنی کور با ایران به دلیل سیاست‌های ماجراجویانه‌ی جمهوری اسلامی، این کشورها را به سوی نزدیکی با اسرائیل سوق داده است، اما این نزدیکی‌ها، الزاماً صلح در منطقه را تقویت نکرده است. خاورمیانه هنوز مثل یک بشکه باروت مترصد انفجار است. مثل انفجاری که بیروت را ویران کرد و ممکن است در هر گوشه‌ی از این منطقه زبانه بکشد. صلح در سوریه، بازگشت آرامش به لبنان، تثبیت دولت مورد اعتماد مردم در عراق و پایان دادن به جنگ در یمن، نیازمند تصمیمات جدی در سطح بین‌المللی و دخالت قاطعانه سازمان ملل برای اعاده صلح و امنیت در منطقه است. دولت آمریکا در ایجاد چنین امکانی با توجه به نفوذ خود در منطقه، می‌تواند نقش زیادی ایفا کند.

### فرصتی برای ایران

انتخاب بایدن با توجه به رویکردی که او در برخورد به اختلافات آمریکا و ایران دارد، می‌تواند فرصتی دیگر برای ایران برای برداشتن گام‌هایی در جهت حل مشکلات بین دو کشور باشد. فرصتی که در دوران اوباما از دست رفت و به رابطه‌ی پر تنش دوران ترامپ منتهی گشت. بایدن در دولت اوباما، جزو با تجربه‌ترین چهره‌ها در سیاست خارجی آمریکا و از پشتیبانان مذاکره با ایران بود. آن چه از وعده‌ها و برنامه‌ی اعلام شده‌ی او روشن است، برای ادامه‌ی این روند آمادگی لازم را دارد. امکان بازگشت به برجام و شروع گفت‌وگوها از همان جا که قطع شده است، می‌تواند فراهم بشود.

با تمام همگونی‌هایی که در بسیاری عرصه‌ها با اسلاف خود در بین نوکان‌ها دارد، بخشی از تاوان آن‌ها بود. با انتخاب بایدن، بار دیگر بازگشت آمریکا به پیمان‌های بین‌المللی ممکن شده‌است. امکان تصمیم‌گیری همه جانبه، کارائی سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی در مقابله با بحران‌ها و خطراتی که بشریت را تهدید می‌کنند، با توجه به وزن آمریکا در چنین تصمیماتی، بیشتر شده است. حفظ محیط زیست، همه جانبه‌گرایی با تمام تفرعنی که بر سیاست در واشنگتن حاکم است، شانس برای عملی شدن یافته است. انزواگرایی و انکار واقعیت‌ها در سیاست جهانی تضعیف شده و امکان اقدام جمعی بیشتر شده است. گفت و گو‌ها برای جلوگیری از گرمایش بیشتر زمین یا مقابله با اپیدمی کووید ۱۹ که هنوز قربانیان زیادی در اقصی نقاط جهان می‌گیرد، می‌تواند به نتیجه برسد و تلاش برای ایجاد امنیت و سلامت عمومی در مجامع بین‌المللی گوش شنوایی پیدا کند.

### خاورمیانه در التهاب ...

خاورمیانه یکی از ملت‌بهرترین مناطق جهان است و آمریکا در این منطقه حضور نظامی مستقیم دارد. در سوریه، عراق و افغانستان، مستقیماً درگیر مناقشاتی است که سال‌هاست ادامه دارد. در کشورهای حاشیه خلیج فارس پایگاه نظامی و در آب‌های آن، ناوهای هواپیمابر مستقر کرده‌است. علاوه بر این متحد استراتژیک اسرائیل است و رابطه‌ی نزدیکی با همه کشورهای عربی دارد.

تولید بخش مهمی از انرژی فسیلی جهان، در این منطقه صورت می‌گیرد. صدور آزاد نفت و گاز و دیگر مواد خام این منطقه، نقش بارزی در اقتصاد جهانی دارد. جدا از آن، یکی از ثروتمندترین بازارها برای فروش محصولات کشورهای صنعتی از اسلحه تا یخچال و لوازم آرایش است. در عین حال، مرکز دامنه‌دارترین تنش‌ها و التهابات نیز هست. هم‌اکنون در سوریه و یمن، جنگ در جریان است. در لبنان بحران داخلی حاکم است. در عراق دولت امکان کنترل نیروهای شبه نظامی را ندارد. از بهار عربی که قرار بود فضای جدیدی را در منطقه ایجاد کند، جز تونس، چیزی در کشورهای دیگر باقی نمانده‌است. در مصر دوباره ارتش قدرت را قبضه کرده است. در سوریه حدود یک دهه جنگ داخلی تمام کشور

از چهار دهه، هنوز در جمهوری اسلامی نشانه‌ای از چنین عقب‌نشینی‌هایی دیده نمی‌شود، حتی یک کلمه از عذرخواهی از این یا آن اقدام در سخنان هیچ کدام از دولتمردان جمهوری اسلامی نیست، برعکس حتی در اپوزیسیون هم روحیه‌ی جبران آن چه که رخ داده است، قابل رویت نیست. هنوز کم نیستند کسانی که از زاویه ایدئولوژیک و نه دیپلماتیک و با اتکاء به قواعد بین المللی، به رابطه با آمریکا نگاه می‌کنند.

باید توجه داشت که وظیفه ما نه اصلاح آمریکا یا سیاست‌های آن است. همدلی با ستم‌دیدگان و مقابله با زورگویان بسیار متفاوت از آن است که ملتی در ذلت تحريم و تحقیر دیگران گرفتار شود. از این روی نیز، برخلاف تصور برخی هموطنان، نه سیاست فشار حداکثری ترامپ می‌توانست فرجی برای طرفداران تحريم جمهوری اسلامی ایران به ارمغان آورد و نه بازگشت بایدين از این سیاست‌ها، قادر است به خودی خود موجب تحولي شود. بلکه آن چه مهم است، برداشتن فشار مضاعف تحريم و تهدید، باز شدن فضای تنفس برای جامعه و افزایش امکان تلاش برای تحول از درون جامعه است. تحريم‌ها و تهدیدها نه تنها کمکی به گذر از شرایط کنونی نمی‌کنند، بلکه بهانه‌ای برای بستن بیشتر فضای تنفس جامعه و تشدید سرکوب جامعه مدنی هستند.

#### در پایان

کشور ما باید انتخاب بایدين را به عنوان یک امکان جدید برای خلاصی از تحريم و تهدید و جنگ بدانند و از هر امکانی برای خلاصی از وضعیت کنونی بهره گیرند. اما در وضعیت کنونی، امید چندانی به تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نمی‌توان بست.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر دشمن محوری و رقابت با بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی جهان بنا شده است. تا زمانی که این سیاست از بنیان تغییر نکند، امکان تغییر جدید در مناسبات با آمریکا و به تبع آن با دیگر کشورها مشکل خواهد بود. هم چنین، نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا بسیار فراتر از آن است که ایران بتواند در رقابت با آن، مناسبات خود با دیگر کشورها را تنظیم کند. باید توجه داشت که می‌توان مخالف آمریکا و سیاست‌های آن در منطقه و جهان بود، اما در عین حال می‌توان مناسبات رسمی و عادی مثل هر کشور دیگر با آمریکا هم داشت. از امکاناتی که چنین رابطه‌ای در اختیار هر کشور قرار می‌دهد، بهره برد. امروز دیگر هیچ کشوری در جهان قادر نیست، در انزوا و بدون ارتباط با جهان و به ویژه قدرتمندترین اقتصادهای جهان، به نیازهای رشد پایدار اقتصادی و سیاسی خود پاسخ دهد.

ادامه‌ی سیاست خارجی دشمن محور جمهوری اسلامی، کشور ما را تا این جا نیز دچار خسران‌های جبران ناپذیر زیادی کرده‌است. وقت آن است که به این سیاست پایان داده شود. کشور ما باید بتواند با اتکا به نیروی انسانی توانای خود و امکانات رشدی که دارد، جایگاه شایسته‌ی خود را در جهان پیدا کند. چهل و دو سال حکومت جمهوری اسلامی، ما را از این هدف هر روز دورتر کرده‌است. زمان آن است که فرصت به دست آمده از دست نرود.

سران جمهوری اسلامی باید بدانند که این کشور با و یا بدون آن‌ها این روزهای پر مشقت را پشت سر خواهد گذاشت. پس بیش از این سد راه گشودن راه نجات کشور از تحريم و تهدید و جنگ نشوند. راه مشارکت مردم در تعیین سرنوشت کشور را هموار کنند و قبل از آن که دیر شود به اراده و خواست مردم گردن نهند.

سیاست درست و منطقی با منافع ملی کشور در لحظه کنونی، می‌تواند عواقب زاینباری برای آینده کشور داشته باشد.

مشکل رابطه با آمریکا بیشتر در خود جمهوری اسلامی است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی یک سیاست ایدئولوژی محور است. منافع ملی یا حتی مسائل اقتصادی و سیاسی کشور در تنظیم آن نقش کم‌رنگی دارند. در ساختار پر تناقض درونی جمهوری اسلامی، هم نیروهای میانه‌رو و واقع بین وزن و اعتبار محدودی دارند. برعکس، کانون اصلی قدرت در جهتی حرکت می‌کند که بر انزواگرایی تاکید دارد. تلاش دولت‌های اروپائی برای انتگراسیون تدریجی جمهوری اسلامی در مناسبات بین‌المللی از طریق «دیالوگ انتقادی» و یا تقویت روابط اقتصادی، طی چهار دهه‌ی گذشته موفقیت چندانی نداشته‌است. از این رو نیز، راه حل برای لغو تحريم‌های بین‌المللی قبل از همه در خود تهران و رویکردهای سیاسی آن باید جست و جو شود. به تحريم‌ها هم مثل جنگ با عراق، تا زمانی که مردم تحمل کنند، هم چون «نعمت» نگاه می‌شود. با همین نگاه هم، فرصتی که بعد از برجام پیش آمده بود، از دست رفت. از ادامه‌ی مذاکرات امتناع شد. برجام بسیار پیش از آن که ترامپ از آن خارج شود، در خود ایران

مسائلی که دولت آمریکا در رابطه با جمهوری اسلامی دارد، روشن است. علاوه بر برنامه اتمی، برنامه موشکی، سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی و رابطه با اسرائیل، جزو این موضوعات هستند. اما آن چه که حل مشکلات بین دو کشور و نشستن بر سر میز مذاکره را دشوارتر می‌کند، رابطه خصمانه‌ای است که طی چهار دهه‌ی گذشته، به یک هویت برای حکومت جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

از اشغال سفارت آمریکا تاکنون، جمهوری اسلامی همواره سالگرد این اقدام مغایر با همه موازین بین‌المللی را جشن می‌گیرد، راهپیمائی حکومتی سازمان داده می‌شود، در تجمعات حکومتی از جمله نماز جمعه‌ها، مرگ بر آمریکا و اسرائیل ورد زبان سخنگویان حکومتی است. دشمنی با آمریکا و اسرائیل، همواره یکی از عناصر اصلی تبلیغات حکومتی در طول حیات جمهوری اسلامی بوده‌است. از طرف دیگر، دولت آمریکا نیز هر سال به بهانه ای، دیوار تحريم‌ها و تهدیدها علیه ایران را بلندتر می‌کند. به جرات می‌توان گفت تحريم‌های کنونی آمریکا علیه کشور ما، بالاترین حد فشار اقتصادی و سیاسی به یک ملت است که بار اصلی آن برخلاف تصور آمریکا و حامیان چنین تحريم‌هایی، بر زندگی و گذران روزهی مردم ایران سنگینی می‌کند، تا بر

### «آمریکا نخست» ترامپ بیان عربان گرایشی بود که در دستگاه دولتی

آمریکا همواره وجود داشته و منافع آمریکا و تصمیمات آن را فراتر از هر مرجع دیگر می‌داند. با همین منطق هم بارها دولت‌های آمریکا بدون جلب نظر سازمان ملل، دست به اقدامات در اقصی نقاط جهان زده‌اند. کودتا راه انداخته و در امور داخلی کشورها دخالت مستقیم کرده‌اند.

زمین‌گیر شده بود.

رابطه‌ی تنش‌آلود با کشورهای عربی و دشمنی با اسرائیل هم، در جهت گسست بیشتر با آمریکا و غرب عمل می‌کنند. تشکیل نیروهای شبه‌نظامی در مناطق بحرانی منطقه از لبنان، سوریه تا عراق، دخالت در جنگ نیابتی یمن و غیره، همه در خدمت ادامه‌ی وضعیت فعلی هستند. برعکس، اعتماد متقابل میان جمهوری اسلامی و همسایگان به سوی خصومت بیشتر می‌رود. طی سال‌های اخیر سیاست‌های جمهوری اسلامی نقش زیادی در تغییر توازن نیروها در منطقه و از جمله در اسرائیل داشته‌است. حضور مستمر جناح راست اسرائیل در قدرت، با مستمسک «خطر ایران» و تغییر استراتژی اعراب منطقه در نزدیکی به اسرائیل، نشانه‌ی بارز آن است.

در دنیای سیاست الزامی نیست که کشورها حتما به هم اعتماد کنند، اما در عین بی‌اعتمادی نیز حدی از رابطه را باید داشته باشند، تا مناسبات خود را تنظیم کنند. از این نقطه نظر نیز، جامعه بین‌المللی قواعد و قوانینی را برای تنظیم مناسبات کشورها با هر دولت یا نظامی که بر آن‌ها حکومت می‌کند، تنظیم کرده است. در مناسبات بین کشورها، سفارت هر کشور در خاک دیگری جزئی از خاک آن کشور محسوب می‌شود و حمله به سفارت یک کشور، به‌مثابه حمله به آن است. از این رو نیز، اشغال سفارت آمریکا و یا حمله‌ی سازماندهی شده به سفارت کشورهای دیگر از جمله انگلیس و عربستان، نقض آشکار قوانین بین‌المللی بوده‌است. بازگشت به نقطه‌ی صفر در این موارد، بدون عقب‌نشینی اساسی و جبران تعرض غیر قابل توجیهی که شده‌است، آسان نخواهد بود. اما بعد

حکومتگران که خود نیز باری بزرگ بر دوش مردم‌اند. تردیدی نیست که تنظیم رابطه با آمریکا کلید حل بسیاری از مشکلات امروز کشور ماست. اگر در کشور ما اراده‌ای برای حل این مشکل وجود داشته‌باشد، الان وقت آن است که به روند خصومت با دولت آمریکا پایان داده‌شود و اقتصاد کشور بیش از این زیر بار این دشمنی کور، دچار خسران نشود. روشن است که حل مشکلات بین دو دولت نیازمند زمان خواهد بود و حتی اگر اراده‌ای برای مذاکره وجود داشته‌باشد، به معنی آن نیست که الزاما مذاکرات سریع به نتیجه می‌رسد. مهم این است که چنین گامی برداشته شود. همان‌طور که آغاز گفت و گوها در دور گذشته که به برجام انجامید نیز، بعد از دوسال به نتیجه رسید. در این زمینه، آغاز مذاکرات می‌تواند حداقل از شدت و حدت درگیری‌های لفظی کم کند. راه حلی برای لغو تحريم‌ها جست‌و جو شود و به تدریج مسائل دیگر به موضوع بحث و توافق تبدیل شود.

باید توجه کنیم که محاصره‌ی اقتصادی کشور ما نمونه‌ی آشکار یک جنگ اقتصادی فراگیر علیه یک کشور و ملت است. این جنگ اقتصادی کمرشکن تر از آن است که مدت‌ها هم‌چنان ادامه پیدا کند. از آن گذشته هر لحظه می‌تواند با هر اتفاق کوچکی در برخورد نیروهای دو طرف در منطقه، به یک درگیری نظامی نیز منجر شود. رد هرگونه مذاکره‌ای از سوی رهبری جمهوری اسلامی در شرایط کنونی، خطرناک‌ترین سیاستی است که می‌شود اتخاذ کرد. تن‌ندادن به میانجی‌گری‌های متعدد از جمله از طرف دول اروپائی در سال‌های اخیر، خطر ادامه وضعیت فعلی و انزوای بین‌المللی بیشتر را جدی‌تر کرده‌است. تعلل در انتخاب



# آمریکاستیزی در جمهوری اسلامی، سیاستی اعتقادی - منفعتی است!

بهباد کریمی



به سؤال دو ماهنامه "میهن" درباره "ایران و جهان پس از انتخابات آمریکا" از دو منظر باید پرداخت؛ یکی از جایگاه شهروند جهانی پیرامون رفتارهای پسا انتخابات دولت آمریکا و دیگری مناسبات جمهوری اسلامی با آن از موضع ایرانی. در نوشته حاضر درنگ من تماماً بر دومی است. در مورد اولی خواننده علاقمند را به نوشته‌ای ارجاع می‌دهم که ۲۶ آبان ماه گذشته به قلم نگارنده با عنوان "جهانی شدن، منشاء تحولات در آمریکا!" مندرج تارنمای "اخبار روز" شد.

## موضوع این مناسبات چیزی فراتر از گره سیاسی است!

تنش چهل ساله میان جمهوری اسلامی و آمریکا ایجاب می‌کند تا درنگ در رابطه با نوع مناسبات آنان، و در معنی درست بر سر نبود رابطه عادی بین این دو، و باز دقیق‌تر در ماهیت ماندگاری تخاصم میان آنان، بر چپستی درونی موضوع صورت گیرد. لازم است سؤال "مناسبات آمریکا با جمهوری اسلامی" را در وارونگی آن خواند و بفرنجی مسئله را در این جست که چرا حکومت طی همه عمر خود منجمد در ستیز دایمی با آمریکا است؟ مگر استقلال سیاسی معنی تشنج دایمی با آمریکا را می‌دهد و آنهم در این دنیای جهانی شده که استقلال بار دیگری دارد؟ مثلاً ویتنام دارای مناسبات سیاسی و اقتصادی با آمریکا حکومتی است غیرمستقل، جمهوری اسلامی اما صاحب مدال انحصاری شوالیه‌گری استقلال!؟

طی چهار دهه و اندی که پشت سر داریم آمریکا تناوب قدرت و تغییر رفتارهای دولتی در هر چهار یا حداکثر هشت سال را داشته که بنا به فاکت‌های ملموس، شامل رویکرد نسبت به جمهوری اسلامی هم شده است. ناشی از همین چرخش‌ها، هم مقاطعی وجود داشته که واشنگتن سیاست خصمانه علیه "بیت" را پیش برده و هم برهه‌های متعددی شکل گرفته که آکنده از فرصت‌هایی جهت حصول توافق بین دو کشور بود. در "ام القراء" ما اما چپ؟ عملکرد صلبیت، افتخار به "ثبات قدم" و شعار "یکی از یکی بدتر" در مورد رهبری آمریکا راهنمای عمل آقایان، و نتیجه اینها فرصت سوزی‌های مکرر در مکرر.

حتی اگر با حاشای همه واقعات تاریخی از سوی جمهوری اسلامی مواجه شویم و آمریکا را بخاطر پرونده واقعا سیاهی هم که در کلیت هفتاد سال گذشته در جای جای جهان داشته طی این چهل سال پای ثابت توطئه برای براندازی حکومت اسلامی فرض کنیم که می‌دانیم چنین نیست، این حکومت باز باید توضیح دهد چرا حتی یک ابتکار به نیت تغییر فضا در کارنامه خود ندارد؟ اینکه

آمریکا همیشه "شیطان" بوده ولی جمهوری اسلامی همواره قربانی، برای هیچکس جز خودشان پذیرفتنی نیست.

موضوع اینست که بر ایران حکومتی حکم می‌راند با شناسنامه آمریکا ستیز و دارای تمعد ویژه برای آنکه در میان پایگاه درون کشوری و پیروان منطقه‌اش در ضد آمریکایی بودن چهره کند و جا بیفتد. دشمنی با آمریکا در جمهوری اسلامی فقط به سیاست محدود نیست بلکه خصلت ایدئولوژیک دارد و نیز کاسبکاری از آن. تپی از پراگماتیسم هم نیست و گهگاه "ترمش قهرمانانه" سرش می‌شود اما بنا به تجربه فقط بر اثر فشار و از سر اضطرار بمنظور دفع موقتی خطر و تکرار دیگر بار "دشمن محوری". در کله آن خبری از عقل متعارف موثر نبوده و نیست و ستیز با کلیت آمریکا در سیاست گذاری‌های کلان، تصمیمی است ثابت در انحصار ولی فقیه‌یی که از ۳۲ سال پیش "ولایت" بر "امت" دارد!

## مورری بر فرصت‌ها و تهدیدها در تاریخ مناسبات طرفین!

تاریخ در رابطه با سیاست‌های آمریکا برای جمهوری اسلامی چیزی شده منجمد جاودانه! رهبری آن از آمریکا یک هیولاش در ذهن دارد و هیچوقت نخواسته است واشنگتن را همانی ببیند که به سیاست

روزش شناساست. آخرین بازتاب این نیز در فرمایش جناب خامنه‌ای که در رابطه با انتخابات حساس اخیر آمریکا به صراحت گفت: ترامپ و بایدن برای ما یک چیزند! این را نمی‌توان و نباید به ژست سیاسی صرف فروکاهید، بلکه انگاره‌ای "اصولی" است که در رفتار عملی انعکاس دارد!

- در دو سال نخست بعد انقلاب در شرایطی که کارتر به تحول سیاسی بنیادی در ایران تن داده بود و می‌خواست با حکومت اسلامی همچون حلقه مهمی از "کمر بند سبز" علیه شوروی رابطه متعارف داشته باشد، از این حکومت واکنش اشغال سفارت، گروگانگیری دیپلمات‌ها و "مرگ بر آمریکا"ی روزانه پاسخ گرفت. این در حالی بود که آمریکا پذیرفته بود ایران دیگر باز گشتنی به برج بانی سابق در منطقه نیست و از کشور زیر سیطره پهلولی که همزمان پایگاه سیاسی استراتژیک و بازار چرب برای آمریکا بود حداکثر بتوان دومی را آنهم نه در مختصات دیروزین بازسازی کرد. هر اقدام خصمانه هم که کارتر به آن توسل جست، اساساً یا جنبه دفاعی برای مهار خمینی داشت و یا نوعی جواب به تحریکات رژیم او بود. جمهوری اسلامی کمک فراموش ناشدنی کرد تاریخان جای کارتر بنشیند!

- با اینهمه، این یکی پزیدنت هم که نمادی از سرسختی آمریکا بود، پای استراتژیی تخاصم مستمر

نزفت. در دوره وی اگر جنایت موشک زدن به هوایمی مسافری ایر باس ۳۰۰ در آسمان خلیج فارس رخ داد، معامله تسلیحاتی "ایران گیت" به عاملیت مک فالرین هم انجام گرفت! ریگان دنبال سیاست "رژیم چنچ" نبود و طی دوره ریاستش که به هشت سال جنگ ایران - عراق گذشت، حداکثر مشی کیسنجری فرسایش همزمان دو طرف جنگ را پیش برد. جایگزین وی بوش نیز نه تنها از اتخاذ سیاست تند علیه جمهوری اسلامی خودداری کرد که با عمل به روال قبلی حتی در جریان جنگ اول آمریکا علیه عراق بر سر ماجرای کویت، تاکتیک هماهنگی غیر رسمی با جمهوری اسلامی را برگزید.

- البته در بازه زمانی دهساله نخست قطع رابطه دو کشور پس از انقلاب، که در آن فریاد "مرگ بر آمریکا" و آمریکا ستیزی هرگز فروکش نکرد، رشته تحریم‌هایی از سوی دولت‌های آمریکا اعمال شدند که آنها را طبعاً باید خصومت متقابل با جمهوری اسلامی تعبیر کرد. اما غیر واقعی است هرگاه که این تحریم‌ها را در کادر نقشه براندازی یا زمینه‌چینی برای راه انداختن جنگ ارزیابی کرد. آن تحریم‌ها با تمام ظالمانه بودنشان در اغلب موارد قابلیت رفع و مورد معامله قرار گرفتن جهت توافق را داشتند هرگاه در جمهوری اسلامی اراده و انگیزه برای رسیدن به چنین چیزهایی بروز می‌یافت.

- در هشت ساله بیل کلینتون مقطعی بود که آمریکا خیز برداشت تا در غیاب عامل شوروی از معادلات قدرت در جهان، تنش‌های خاورمیانه را با برخورداری از ابتکار عمل انحصاری مهار کند و موقعیت تضمین شده‌ای جهت منافع خود فراهم آورد. عادی کردن مناسبات با جمهوری اسلامی هم در این نقشه می‌گنجد که فرصت مناسبی برای رسیدن طرفین به تفاهم بود. ولایت اما با دست زدن به ماجراجویی‌ها و از جمله با برخاستن به مقابله علیه طرح صلح اسلو مبنی بر دو کشور - دو دولت اسرائیل و فلسطین، متمرکز شدن بر پروژه پنهانی هسته‌ای، سرعت بخشیدن به صدور انقلاب در منطقه، انفجار مرکز یهودیان در آرژانتین و انجام "ترور در میکونوس" و مشابه‌های آن، تماماً ضد فرصت عمل کرد و چهره‌ای تنش‌آفرین‌تر از خود در منطقه و جهان عرضه داشت. - در همین دوره حاوی فرصت و فرجه، انزوای این

رژیم شناسا به آمریکا ستیزی، در نابود باد اسرائیل و تحریک شیوخ عرب به جایی رسید که ناگزیر شد موقتا فتیله تحریکات در منطقه را پائین کشد تا از دامنه وضع انفجاری بکاهد و حدت بحران را تخفیف دهد. اما این نیز بس دیر هنگام، در شکل مذاکرات طولانی و فرساینده با اروپا به قصد دور زدن آمریکا که آخرش به دیوار نارضایتی شدید واشنگتن خورد و متوقف ماند. آینده به وضوح نشان داد که این تعدیل در موضع، نه به معنی چرخش برای رسیدن به سیاستی عقلایی، که خرید فرصت از طریق ایجاد شکاف میان اروپا و آمریکا بوده است.

- با آمدن جرج بوش که او نیز پرزیدنت شدن را قسماً مدیون جمهوری اسلامی بود، طرف حساب اینبار نئونکان‌ها شدند! آنهم زمانی که بنیادگرایی سلفی با زدن برج‌های دوقلو در نیویورک، رانندگان نشسته پشت فرمان ماشین جنگی آمریکا را به نهایت تحریک رسانده بودند. نفوکان‌ها تا طالبان را ساقط کردند دست اندرکار تدارک حمله به عراق شدند و بعد سرتگونی صدام، تمرکز تبلیغاتی خود را بر خطر محور دیگر "شرارت" یعنی جمهوری اسلامی قرار دادند. تحریم‌های بیشتر در دستور آمریکا و اروپا قرار گرفت و خاتمی بمنظور خنثی کردن برانگیختگی غرب از افشای برنامه‌های اتمی تا آن زمان مخفی، ماموریت یافت اجباراً به اعتراف راز هسته‌ای رژیم برآید. او وجود تاسیسات اتمی را صلح‌آمیز جلوه داد و از تصمیم حکومت در محدود کردن دامنه برنامه اتمی سخن گفت که کمتر کسی باورش شد.

- بعد صدام و رهایی نیروی سنگین شیعه در عراق از زیر فشارهای او، جمهوری اسلامی فرصتی طلایی برای نفوذ و حضور در این کشور یافت تا بتواند با تامین عمق استراتژیک حاصله از آن در این کشور، رویای هلال شیعی ولایی خود را در آستانه برآورده شدن ببیند. بدینسان آمریکا ستیزی جمهوری اسلامی همراه با پرونده اتمی‌اش که اکنون دیگر غرق هیاهوی بالا رفتن آتش به اختیارها از دیوار سفارت عربستان در تهران و نیز "انقدر قطعنامه صادر کنند که قطعنامه‌دان‌شان پاره شود" (احمدی نژاد) شده بود با به تحریک کشاندن اسرائیل و کشورهای عربی منطقه گره خورد. چنین بود که تحمل ناپذیری رفتارهای جمهوری اسلامی، نه فقط مسئله آمریکا که نقل

مجلس همه اروپا و کل منطقه شد. - اوپاما کار خود را به هدف توافق با جمهوری اسلامی کلید زد و در آغاز دو نامه به زبان خوش با مضمون دعوت به مذاکره در جیب خامنه‌ای گذاشت. پاسخ به او اما "دست چدنی زیر دستکش مخملی" بود! بعد این، مشی همزمان تحریم‌ها و اجماع جهانی علیه ایران هسته‌ای به اجراء درآمد تا جمهوری اسلامی طی چند سال وادار به عقب نشینی شده و حاضر به نشستن پشت میز مذاکره شود. فشار نتیجه داد و گفتگو ابتدا مخفیانه در عمان و سپس علنی در کادر ۱+۵ به جریان افتاد. استراتژی اوپاما روندی گام به گام بود: اول کنترل برنامه اتمی جمهوری اسلامی که نه فقط حمایت اروپا بلکه تایید روسیه و چین را هم داشت و در ادامه، مهار برنامه‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی که البته اسرائیل و عربستان، به عکس بر تقدم این یکی پای می‌فشردند و به همین دلیل هم از دست اوپاما عصبانی بودند.

- در طرف ایران نیز فاز نخست برنامه اوپاما با مشی "رهبری" نظام همپوشانی داشت که در مباحث درون حکومتی سر اینکه از میان دو رویکرد کلان، یکی برنامه هسته‌ای و دیگری پافشاری بر موضع "ایستادگی در برابر آمریکا" و سیاست منطقه‌ای ترجیح و اولویت با کدامیک آنهاست، "اقا" بر دومی تاکید کرد و چنین تعیین خط فرمود که: اگر قرار بر امتیاز دهی است، فقط حول برنامه هسته‌ای و نه سر سیاست محو اسرائیل و مقابله با آمریکا. در تثبیت همین سیاست هم بود که فتوا به حرام بودن سلاح هسته‌ای داد تا همه را پیام دهد که خط قرمز چیست!

- برجام شکل گرفت اما برای آمریکا چونان ایستگاهی در مسیر رسیدن به برجام‌های بعدی، برای جمهوری اسلامی ولی تنها همین محدودیت اتم در ازاء رفع تحریم‌ها، برنامه‌های سه دهه‌ای حکومت در تقابل با آمریکا و متحدین استراتژیکی منطقه‌ای آن کماکان ادامه یافت و تا دولتی‌ها وعده پنهانی خود در سوئیس به جان کری مبنی بر برجام‌های بعدی را رو نمودند، خامنه‌ای به تندی علیه هرگونه دم زدن از برجام دو و سه تشر زد و سپاه هم موشک مرگ بر اسرائیل با رسم الخط عبری هو! کرد!

- ترامپ هم آمدنش را قسماً مدیون رفتارهای پسا برجامی جمهوری اسلامی شد؛ همانگونه که دو بوش پدر و پسر، و بدانگونه که راستگرایان افراطی تل آویو موفقیت‌شان در سیاست‌های ضد فلسطینی را مرهون آن و سعودی‌ها نیز طرح‌های جاه طلبانه خویش را تنها در توجیه با ماجراجویی‌های اینان. عایدی کارنامه چند دهه‌ای آمریکا ستیزی، نابودی‌خواهی اسرائیل و اعلام برائت از آل سعود برای جهان، منطقه و مردم ایران چه چیز مفید در برداشته تا موجب ذره همدلی ضد امپریالیستی با آن شود!؟

- ترامپ با هر پلیدی در خود اما بر سیاست جنگ با جمهوری اسلامی نبود. راست آنست که این آدم در عین حفظ فضای تشنج، از فرارویاندن تهدید به جنگ ابا داشت و وقتی هم با اصرار بولتون برای توسل به حمله مواجه شد، او را کنار نهاد و تن به جنگ نداد. "تحریم حداکثری" ترامپ، فتح مطلوب وی در پی نیابور، با اینهمه هم کمر مردم را خم کرد و هم موجب استیصال جمهوری اسلامی شد.

نتیجه گیری منطقی از این روند چند دهه‌ای دشوار نیست هرگاه واقع بینی سیاسی در کار باشد!

خود نوع پرسش، به دو سیاست می‌رسد!

ادامه در صفحه ۳۶

**چرا حکومت طی همه عمر خود منجمد در ستیز دایمی با آمریکا است؟ مگر استقلال سیاسی معنی تشنج دایمی با آمریکا را می‌دهد و آنهم در این دنیای جهانی شده که استقلال بار دیگری دارد؟ مثلاً ویتنام دارای مناسبات سیاسی و اقتصادی با آمریکا حکومتی است غیرمستقل، جمهوری اسلامی اما صاحب مدال انحصاری شوالیه‌گری استقلال؟! طی چهار دهه و اندی که پشت سر داریم آمریکا تناوب قدرت و تغییر رفتارهای دولتی در هر چهار یا حداکثر هشت سال را داشته که بنا به فاکت‌های ملموس، شامل رویکرد نسبت به جمهوری اسلامی هم شده است. ناشی از همین چرخش‌ها، هم مقطعی وجود داشته که واشنگتن سیاست خصمانه علیه «بیت» را پیش برده و هم برهه‌های متعددی شکل گرفته که آکنده از فرصت‌هایی جهت حصول توافق بین دو کشور بود. در «ام القراء» ما اما چی؟ عملکرد صلبیت، افتخار به «ثبات قدم» و شعار «یکی از یکی بدتر» در مورد رهبری آمریکا راهنمای عمل آقایان، و نتیجه اینها فرصت سوزی‌های مکرر در مکرر.**

# ایران و آمریکا در دوره بایدن

علی کشتگر



دولت اسرائیل را یکی از اهداف "مقدس" خود قرار داده. اسرائیل متحد استراتژیک آمریکا است، حفظ امنیت اسرائیل یکی از اصول مهم سیاست خارجی آمریکاست که هیچ یک از حکومت‌های آمریکا چه دموکرات و چه جمهوریخواه نمی‌توانند از آن عدول کنند. بنابراین تا زمانی که جمهوری اسلامی در سیاست‌های خود نسبت به اسرائیل تجدید نظر نکند و دست کم اگر موجودیت آن را

از هنگام تولد جمهوری اسلامی تا به امروز در آمریکا هفت بار انتخابات ریاست جمهوری برگزار شده که طی آن چهار بار جمهوریخواهان و سه بار دموکرات‌ها برنده شده‌اند. در این مدت، هفده سال و دو ماه پست ریاست جمهوری آمریکا در دست دموکرات‌ها و ۲۴ سال در دست جمهوریخواهان بوده. در همه این دوره‌ها چهل و یک ساله مناسبات جمهوری اسلامی و دولت‌های مختلف آمریکا همواره بحرانی و خصمانه بوده است. تجربه این بازه زمانی طولانی نشان می‌دهد که با وجود تفاوت‌های آشکار در سیاست‌های خارجی حکومت‌های مختلف آمریکا در قبال ایران و فراز و فرودهایی که با تغییر حکومت‌های آمریکا در منحنی تنش میان دو کشور پدید آمده، هرگز شرایط برای تنش زدایی میان دو کشور در حد پایان خصومت‌ها و عادی شدن روابط فراهم نشده است. جیمی کارتر، بیل کلینتون و بطور ویژه باراک اوباما و تا اندازه‌ای هر چهار حکومت جمهوریخواه بطور مشروط به عادی شدن مناسبات دو کشور تمایل داشتند اما تمایل و تلاش‌های هیچ یک از آنها که به روش‌های مختلف از ترغیب و تشویق گرفته تا تهدید و تحریم اعمال می‌شد به گشودن گره کور مناسبات خصمانه ایران و آمریکا نینجامید. بدون توجه به چرایی مناسبات بحرانی دو کشور در ۴۱ ساله گذشته نمی‌توان چشم انداز آینده مناسبات حکومت جو بایدن با جمهوری اسلامی را ترسیم کرد.

## متغیرهای مؤثر

هریک از دو سوی مخاصمه برای عادی شدن مناسبات قید و شرط‌هایی دارند که بدون حل و فصل آنها پایان دادن به خصومت‌های فی‌مابین ناممکن است. بنابراین مناسبات ایران و آمریکا تابعی است از متغیرهای گوناگون که هر یک از آنها می‌توانند در بزنگاه‌های مختلف نقش تعیین‌کننده در منحنی تنش و خصومت میان دو کشور ایفا کنند. برخی از مهمترین متغیرها که در ۴۱ ساله گذشته بر مناسبات دو کشور اثر گذار بوده را برمی‌شمرم.

## -رابطه ایران و اسرائیل

جمهوری اسلامی در همه چهار دهه گذشته نابودی

ایجاد کرد. به همه این دلایل هم آمریکا و هم احتمالاً اتحادیه اروپا در دوره بایدن به دنبال گنجاندن مساله موشک‌های قاره پیمای ایران در مذاکرات فی‌مابین خواهند بود.

## ایدئولوژی جهادی جمهوری اسلامی

دیکتاتوری برآمده از ترکیب ایدئولوژی و دولت، دشمن دموکراسی و فرهنگ و موازین آن است. وقتی اصول ایدئولوژی حاکم ناشی از جزم‌های مذهبی باشد، آنگاه این دشمنی با دموکراسی و مظاهر آن جنبه مضاعف پیدا می‌کند. سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی تابع ایدئولوژی جهادی آن است. جاذبه دموکراسی برای نسل‌های جوان ایران که همواره زیر یوغ دیکتاتوری مذهبی زیسته‌اند، تهدیدی دائمی برای موجودیت دیکتاتوری مذهبی ایران به شمار می‌رود. جمهوری اسلامی جاذبه دموکراسی و شیفتگی نسل‌های جوان به دموکراسی را "تهاجم فرهنگی غرب" می‌نامد و مقابله دائمی با این تهاجم را شرط بقای جمهوری اسلامی می‌داند.

البته بسیاری از آنچه مایه تنفر و ترس دیکتاتوری مذهبی ایران می‌شوند از برابری زن و مرد گرفته تا آزادی در پوشیدن و نوشیدن و رواج هنرهای موزیکال، رقص و غیره در چین و روسیه نیز از دیرباز مرسوم و ریشه دار بوده‌اند. اما آنچه در این کشورهای دوست جمهوری اسلامی وجود ندارد آزادی‌های سیاسی

به رسمیت نمی‌شناسد، تحریک و تبلیغ به نابودی این کشور را از سیاست‌های خود حذف نکند، عادی شدن مناسبات ایران و آمریکا بعید به نظر می‌رسد.

## اعراب

اگر ایران قدرت اقتصادی بزرگ و باثباتی بود، و مناسبات آن با اسرائیل نیز تا اندازه‌ای تعدیل می‌شد، عادی شدن مناسبات ایران و آمریکا با وجود ادامه خصومت‌های کنونی میان جمهوری اسلامی و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس ممکن بود. اما در شرایط حاضر که وزن اقتصادی کشورهای عربی با ایران قابل مقایسه نیست، ادامه تنش‌ها میان ایران و این کشورها به یکی از عوامل مؤثر بازدارنده در تمایل آمریکا به عادی شدن مناسباتش با ایران تبدیل شده است.

## صنایع هسته‌ای و موشکی

آمریکا و اتحادیه اروپا در مساله ممانعت از دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح‌های هسته‌ای مواضع مشابهی دارند. آمریکا به این دلیل از برجام خارج شد که اولاً اسرائیل و دولتهای عربی به شدت با برجام مخالف بودند و آن را برای مهار اهداف هسته‌ای ایران کافی نمی‌دانستند و ثانیاً آن که پس از امضای برجام جمهوری اسلامی با تشدید سیاست‌های مداخله جویانه منطقه‌ای اش بهانه کافی برای حکومت ترامپ

**افزایش خصومتها میان ایران و آمریکا و تشدید تحریم ایران برخلاف توهّمات کسانی که آن را به سود اپوزیسیون جمهوری اسلامی می دانستند و بر این تصور بودند که تشدید تحریم ها موجب به زانو درآمدن جمهوری اسلامی و تغییر موازنه قوا به سود جنبش دموکراسی خواهی شد، نتیجه ای کاملا برعکس داشت که من در یادداشتی تحت عنوان «پیروزی بایدن پایان یک توهم؟» و پیش از آن در مقاله «ترامپ دوست تو نیست به مادرت خیانت نکن» به آن اشاره کرده ام. امروز هم احیای برجام از هر دو طرف دشمنانی دارد که تا به آخر دست از تلاشهای خود برنخواهند داشت.**

بخاطر خروج آمریکا از برجام از آنها عدول کرده است. افزایش خصومتها میان ایران و آمریکا و تشدید تحریم ایران برخلاف توهّمات کسانی که آن را به سود اپوزیسیون جمهوری اسلامی می دانستند و بر این تصور بودند که تشدید تحریم ها موجب به زانو درآمدن جمهوری اسلامی و تغییر موازنه قوا به سود جنبش دموکراسی خواهی شد، نتیجه ای کاملا برعکس داشت که من در یادداشتی تحت عنوان «پیروزی بایدن پایان یک توهم؟» و پیش از آن در مقاله «ترامپ دوست تو نیست به مادرت خیانت نکن» به آن اشاره کرده ام.

امروز هم احیای برجام از هر دو طرف دشمنانی دارد که تا به آخر دست از تلاشهای خود برنخواهند داشت. از آن طرف حکومت بایدن با موانعی مثل سنای آمریکا و فشار لابی های اسرائیل و اعراب مواجه است و از این طرف هم تندروهای جمهوری اسلامی که ادامه تحریم ها را به سود مصالح سیاسی خود می بیند و تصورشان این است که انتخاب بایدن و بازگشت او به برجام جناح به اصطلاح میانه رو حکومت را به زیان آنان تقویت می کند.

هنوز یکماه و بیست روز از حکومت ترامپ باقیمانده است. دولت دست راستی اسرائیل بسیار مایل است که در این مدت ترامپ را با خود برای یک حمله مشترک به پایگاه هسته ای ایران ترغیب کند تا با این اقدام شرایط احیای برجام را دشوارتر سازد. اما اگر تا روز ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ اتفاق مهمی مثلا حمله به تأسیسات هسته ای ایران رخ ندهد، احیای برجام به رغم موانع موجود در یک دوره نسبتا کوتاه عملی خواهد شد. اما گام های بزرگتر برای بهبود مناسبات ایران و آمریکا با توجه به آنچه در این یادداشت آمد امری بعید به نظر می رسد.

تنش زدایی میان ایران و آمریکا نه فقط به سود صلح بلکه به سود جنبش دموکراسی خواهی ایران و تشدید شکافهای دیکتاتوری مذهبی خواهد بود.

جمهوری اسلامی و آمریکا یک ریشه تاریخی نیز دارد. تا پیش از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، آمریکا دست کم به مدت یک ربع قرن مهمترین متحد استراتژیک و حامی جهانی دولت ایران محسوب می شده و با توجه به وابستگی ایران به سلاحها و آموزش های نظامی آمریکا، این کشور در ارتش و بوروکراسی ایران نفوذی ریشه دار داشته است، این مساله خود یکی از دلایل ترس دائم جمهوری اسلامی از آمریکا و از موانع عادی شدن مناسبات ایران و آمریکا هستند.

#### احتمال بهبود مناسبات

با وجود موانع و متغیرهای گوناگونی که عادی شدن مناسبات ایران و آمریکا را غیرممکن می کنند، احتمال بهبود و نه عادی شدن روابط دو کشور در دوران جوبایدن بسیار زیاد است.

بایدن بارها در جریان مبارزات انتخاباتی به اهمیت احیای قرارداد برجام اشاره داشته است. وزیر خارجه آینده آمریکا (آنتونی بلینکن) و مشاور آینده در امور امنیت ملی آمریکا (جک سالیوان) هر دو از معماران و مدافعان برجام هستند. تنها شرط حکومت بایدن برای بازگشت به برجام تعهد ایران به کاهش مجدد اورانیوم غنی شده و سایر مواردی است که جمهوری اسلامی

و دموکراسی است و درست همین ویژگی است که دیکتاتوری مذهبی ایران را به عدول از سیاست نه غربی نه شرقی و تمایل به شرق کشانده است. دموکراسی از آنجا که با سانسور و سرکوب مخالفان سیاسی، با انحصار قدرت در دست یک گروه کوچک اجتماعی و سلطه و میداننداری هرگونه ایدئولوژی مذهبی مخالف است مورد تنفر همه گروههای جهادی و بنیادگرای اسلامی سنی و شیعه است. به این اعتبار جمهوری اسلامی بقای خود را با موازین فرهنگی و قوانین و مقررات دموکراسی در تضاد دائم می بیند. اما از جانب شرق خیالش راحت است. البته این مساله به تنهایی نمی تواند خصومت مستمر جمهوری اسلامی با آمریکا را تبیین کند. بویژه آن که حکومتهای آمریکا هم مثل سایر دموکراسی ها از اروپا گرفته تا ژاپن و هندوستان اساس مناسبات خود را با هر حکومتی منافع و مصالح خویش قرار می دهند و برخلاف توهّماتی که گاهی رواج پیدا می کند همه این دولتها آنجا که پای منافع و مصالح شان در میان باشد حقوق بشر و حتی ابتدایی ترین اصول انسانی را هم زیر پا می گذارند، نمونه هایش هم فراوان تر و شناخته تر از آن هستند که لازم به مثال آوردن باشد. به نظر من ادامه خصومت میان

#### ادامه از صفحه ۳۴

اگر صداقت سیاسی مبنا باشد و رفتن از سطح به عمق درکار آید خواهیم دید قبل از آتش زده شدن برجام توسط ترامپ شرور، جمهوری اسلامی پیشاپیش زیر آن هیزم پیده بود. ترامپ با مچ گیری زندانه از اوباما، برجام مکمل در معنی هم اتم و هم عقب نشینی از سیاست منطقه ای جمهوری اسلامی را پیش کشید و با کشیدن کبریت به جان برجام، مشی «تحریم حداکثری» به اجراء گذاشت. نتیجه این کشاکش چهار ساله، که زورگویی های ترامپ از یکسو و عدم کمترین ابتکارها از سوی خلع سلاح کردن طرف بهانه جو از سوی دیگر بود، وضعیت داغان اقتصاد کشور و فلاکت مردم شد.

خطاست اگر پنداشته شود با آمدن دو ماه بعد بایدن به کاخ سفید، اوضاع گل و بلبل خواهد شد. نه برگشت به صفر در کار هست و نه که اصلا ممکن و عملی است. سنگینی مخالفتها در درون آمریکا چنین اجازه ای به بایدن نمی دهد، ضمن اینکه او نمی تواند انتظارات حداقل اسرائیل و شیوخ عرب را برنیآورد. بعلاوه خود

عقب نشینی از فزون طلبی در منطقه است که نه یک چرخش سیاسی دولتی بلکه دستکم گره خورده با موقعیت «آقا» است!

آمریکا چه جمهوری اسلامی باشد و چه نباشد، منافع ثابتی دارد که نقطه عزیمت برای آن در تنظیم رابطه با هر کشوری است. بایدن نیز پرزیدنتی که عهده دار ماموریت برای دفاع از مصالح کشورش است و مقدمتا هم پاسدار منافع طبقه حاکمه آن. او نه فقط فرشته نیست که بخاطر آمریکا مستعد توسل به هر سیاستی از سازش تا کوبش است! این ما مردم ایران هستیم که نباید بگذاریم جمهوری اسلامی فرصت ناشی از مشی نرمش بایدن را بسوزاند و موجب از دست رفتن مجدد شانس دیگری شود.

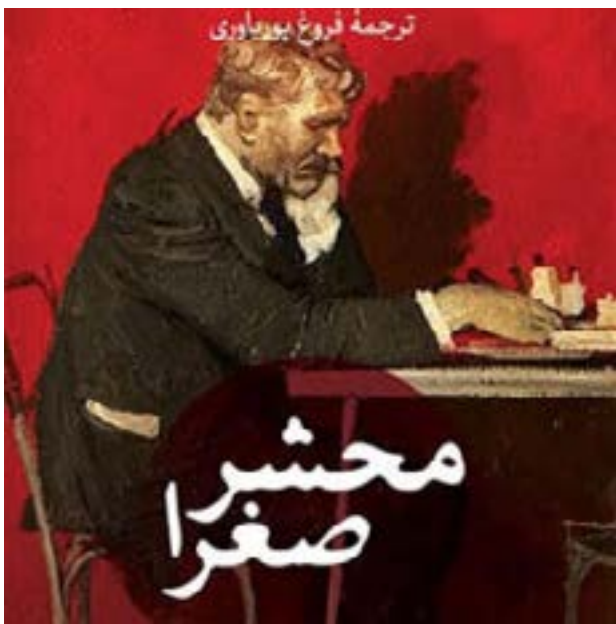
پس مسئله تنها به جنس پاسخ نیست، به نحوه پرسش هم است. بسته به اینکه از چیستی مناسبات جمهوری اسلامی با آمریکا بپرسیم یا مناسبات آمریکا با جمهوری اسلامی، دو سیاست جواب خواهیم گرفت! با یک زمان نفرین ترامپ و زمانی دیگر چشم دوختن به بایدن، هیچ جا نتوان رسید مگر تور ولایت!

همین تیم اوبامایی با توجه به برخورد جمهوری اسلامی در پسا برجام که به نوعی گذاشتن دست آنان در پوست گردو بود حاضر به احیاء برجام در همان قالب ۲۰۱۵ نمی شود. مطلوب برای واشنگتن، حالا برجامی چند منظوره است که بخاطر تاثیر تحریمها بر روی جمهوری اسلامی و مستاصل شدن آن، شرایط قوی چانه زدن را هم دارد. حال آنکه جمهوری اسلامی در موضع ضعف هست و تنها سلاح کند آن استفاده از شکافهای جهانی و بازی میان قدرت هاست که محدودیت های خود را دارد!

مسئله مورد مناقشه کنونی را باید در سیاست های منطقه ای جمهوری اسلامی و کاستن از برد موشک های آن دید و انتخاب را نیز با «زهری» نظام که یا باید با یاد کردن از امام حسن «رشم قهرمانانه» بکند و جام زهر سربکشد یا همچنان بر مشی «عزت اسلامی» و «اقتصاد مقاومتی» بکوبد ایران و بران تر شود و نظام هم بیشتر در باتلاق فرورود. بغرنجی موضوع، در تجدید نظر جمهوری اسلامی سر موضوع آمریکاستیزی، و بیشتر از آن در تمکین رسمی به واقعیت اسرائیل و

# آستانه ۳۷ (تازه‌های ادبیات فارسی)

بامداد ارشادی



در این شماره به معرفی یک مجموعه مقالات و یک ترجمه در بازار کتاب و ادبیات ایران می‌پردازیم: **برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ (مجموعه مقالات)**

نشر روزنه

«به‌خوبی آگاهی داریم که انتشار این کتاب تنها یک گام در راستای شناخت کارنامه دولت در آن مقطع حیاتی و سرنوشت‌ساز تاریخ کشورمان به شمار می‌آید؛ اما امیدواریم مطالعه آن انگیزه‌ای شود برای پژوهشگران و نیز اولیای امور عرصه دفاع تا گام‌های پربرتری بردارند و هم‌وطنان خود را در شناخت این بخش مهم از هویت تاریخی خود یاری دهند»  
از مقدمه به قلم: علیرضا حسینی بهشتی و عباس

ملکی

این کتاب مجموعه‌ای از تحلیل‌های صاحب‌نظران است درباره نقش دولت میرحسین موسوی در دوران جنگ تحمیلی و به گفته گردآورندگان تلاش کرده‌اند تا با استناد به نظریه «تقصیر و مسئولیت» آبریس ماریون یانگ در اثر او با عنوان «مسئولیت در قبال عدالت» و نیز نظریه «تنفر و تقصیر» مارتا نوسبام اثری انتقادی تحلیلی در حوزه کم پژوهش و مغفول افتاده دولت جنگ پدید آورند که به دنبال تحلیل تاریخی عبرت آموز و نه برپایی محکمه محکومیت ساز و بر پایه مسئولیت جمعی در آن دوران سرنوشت ساز و نه اتکای فردی و مقصر یاب باشد و تا جایی که می‌شود از حب و بغض شخصی خالی و متکی بر تحلیل تاریخی سودمند و گره گشا و درس آموز برای نسل امروز باشد که مخاطب اصلی این اثر با اهمیت است.

مقدمه کتاب می‌گوید آنچه در باب تاریخ جنگ تحمیلی و کارنامه افراد و ارگان‌هایی که در آن مشارکت کردند، غالب است، نگرش «تاریخ به‌مثابه محکمه» بر «تاریخ به‌مثابه عبرت» است از این رو، تلاش گردآورندگان و نویسندگان مجموعه مقالات کتاب حاضر این بوده است که تا آنجا که ممکن بوده، از نگرش اول دوری کرده و به نگرش دوم نزدیک شوند. کتاب برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ از چند بخش تشکیل شده است؛ بخش نخست به مقالاتی اختصاص

دارد که پژوهشگرانی با بهره‌گیری از چارچوب‌ها و رهیافت‌های نظری و علمی گوناگون برای انتشار در این مجموعه نوشته‌اند.

مقاله حسین علایی با عنوان «بررسی نقش دولت دفاع مقدس در جنگ تحمیلی» در پی پاسخ به این پرسش است که دولت دفاع مقدس در چه حوزه‌هایی و چگونه از جبهه‌ها و رزمندگان پشتیبانی می‌کرده است. اهمیت بررسی این موضوع

در این است که بدون در نظر گرفتن تلاش‌ها و فعالیت‌های دولت در دوران جنگ، تصور بیرون راندن ارتش متجاوز از خاک ایران و حفظ تمامیت ارضی کشور غیرواقعی‌بینانه است.

عباس ملکی مقاله خود در حوزه سیاست خارجی را با عنوان «سیاست خارجی آخرین نخست‌وزیر ایران: ۱۳۶۰-۱۳۶۸» به رشته تحریر درآورده است. وی با اشاره به تجربه‌های عملی و بنیان‌های نظری سیاست خارجی ایران پس‌انقلاب، سیاست خارجی مهندس موسوی را با اتکا به هشت مشخصه توضیح داده و سیاست خارجی جمهوری اسلامی را منعکس‌کننده شخصیت، عظمت، عزت و هویت نظام برآمده از انقلاب اسلامی، مخالف با هرگونه سلطه‌گری که در قانون اساسی نیز بدان تصریح شده است، دارای موضع انتقادی و درعین‌حال کاربردی نسبت به سازمان‌های بین‌المللی، توجه به موقعیت ژئوپلیتیک و موقعیت ژئواکونومیک و تنوع فرهنگی ایران به‌مثابه فرصت به‌جای تهدید برای امنیت ملی، توجه به عنصر مهم دین‌باوری در سطح ملی و تأثیر آن بر سیاست‌گذاری‌ها و وفاداری هم‌زمان سیاست خارجی به اسلام، انقلاب و ایران دانسته است.

شهرروز شریعتی و مسعود غفاری در مقاله «اقتصاد سیاسی منازعه در جنگ ایران و عراق»، تلاش کرده‌اند

ضمن بررسی خسارات مادی حاصل از این جنگ برای دو کشور ایران و عراق، مواضع عربستان سعودی و ایالات متحده را در تلاش برای تداوم این درگیری از منظر اقتصاد سیاسی ارزیابی کنند. آنها نشان داده اند که این جنگ در کوتاه‌مدت منجر به آسیب جدی به زیرساخت‌های دو کشوری شد که کنترل یک‌پنجم نفت دنیا را در اختیار داشتند و در میان‌مدت نیز هر دو کشور را از اقتصاد سیاسی بین‌الملل منزوی کرد. فرشاد مؤمنی در مقاله خود با عنوان «دولت دفاع مقدس به‌مثابه یک دولت توسعه‌گرای تمام‌عیار» به بررسی کارنامه دولت میرحسین موسوی از منظر میزان پایبندی یا پایبندنبودن به معیارهای توسعه پرداخته است. وی ضمن برشمردن این معیارها که شامل لگام زدن به مصرف افسارگسیخته، افزایش هرچه بیشتر هزینه فرصت مفت‌خوارگی و طراحی برنامه‌های توسعه‌گرای حمایت از صنایع کارخانه‌ای منتخب است، با استناد به آمار و اطلاعات مربوطه به تجزیه و تحلیل عملکرد آن دولت پرداخته است.

سیدغلامحسین حسنتاش در یادداشت خود با عنوان «صنعت نفت در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران» ضمن بیان اهمیت نقش این صنعت در اقتصاد ایران و حملات پیاپی هوایی به تأسیسات نفتی، به تشریح موفقیت‌های چشمگیری که با همت و تلاش بی‌وقفه کارکنان و کارگران صنایع نفت و پتروشیمی

رقم خورد می‌پردازد. به تاکید حسناش، دوران جنگ تجربیات بزرگی را به همراه داشت که مهم‌ترین آن شناخت مدیریت بحران در عمل و آزمون آن در شرایط بحرانی بود که به پشتوانه آن در بدترین شرایط، حتی یک روز صادرات نفت خام متوقف نشد و با تلاشی خارق‌العاده همواره حداقل انرژی لازم کشور و سوخت ناوگان جنگی و مدنی کشور تامین شد.

قربان بهزادینژاد مقاله خود با عنوان «دستاوردهای دولت میرحسین موسوی در حوزه سلامت»، را با تمرکز بر سه موضوع سامان داده است؛ نخست درباره جایگاه سازمان‌های ارائه‌دهنده خدمات بهداشتی-درمانی در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب بحث می‌کند؛ سپس نگاهی گذرا به سال‌های ۶۱-۱۳۵۷ داشته که در حقیقت دوره‌های بی‌ثباتی و تغییرات پیاپی بوده؛ و بالاخره در تلاش است ضمن ارائه برخی از شاخص‌ها به‌عنوان نمونه، مروری کوتاه بر روندهای کیفی این دوره داشته باشد.

مقاله بعدی از محسن ایزدخواه است که ذیل عنوان «رویکردهای دولت به سازمان تأمین اجتماعی در دوران هشت سال دفاع مقدس» می‌کوشد با تبیین جایگاه سازمان تأمین اجتماعی به توجه و مسئولیت‌های دولت پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران هشت ساله دفاع مقدس بپردازد. وی با تبیین هشت شاخص کلیدی یعنی روند تعداد بیمه‌شدگان، روند تحولات کمی در تعداد مستمری‌بگیران، برقراری بیمه بیکاری، ایجاد نهاد سرمایه‌گذاری در جهت حفظ ارزش ذخائر سازمان، وضعیت ذخائر و دارایی سازمان، تعمیق اعتماد بین کارگران و دولت و برقراری بیمه بیکاری نشان می‌دهد که در آن دوره دولت به‌رغم تمام کاستی‌ها و کمبود منابع و اولویت‌هایی که به تخصیص درآمدهای ملی به دفاع نظامی از کشور داده شده بود، از توجه به این مسئله حیاتی و اساسی غافل نبوده است.

محسن علوی‌پور در مقاله «سینمای ایران در دولت دفاع مقدس» خاطرنشان می‌کند که عرصه فرهنگ و هنر از جمله حوزه‌هایی بود که با توجه به نبود اتفاق نظر انقلابیون بر سر رویکردهای آینده آن و همچنین فقدان اجماع شرعی و عرفی بر سر مصادیق بهنجار و نابهنجار، دچار سرگشتگی جدی شد که با توجه به خروج برخی از فعالان این عرصه از کشور و کم‌تجربگی و کم‌دانشی بسیاری از انقلابیونی که جایگزین آن‌ها شده بودند، زمینه‌های رکود این عرصه فراهم آمد؛ اما وقوع جنگ تحمیلی از سوی دولت بعثی عراق و تجاوز به خاک کشور به شکوفایی انگیزه‌ها و استعدادهایی منجر شد که به‌سرعت توانستند با وجود کاستی‌ها و مشکلات رویکردهای بدیل و نوینی را در هنر ایرانی شکل بخشند. سینما از جمله حوزه‌هایی بود که تبلور این استعدادها را به‌خوبی می‌شد در آن احساس کرد. رضا امراللهی نیز در یادداشت خود به تلاش‌هایی که برای حفظ و گسترش سازمان انرژی اتمی در طول جنگ هشت‌ساله صورت گرفته اشاره می‌کند. این تلاش‌ها هم در مرکز اصلی سازمان در راکتور تهران و مرکز تابش گاما در آن، هم در شرق اصفهان که بزرگ‌ترین مجتمع فناوری هسته‌ای کشور به شمار می‌رفت و هم در نیروگاه نیمه‌تمام بوشهر با کمک متخصصان ایرانی انجام گرفت که بخش درخشانی از کارنامه دولت جنگ را تشکیل می‌دهد.

در آغاز کتاب می‌خوانیم:  
«درست است که این روزها دیگر کم‌تر کسی هست که درباره بحرانی شمردن وضعیت نظام سیاسی و کشور ایران سخن نگوید یا نگفته باشد، اما معمولاً برای توضیح اینکه چرا به چنین وضعیتی دچار شده‌ایم، به‌گونه‌ای به تاریخ گذشته‌مان مراجعه می‌کنیم که گویی می‌خواهیم با یافتن مقصر یا مقصران، بار مسئولیت جمعی تاریخی را که هر یک از ما کم یا زیاد در قبال شکل‌گیری وضعیت کنونی داشته‌ایم از دوش

### «محشر صغرا» (تادئوش کونویتسکی / فروغ پوریاوری / نشر ثالث) واقعیت

تلخ کشورهای درگیر با حکومت‌های کمونیستی را نشان می‌دهد. کونویتسکی نویسنده و کارگردان فیلم اهل لهستان و عضو فرهنگستان زبان لهستانی است. تادئوش کونویتسکی در رمان «محشر صغرا» درست مانند اثر دیگر خود، مجتمع لهستانی، آخرالزمان کوچکی را به تصویر می‌کشد که راوی و شخصیتی به نام کنویکی سناره‌ی آن است؛ کسی که از او خواسته شده تا طی اقدامی اعتراضی عصر همان روز خود را مقابل حزب کمونیست در ورشو به آتش بکشد. او بی‌آنکه بداند آیا قادر خواهد بود از این خودسوزی جان سالم به در ببرد یا خیر، قرار را می‌پذیرد.

دینی ما با عنوان «عبرت‌آموزی» از گذشته شناخته شده است.»

کتاب در ۳۲۴ صفحه منتشر شده و با پیوست‌هایی شامل عکس و سند، پایان می‌یابد.

### محشر صغرا

تادئوش کونویتسکی

فروغ پوریاوری

نشر ثالث

«من امروز که اینجا ایستاده‌ام، به یقین می‌گویم همه‌ی آن چه که ساخته‌ایم، اینک به دست ویرانی است. چرا که دجال بر زمین نازل شده است. من کابوس او را دیده‌ام؛ او با من سخن گفته است. دجال اینک خود را در میان همه‌ی شما و من تقسیم کرده است. دیگر منتظر دجال نباشید. او همین حالا، میان شما و من است؛ روی زمین!»

«محشر صغرا» واقعیت تلخ کشورهای درگیر با حکومت‌های کمونیستی را نشان می‌دهد. تادئوش کونویتسکی (۲۲ ژوئن ۱۹۲۶ - ۷ ژانویه ۲۰۱۵) نویسنده و کارگردان فیلم اهل لهستان و عضو فرهنگستان زبان لهستانی است. تادئوش کونویتسکی در رمان «محشر صغرا» درست مانند اثر دیگر خود، مجتمع لهستانی، آخرالزمان کوچکی را به تصویر می‌کشد که راوی و شخصیتی به نام کنویکی سناره‌ی آن است؛ کسی که از او خواسته شده تا طی اقدامی اعتراضی عصر همان روز خود را مقابل حزب کمونیست در ورشو به آتش بکشد. او بی‌آنکه بداند آیا قادر خواهد بود از این خودسوزی جان سالم به در ببرد یا خیر، قرار را می‌پذیرد.

ورشو در آستانه زمرستانی تلخ. در ایامی که مقاومت در برابر رژیم پراکنده است و بی‌حاصل می‌نماید، دو رفیق قدیمی و مخالف رژیم به سراغ تادئوش کونویتسکی، شخصیت اصلی و راوی این رمان درخشان، می‌روند و به او پیشنهاد می‌کنند که به منظور ابراز مخالفت با آن هرج‌ومرج توتالیتری، خودش را جلوی ساختمان حزب کمونیست - این ساختمان زشت و هولناک، این هدیه مردم روسیه، نماد سرکوب در لهستان - آتش بزنند.

کونویتسکی در باقیمانده آن روز و بقیه صفحات کتاب، دبه بنزین در دست، در ورشویی پرسه می‌زند که هم فراواقعی و هم بیش از حد واقعی است. برخوردها و کندوکاوهای او در باره فداکاری‌اش او را به تأمل در باره سرنوشت خود و کشور محاصره‌شده به ستوه آمده‌اش وامی‌دارد. این اثر بیشتر جنبه‌ی سیاسی-اجتماعی دارد تا بعد روان‌شناختی.

هم خود کنویکی و هم اوری‌من، ترکیبی از نویسنده و یکی از شخصیت‌های کتاب، طعم پیامدهای ایدئولوژی‌ها و بوروکراسی‌هایی که آن‌ها را تا مرز جنون کشانده می‌چسبند و یکبار دیگر در تاریخ بشر، فردی به‌جای آنکه از خود در راه رسیدن به اهداف سودمند و والا‌تری بگذرد، برای بقای خود تلاش می‌کند.

رمان محشر صغرا یکی از مهم‌ترین آثار ادبی لهستان در بیست‌وپنج سال گذشته است. خواننده در همان حال که با راوی داستان همراه می‌شود این فرصت را می‌یابد که از پیشینه‌ی لهستان نیز تکه‌هایی را کنار هم بگذارد و در نهایت تصویری نه‌چندان خوشایند از لهستان تحت سلطه‌ی تمامیت‌خواهی، بوروکراسی و پروپاگاندا و زندگی در مرز نابودی مردانش تصویری به دست دهد.

این اثر تصویری پادآرمانشهری از لهستان پیش از

خود برداریم و بر دوش دیگری یا دیگران بیندازیم و پس از آن با وجدانی آرام در خارج از گود شهروندی فعال سکنی گزینیم! صدا البته، بار مسئولیت کسی که قدرت بیش‌تری در تعیین سرنوشت کشور داشته و دارد سنگین‌تر است، اما آیندگان حق خواهند داشت یکایک ما را هم در شکل‌گیری سرنوشت‌مان سهیم و شریک بدانند. پس واکاوی تاریخ گذشته‌های دور و نزدیک ایران‌زمین با چه رویکردی می‌تواند برای ما ساکنان این سرزمین اهورایی مفید باشد؟ بازخوانی تاریخ به‌منظور ارزیابی کارنامه گذشته‌مان، یافتن نقاط مثبت و منفی و درس گرفتن از آن برای آینده: «گذشته چراغ راه آینده» یا آنچه در فرهنگ ملی و

سیدکاظم اکرمی در یادداشت خود با عنوان «دفاع مقدس و آموزش و پرورش» خدمات وزارتخانه تحت مدیریت خود را در زمینه ارائه خدمات آموزشی به رزمندگان حاضر در جبهه‌های نبرد شرح داده است. با توجه به اینکه بخش بزرگی از نیروهای رزمنده از گروه‌های سنی در حال آموزش بودند، ارائه چنین خدماتی، در طی بازه زمانی طولانی جنگ ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود. تشکیل مجتمع‌های آموزشی رزمندگان در جبهه‌ها، تأمین کادر آموزشی، هماهنگی و توجیه فرماندهان یگان‌ها به‌منظور همکاری با مجتمع‌ها از جمله تلاش‌های وزارت آموزش و پرورش در آن دوره به شمار می‌رود.

آخرین دور این ماراتن همان چند پله بالا یا پایین نردبان که بی‌معناست. در ساعت دلگیری که آغازگر روزهای پاییز است، از خواب بیدار شدم. دراز به دراز روی تختم افتادم و به پنجره ملامال ابرهای بارانی نگاه کردم. اما راستش، آسمان پنجره‌ام را فقط پاره ابری بزرگ پوشانده بود که به فرشی تاخورد می‌مانست. ساعت مرور زندگی و رسیدگی به حساب‌های روزانه بود. آن قدیم‌ها مردم نیمه شب‌ها قبل از خواب خوش شبانه به حساب‌هایشان رسیدگی می‌کردند، اما حالا صبح‌ها با صدای قلب‌های رو به موت از خواب می‌پرند و سراسیمه می‌شوند.»

حرکت معترضان به ویژه در شکل هنری آن و از طریق کلمات، آیا دارای قدرتی هست و اگر هست چطور و در چه راهی می‌توان از آن استفاده کرد. نشر ثالث ناشر این ترجمه است و مترجمش فروغ پوری‌اوری است که در ترجمه آثار نویسندگان موسوم به اروپای شرقی، نامی آشناست. «اینک پایان دنیا. پایان دنیا نزدیک است، دارد فرا می‌رسد. شاید هم دنیای خودم است که آرام آرام به آخر می‌رسد. پایان دنیای شخصی من. اما پیش از آن که دنیایم خرد و خراب شود، به اتم‌ها تجزیه و به هیچ بدل شود، واپسین فرسنگ جلجتایم در انتظارم است.

دوره ی دموکراسی در حدود سال ۱۹۷۹ را به دست می‌دهد که توسط یک نویسنده ی مخالف که از دوران اوج خودش فاصله گرفته، روایت می‌شود. او نوشتن را رها نموده بود چرا که اعتقاد داشت، نوشتن در بنبوحه ی آشوب های ناپایدار شهر و کشورش، بی هدف بوده و خدمتی به مردم ارائه نمی‌کند. آیا او نهایتاً به عنوان آخرین اقدام اعتراضی علیه این ساختار نامتناسب قدرت، دست به خودسوزی خواهد زد و تا ابد در جنبش کوبنده ی خود باقی خواهد ماند؟ "محشر صغرا" بیش از این که پاسخ به این سوال باشد، درباره ماهیت عمل اعتراضی است. به این معنی که آیا

های قوی، اما بعضاً خفه کننده، این دو کشور در دهه های آینده است. پیوند با چین و تلاش برای به انزوا راندن ایران از سوی آمریکا، نسبت مستقیم داشت.

#### نتیجه

نزدیک به دو دهه از وقایع یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ و اشغال افغانستان توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا می‌گذرد. ایالات متحده نه تنها نتوانست پیروز این جنگ باشد، بلکه اکنون با فراخواندن نیروهای خود از افغانستان به گونه ای که بسیاری آن را «غیر مسئولانه» تلقی می‌کنند، ممکن است خلئی ایجاد کند که توسط گروه های شبه نظامی پر شود. گسترش ایدئولوژی وهابی در جنوب آسیا و قدرت گرفتن گروه هایی مانند داعش در منطقه مانند بمب ساعتی است.

جنوب آسیا یک مجموعه پیچیده سیاسی است که گرفتار انواع چالش های طبیعی، قومی و مذهبی است. برنامه های توسعه اقتصادی با شرکای متعدد می توانند امنیت منطقه را بهبود بخشند. توافق هسته ای و حذف برخی موانع مرتبط با تحریم ها در توسعه تجاری و اقتصادی ایران می توانست به نوبه خود امنیت منطقه را افزایش دهد. در این راستا اگر ایران می توانست نقش اقتصادی بزرگتر و مثبتی ایفا کند، ممکن بود امنیت بیشتری نیز برای منطقه جنوب آسیا به ارمغان بیاورد.

از دو برابر تجارت هند و اروپا است.

یکی از چالش هایی که هند با آن رو به روست و برای غلبه بر آن به تعامل با عربستان سعودی نیاز دارد، فرقه گرایی مذهبی است. هند نزدیک به ۱۴۰ میلیون مسلمان دارد. در سال های اخیر هند نظاره گر افزایش وهابیسیم در میان جمعیت اهل سنت خود، که احتمالاً از سوی سعودی ها تامین مالی می شود، بوده است.

هند همچنین شریک تجاری بزرگ ایالات متحده است. روابط هند و اسرائیل از زمان عادی شدن در سال ۱۹۹۲، به طور قابل ملاحظه ای گسترش یافته است. اسرائیل بزرگترین تامین کننده تسلیحات هند است و همچنین آموزش های نظامی گسترده ای ارائه می دهد.

همه این ها مسائل عمده ای هستند که می توانند تأثیر منفی بر همکاری های اقتصادی هند و ایران از جمله پروژه چابهار داشته باشند. اما هیچ کدام از این ها، نتوانست مانند سیاست فشار حداکثری دولت ترامپ بر ایران، هند و ایران را از هم دور کند. تحریم های این دوره، به ویژه تحریم های ثانویه، باعث فاصله بیشتر هند از ایران شد که در نهایت ایران را به سمت اتحاد نزدیک تر با روسیه و چین سوق داد. آدر مورد روابط ایران و چین، توافق ۴۰۰ میلیارد دلاری اعلام شده اخیر گواه نفوذ رو به رشد چین در ایران و پیوند

ادامه از صفحه ۵

رهبری آمریکا بر ایران با سرعت مناسبی پیش نرفت. پس از کاهش تحریم ها بر اثر برجام، پیشرفت در این پروژه بالقوه ۲۰ میلیارد دلاری شتاب گرفت. و در ماه مه ۲۰۱۶ ایران، هند و افغانستان توافقنامه سه جانبه ای را برای توسعه بندر چابهار امضا کردند که بر اساس آن بندر چابهار می توانست راهرو متصل کننده خلیج فارس، جنوب آسیا و آسیای مرکزی باشد. چابهار می تواند وابستگی افغانستان [محروم از دسترسی به دریا] را به پاکستان به طور قابل توجهی کاهش دهد. تجارت مستقیم هند و افغانستان و هند و آسیای مرکزی از طریق جاده زنگ-دلارام که توسط هند ساخته شده نیز تسهیل می یافت. اما با اعمال تحریم های کمرشکن دولت ترامپ، این پروژه به طور چشمگیری به کندی گرایید و تقریباً متوقف شد.

#### هند و رقبای ایران

هند همواره مجبور بوده میان رابطه خود با ایران و رقبای عرب ایران توازن برقرار کند. عربستان سعودی تامین کننده اولیه نفت هند است. بیش از هفت میلیون شهروند هند در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس زندگی می کنند که از قبل آنها سالانه میلیاردها دلار به اقتصاد هند سرازیر می شود. تقریباً همه کشورهای حوزه خلیج فارس خریدار محصولات کشاورزی هند هستند و رابطه تجاری آنها با هند بیش

ادامه از صفحه ۲۶

ملی ایران خواهد بود. این فرضیه بر این باور استوار نیست که خاندان سعود، مستقیم یا غیرمستقیم و موزیانه اقداماتی علیه منافع ایران (اقداماتی که تاریخچه آن حتی به در دوران قبل از حکومت اسلامی هم باز می گردد) نکرده یا نمی کند! مساله اساسی اینجاست که هر گزینه دیگری در آن سرزمین از قبیل یک جمهوری اسلامی متشکل از نیروهای افراطی و دو آتش «سلفی» ضد شیعه و یا حکومتی نظامی تحت فرماندهی افسرانی رادیکال چون سرهنگ معمر قذافی، با تکیه به ثروت سرشار نفت در آن کشور، به مراتب برای ایران بدتر و پرهزینه تر خواهد بود.

به این ترتیب، با توجه به پنج عامل ذیل، منافع ملی ایران و واقعیت غیرقابل تغییر جغرافیایی، که هر دو کشور را محکوم به همسایگی با یکدیگر نموده حکم می کند تا تلاشی جدی از سوی تهران بسوی عادی سازی روابط با ریاض آغاز و پیگیری شود: یک: موقعیت درگیر عربستان در شورای «غیر

آغاز چنین پروژه ای در آینده نزدیک، این امکان را مهیا می سازد تا در پی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ایران که برای ژوئن ۲۰۲۱ برنامه ریزی شده است، با روی کار آمدن یک فرد «اصولگرا و نزدیک به خامنه ای»، روابط دیپلماتیک میان دو کشور نیز دوباره برقرار شود.

در پایان، توجه به این نکته مهم است که برقراری روابط دیپلماتیک به معنای آغاز روابط گرم و برادرانه میان تهران و ریاض نیست و صرفاً به منزله بازگشت به وضعیتی است که در آن تنش بین دو کشور (و به تبع آن در منطقه) همراه با یک تغییر اساسی در «زبان» و برخورد حساب شده، بدون الزام حل و فصل هیچ یک از مسائل اصلی بین آنها، جانشین وضعیت خطرناک و خارج از محاسبه کنونی گردد. به هر صورت، برقراری مجدد روابط با عربستان سعودی، این امکان را برای ایران مهیا می سازد تا بتواند عدم رسیدن به یک راه حل قابل قبول با بایدن را در آینده به نوعی دیگر نیز جبران کرده باشد.

متحد و از هم پاشیده» همکاری خلیج فارس. دو: نیاز عربستان برای رهایی از یک جنگ فاجعه بار در یمن و اثرات منفی آن در درون کشور. سه: عواقب بسیار سخت ناشی از سقوط بی سابقه قیمت نفت خام در اوضاع و احوال اقتصادی. چهار: درگیری تنگاتنگ آن کشور با عواقب شیوع

ویروس کرونا

پنج: و سرانجام رودروئی اجتناب ناپذیر عربستان با یک دولت جدید و منتقد در واشنگتن که با آن احساس راحتی نمی کند و مهمتر اینکه اصلاً به آن اعتماد ندارد.

مطمئناً، هر اقدام مبتکرانه ایران در قبال عربستان برای گفتگو با وعده کمک به سعودی ها به منظور پیدا کردن راه حلی برای "خروج محترمانه عربستان از جنگ یمن"، با توجه به برخوردهای پیش بینی شده از سوی دولت آینده آمریکا، برخلاف گذشته نزدیک، به احتمال زیاد در این زمان جلب پاسخ مثبت از ریاض کافی خواهد بود.



شماره بعدی بهمن و اسفند ۱۳۹۹

# تأثیر بحران‌ها بر حاکمیت

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می‌کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

[contact@mihan.net](mailto:contact@mihan.net)